

۵ جندے شالور

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز



۵ جندے شالور

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

اهواز، بلوار گلستان، دانشگاه شهید چمران،

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر انجمن های علمی

۰۹۳۳۵۶۳۱۹۸۲

فصل نامه علمی-تخصصی
انجمن علمی دانشجویان تاریخ
دانشگاه شهید چمران اهواز

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
مدیرمسئول و سردبیر: محمد حیدرزاده

اعضای گروه دبیران: (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر چپو ئیپهائو، استادیار گروه تاریخ دانشگاه فودان
محمد افسری راد، دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر علی بحرانی پور، استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر شهرام جلیلیان، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر اسماعیل سنگاری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
دکتر محمدرضا غلم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر بهادر قیم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
سجاد کاظمی، دانشجوی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر رضا مشکسار، استادیار گروه معماری دانشگاه شیراز

ویراستار: دکتر زینب افضلی
مدیر داخلی: محمد افسری راد
مشاور هنری: محمد امین نوبهار

تصویر روی جلد: نگاره اسکندر در «موزائیک اسکندر» که شرح نبرد ایسوس میان وی و داریوش سوم است و امروزه در موزه ناپل نگهداری می شود.

جندے شاہ پور

راهنمای تدوین و شرایط پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی لازم برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله، پذیرفته خواهد شد. گروه دبیران در ردّ یا قبول و نیز، ویرایش ادبی مقالات آزاد است.
- مقالات ترجمه‌ای می‌بایست همراه با متن اصلی و مشخصات کتاب‌شناسی آن فرستاده شوند.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و گروه دبیران است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- نویسنده متعهد است تا اعلام نتیجه (حداکثر سه ماه از زمان تحویل به مجله) مقاله را به نشریه دیگر ارسال نکند.
- مقاله از طریق سامانه الکترونیکی مجله به نشانی www.jsmagazine.ir ارسال شود.
- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ واژه)
 - واژگان و مفاهیم کلیدی (حداکثر ۵ واژه)
 - بدنه اصلی و متن مقاله
 - نتیجه
 - فهرست منابع و مآخذ
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان مقاله شامل، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، دانشگاه یا مؤسسه مربوط، شماره تلفن و نشانی پست الکترونیکی ذکر شود.
- در تنظیم ارجاع‌ها و کتاب‌نامه، از «شیوه پانویس کتاب‌نامه شیکاگو» استفاده شود.
 - در ارجاع به یک اثر، فقط مشخصات اصلی آن شامل نام خانوادگی نویسنده، عنوان اثر، جلد و صفحه در پانویس آورده شود و در ارجاع‌های بعدی، برای ارجاع بلافاصله، از (همان، ص.) و برای ارجاع بلافاصله، از شیوه نخست استفاده گردد.
 - در تنظیم کتاب‌نامه، فهرست مراجع براساس نام خانوادگی نویسنده، به صورت الفبایی مرتب شوند و مشخصات کامل آن‌ها ذکر گردد. در مواردی که در شناسنامه اثر (محل چاپ: ناشر، تاریخ انتشار) قید نشده باشد، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) جایگزین شود.

از جدول زیر، به‌عنوان الگو، برای شیوه ارجاعات کامل و کتاب‌نامه استفاده شود:

| نوع سند | زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه | کتاب‌نامه |
|---|---|---|
| کتاب با ۱ نویسنده | ۱. فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۲. | فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶. |
| کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده | ۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. ص ۱۲۲. | پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. تهران: خیام، ۱۳۷۶. |
| کتاب با بیش از ۳ نویسنده | ۳. حیدری آقایی و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶. ص ۲۳. | حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶. |
| کتاب با نام نویسنده و مترجم/ویراستار/ به‌کوشش و ... | ۴. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۶۵. | دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶. |
| کتاب بدون نام نویسنده | ۵. تاریخ سیستان، ص ۸۷. | تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴. |
| مقاله در مجله | ۶. آموزگار، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، ص ۱۴. | آموزگار، ژاله. «تاریخ واقعی و تاریخ روایی». مجله بخارا، ش. ۱۶، بهمن ۱۳۷۹. ص ۲-۷۲. |
| مقاله در دانشنامه | ۷. تفضلی، «آتشکده»، ص ۱۰۰. | تفضلی، احمد. «آتشکده»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۹۹-۱۰۱. |
| مقاله در مجموعه مقالات | ۸. دریایی، «ایران ساسانی»، ص ۸۵. | دریایی، تورج. «ایران ساسانی». در تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۲. ص ۸۱-۱۲۲. |
| پایان‌نامه | ۹. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ص ۳۵. | زرین کوب، حسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری. دانشگاه تهران، ۱۳-۳۴. |
| سند | ۱۰. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت ایران، سند ۱۵/۱. | مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳. پوشه ۲. سند ۱۵/۱. |

شیوه‌نامهٔ دستور خط فارسی

- رعایت مفاد چاپ نهم دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در مقاله‌ها لازم است.
- از جملهٔ مهم‌ترین قواعد این دستور خط می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
 - فاصلهٔ مجازی باید رعایت شود. در فارسی این نویسه در مواردی که دو حرف به هم نمی‌چسبند ولی فاصلهٔ مرئی ندارند استفاده می‌شود. مثلاً در کلمه‌های «خانه‌ها»، «می‌شود» و «بهره‌وری».
 - برای ترکیب‌های اضافی و وصفی منتهی به «ه» ناملفوظ، مثل «خانهٔ بزرگ»، از نویسهٔ «ی» روی ه استفاده می‌شود. درست: «خانهٔ بزرگ». غلط: «خانه بزرگ»، «خانه‌ی بزرگ»، «خانه ی بزرگ»
 - علامت جمع *ها* هم به صورت بی‌فاصله و هم با فاصلهٔ مجازی به کلمهٔ جمع‌شونده می‌چسبد و هر دو صورت صحیح است: (کتابها و کتاب‌ها) و در چند مورد خاص حتماً با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شود. از این رو اگر همواره با فاصلهٔ مجازی نوشته شود مشکلی پیش نمی‌آید. در هیچ موردی *ها* با فاصلهٔ معمولی نوشته نمی‌شود: (کتاب‌ها) مواردی که حتماً از فاصلهٔ مجازی استفاده می‌شود از قرار زیرند:
 - بعد از های ناملفوظ: خانه‌ها
 - بعد از های ملفوظ که به حرف قبل بچسبند: تشبیه‌ها
 - بعد از ط یا ظ: استنباطها
 - کلمه پردندانه باشد. (بیش از سه دندانه): حساسیت‌ها
 - واژگان خارجی نامانوس: مرکانتیلیست‌ها
 - جمع بستن اسم خاص: حسن‌ها و حسین‌ها
 - عموماً پیشوند جدا (با فاصلهٔ مجازی) نوشته می‌شود (مثال: «هم‌شکل») مگر اینکه به صورت سرهم معنایی بسیط از کلمه استنباط شود (مثال: «همسایه»).
 - پسوند چسبیده نوشته می‌شود (مثل دانشمند) (مگر اینکه حرف آخر جزء اول و حرف اول پسوند هم‌مخرج باشند یا حرف آخر جزء اول ه باشد: نظام‌مند و علاقه‌مند).
 - کلماتی که ترکیب دو یا چند کلمه‌اند در صورتی که معنای کلمهٔ جدید بسیط‌گونه باشد سرهم (مگر اینکه جزء دوم با «آ» آغاز شود) و در غیر این صورت با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شوند: «نیشکر» برای مورد اول (دانش‌آموز به عنوان استثناء) و «آب‌میوه» برای مورد دوم.
 - کرسی همزه با توجه به حرکت حرف پیشین تعیین می‌شود:
 - اگر حرکت پیش از همزه ساکن یا زیر باشد همزه به صورت *ُ* نوشته می‌شود. مثال: هیئت.
 - اگر حرکت پیش از همزه زبر باشد همزه به صورت *أ* نوشته می‌شود. مثال: تأثیر
 - اگر حرکت پیش از همزه پیش باشد. همزه به صورت *وُ* نوشته می‌شود. مثال: مؤسسه.
 - استثناً: اگر حرکت قبل از همزه ضمه باشد و حرف بعد از همزه «و» باشد، همزه به صورت *ئ* نوشته می‌شود. مثال: شئون.

نقطه‌گذاری

- علامت‌های نقطه‌گذاری به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: منفرد و مزدوج.
- **علامت‌های نقطه‌گذاری منفرد** علامت‌هایی هستند که به‌تنهایی ظاهر می‌شوند و لزوماً با علامت دیگری به کار نمی‌روند. نمونه: نقطه (.) و ویرگول (,).
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- بدون فاصله با نویسهٔ پیشین وارد می‌شوند.
- میان آن‌ها و حرف (الفبای) بعدی یک فاصله وجود دارد.
- درست:
- «دارا انار دارد. سارا انار ندارد.»
- نادرست
- «دارا انار دارد.سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد .سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد . سارا انار ندارد.»
- **علامت‌های نقطه‌گذاری مزدوج** علامت‌هایی هستند که با علامتی دیگر به صورت مزدوج به کار می‌روند. نمونه: کمان به صورت زوج کمان باز (و کمان بسته) به کار می‌رود.
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- نویسهٔ باز با حرف پیشین فاصله دارد و حرف بعدی بدون فاصله با آن نوشته می‌شود.
- نویسهٔ بسته بدون فاصله با حرف پیشین نوشته می‌شود. حرف بعدی با آن فاصله دارد.
- درست
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- نادرست
- «دارا(شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- شمارهٔ ارجاع پانویس، پس از نقطه قرار می‌گیرد نه قبل از آن. مانند: متن^۱.

پیشکش به

شیرین بیانی





جند شاپور

سهم تبریز در رونق اقتصادی دوران ایلخانان با تکیه بر
تجارت جواهرات ۱
فاطمه پوربختیاری و علی بحرانی پور

جایگاه علم و هنر در دربار امیر تیمور گورکانی ۲۶
سکینه دُنیاری و هادی دل آشوب

هم‌نشینی اسکندر و ارسطو در روایات ایرانی ۵۰
بهرام روشن‌ضمیر

تجارت مروارید در سواحل شمالی خلیج فارس دوران قاجار ۶۶
بهادر قیم، طیبه سهرابی، و صفیه ساکی مفرد

درباره القاب دو شاه ساسانی در مجمل‌التواریخ و القصص ۷۹
تورج دریایی، ترجمه محمد حیدرزاده

ساسانیان و اعراب ۸۵
دانیل پاتس، ترجمه زهرا بریسم

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

سهم تبریز در رونق اقتصادی دوران ایلخانان با تکیه بر تجارت جواهرات

فاطمه پوربختیاری^۱ (نویسنده مسئول)

علی بحرانی پور^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۱۸

چکیده:

شهر تبریز در ایالت عراق عجم از آبادترین و پر جمعیت ترین شهرهای آذربایجان بوده است. اهمیت تجاری و صنعتی شهر تبریز در تمام دوران های تاریخ ایران در خور توجه بوده است که اوج این رونق اقتصادی در زمان استقرار ایلخانان در ایران و برگزیده شدن تبریز به عنوان پایتخت توسط اباقا خان تحقق یافت.

این شهر دارای کارخانه های متعدد جهت پرداختن به صنایع مختلف بوده و اکثر ساکنان آن بازرگان و کارخانه دار بودند. موقعیت ترانزیتی تبریز به قدری بود که بازرگانان از نقاط مختلف مانند بغداد و موصل و هرمز و هندوستان برای خرید و فروش به آنجا رفته و بهترین سنگ های قیمتی و مرواریدهای اعلا در بازارهای آن به فروش می رسید.

اوج شکوه اقتصادی تبریز در تمام زمینه های تجاری از جمله جواهرات به دوران حکمرانی غازان خان بازمی گردد. رونق تجارت جواهرات در بازارهای داخلی به خارجی به حدی بود که بازاری تحت عنوان بازار جوهریان، در کنار سایر حرف، وجود داشت، که در آن انواع جواهرات به وفور به فروش می رسید. در این زمان به دلیل نزدیکی ایلخانان با کشورهای آسیای مرکزی، شهر تبریز

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز f.pourbakhtiari93@Gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز Bahranipour@hotmail.com

به عنوان دروازه بین شرق و غرب بوده و تجارت جواهرات با این کشورها و کشورهای اروپایی به اوج خود رسیده است. در بازارهای غازانی تبریز سنگ‌های قیمتی و مرواریدهایی که از سیلان و بحرین به دست می‌آمد، صیقل و سوراخ می‌شد و سپس برای فروش به کشورهای آسیایی و اروپایی از جمله قسطنطنیه عرضه می‌گشت. رونق تجاری تبریز به حدی بود که غازان خان دستور داد قیمت طلا و نقره را در تمام قلمرو ایلخانان مطابق قیمت طلا و نقره تبریز قرار دهند.

واژگان کلیدی: تبریز؛ رونق اقتصادی؛ ایلخانان؛ تجارت جواهرات؛ مروارید.

۱- مقدمه:

تبریز، یکی از آبادترین شهرهای ایران در طول تاریخ ایران از دوران باستان تا به امروز بوده است. این شهر در دوران حکمرانی ایلخانان یکی از بی نظیرترین ادوار خود را سپری کرده است. اهمیت این شهر از برگزیدن آن توسط اباق‌خان (۶۶۳ ق) به عنوان پایتخت حکومت ایلخانان مشخص می‌گردد. در زمان غازان خان شهرهای آذربایجان رو به آبادانی نهاد و شهر تبریز وسیع تر از سابق گردید.

نکته حائز اهمیت در این مقاله توجه به تبریز به عنوان یک موقعیت صنعتی و ترانزیتی جواهرات در عهد ایلخانان مغول می‌باشد. موقعیت ترانزیتی که به سبب ویژگی‌های جغرافیایی و مجموع عوامل دیگر نصیب این شهر شد. همین عوامل و ویژگی‌های دیگر، تجارت با شهرهای داخلی و کشورهای خارجی را به وفور گسترش داده تا در خلال تجارت انواع کالاهای گران بها، جواهرات نیز به عنوان کالای اغنیاء سهم عمده ای در تجارت را به خود اختصاص دهد. صنعت گران و سازندگان جواهرات مختلف به منظور تولید و استخراج جواهرات به صورت کم نظیری در این شهر ابراز وجود می‌کردند. و این شهر به عنوان پایتخت بازرگانی و صنعتی و هنری عصر خویش محسوب می‌شده است که همواره چشم سیاحان داخلی و خارجی را خیره کرده است. از سوی دیگر باید گفت که جواهرات به عنوان احجار و فلزات کریمه بدلیل زیبایی، کم یابی و خواص منحصر به فرد خود دارای ارزش خاصی بوده و از اعصار قدیم توجه ها را جلب و حکومت ها را به جمع آوری خود حریص گردانیده اند. دولت ها و حکومت های عالی که دورانیشی و

آینده‌نگری داشته‌اند، هم برای افزایشی شکوه و اعتبار خود و هم برای اندوختن ثروت خزانه خود و تجارت آن به جمع آوری جواهرات همت می‌گماردند.

در این پژوهش سعی بر این است که؛ سهم شهر تبریز در رونق اقتصادی ایلخانان با تکیه بر تجارت جواهرات پرداخته شود. فرض بر این است که با وجود معادن جواهرات در کوه های آذربایجان و موقعیت سوق الجیشی این شهر، بازار های آن به جایگاهی مناسب جهت تجارت جواهرات با شهرها ی داخلی وکشور های خارجی تبدیل شده است. بر اساس جستارهایی که پژوهشگر انجام داده است، پژوهش مستقلی تحت این عنوان صورت نگرفته است

هدف از این پژوهش ارائه تصویری از تجارت جواهرات در شهر تبریز در دوران حکمرانی ایلخانان می باشد و روش تحقیق نیز به صورت توصیفی- تحلیلی بوده است.

۲- گهرشناسی:

گهرشناسی همانگونه که از نامش بر می آید دانشی است که درخصوص پیدایش، ویژگی ها، کاربردها و نحوه پرداختن جواهرات مختلف جست و جو می نماید. این قسم از علم، دانشی است که در آن چگونگی اوصاف گوهرها از ابتدای به دست آمدن آنها از دل طبیعت یعنی تولید و پس از آن، صنعت و پرداختن به آنها، چه آنها که در کوهها می باشند؛ مانند الماس و یاقوت و فیروزه و غیره و چه آن ها که در ردیا هستند مانند مروارید و مرجان می پردازد.^۱ دانش گهرشناسی از علوم ابتدایی تاریخ زندگانی آوردن بشر است که هم سلاطین و هم حکام و بزرگان و هم دانشمندان این حرفه از دوران باستان تا پس از اسلام به آن توجه به خصوص داشته اند. این امر را می توان ناشی از کثرت جواهر نامه های قدیمی و کتاب ها و مقالات و رسانه های کنونی دانست. از جمله کتبی که در همین پژوهش استفاده شده است.

۳- گوهر:

همانگونه که لغت شناسان گفته اند معدن از عدن گرفته شده است و عدن به معنای جایگاه جواهرات است بنابراین مرکز هر چیزی را از لحاظ لغوی، معدن آن چیز می‌گویند. بنابر توصیف معدنیات توسط خواجه نصیرالدین طوسی در قرن هفتم هجری هرکدام از انواع معدنی ها بنابر «استعدادی که در آن باشد» صورتی از انواع کانی ها را می‌پذیرد.^۱

جوهر = گوهر به معنای «هر چیزی که قایم به ذات خودش است» برابر است.^۲ البته وی از لحاظ لغوی کلمه جوهر را با اصل، نژاد، ذات و سرشت و هر سنگ گرانبها برابر دانسته است.^۳ جواهرات به عنوان سنگ و فلزات قیمتی گونه ای از معدنیات بشمار می آیند که از گذشته تاریخ تا به امروز به سبب ویژگیهای خاص و ذاتی خود مرکز توجه بوده اند. خصوصیتی که خواجه نصیرالدین بسته به مزاج (ذات) و استعداد (آمادگی) معدنیات متفاوت می‌داند.

همچنین نویسنده کتاب نخبه الدهر در قرن هشتم در خصوصیات کانی ها ذکر کرده است مواد کانی و معدنی ها یکی از تولیدات سه گانه محسوب می‌شده اند که از بسیاری انواع در شمار نمی‌گنجد. اما آنچه از آنها می‌شناسند نزدیک به هفتصد گونه بوده است. که همه آنها دارای رنگ و مزه و ویژگی و خواص منحصر به فردی بوده اند. این گوناگونی نیز به جهت موادی است که این کانی ها از آنها به وجود می‌آیند «چه آن مواد خاک باشند، چه سنگ و چه آب».^۴

ویژگیهای ذاتی را که جوهرشناسان و مورخان در مورد آن ها سخن گفته اند شامل زیبایی و درخشندگی جواهرات، کمیاب بودن آنها و میزان استحکام آنها است.^۵ درخصوص ویژگی اول یعنی زیبایی و درخشندگی جواهرات باید گفت که گرایش آدمی به زیبایی

۱. همان، ص ۱۶.

۲. معین، فرهنگ فارسی، ذیل عنوان گوهر.

۳. همان، ذیل عنوان جوهر.

۴. انصاری دمشقی، نخبه الدهرفی العجایب البرو البحر، ص ۸۸.

۵. قربانی، علی، کلیاتی بیرامون سنگ های گرانبها، ۱۳۹۱، ص ۲۲-۲۳.

باعث توجه وی به سنگ ها و فلزات قیمتی شده و تلاش وی را برای جمع آوری آنها ترغیب کرده است.

از سوی دیگر رنگ جواهرات نیز یکی از ویژگی های ذاتی آنها محسوب می شده که دلیلی برای متمایز و جذاب بودن جواهرات از سوی انسانها بوده است. رنگ تمام معدنی ها اعم از جواهرات یا کانی های بی ارزش تر بین رنگ های سفید و سیاه بوده اند و رنگ های مختلف از درهم آمیختن همین دو رنگ به وجود آمده اند. بنابراین طبیعی بوده است که رنگ های نامحدودی از کانی ها و معدنیات وجود داشته باشند.^۱ بنابراین جواهرات براساس خصوصیات خاصی که ناشی از پدیدارشدن آن ها می باشد رنگ های مختلفی دارند که این خصوصیات بسته به نوع استعداد آن جواهر متفاوت می باشد. علاوه بر گرایش طبیعی به جواهرات به سبب زیبایی و خواص فیزیکی، مصارف درمانی جواهرات بدلیل خصوصیات ذاتی آنها موردتوجه بوده است، زیرا قوای مافوق طبیعی جواهرات باعث انتقال آن دما به بیشتر شده است و در تسکین دردهای جسمی و روانی وی مثرتر بوده است.^۲ البته باید این سخن را اضافه کرد که این نظرات مانند بسیاری از مورد دیگر مورد پذیرش همه متخصصان نیست و عقاید متفاوتی درخصوص صحت یا سقم آنها وجود دارد.

۴- جغرافیای اقتصادی شهر تبریز:

با روی کار آمدن منگوقاآن پس از مرگ چنگیزخان اهداف مغولان در شرق و غرب پیگیری شد. هلاکو که از دربار خانباایغ مأمور گسترش اهداف مغولان در ایران، آسیای مرکزی و بین النهرین و شامات و مصر شده بود، با غلبه نهایی در ایران توانست حاکمیت فرزندان خود را در این کشور پایه ریزی و ابقا کند.

این شهر از جمله شهرهایی بود که در هنگام حمله مغولان از آسیب در امان ماند. و در اوایل قرن هفتم هجری توسط اباقخان به عنوان خواستگاه ایلخانان برگزیده شد. در این

۱. طوسی، همان، ص ۲۳.

۲. قربانی، همان، ص ۲۲-۲۵.

دوره هم با فتح آذربایجان توجه ایلخانان به تبریز به عنوان قلب تپنده این ولایت جلب شده و به آبادانی و توسعه این شهر همت گمارده شد.

در این دوران با توجه به امنیت سیاسی و اصطلاحات گمرکی خانان مغول در مسیر راه ها دو دسته از شهرها رونق یافته بودند. یکی شهرهایی مانند یزد و کاشان که دارای بازارهای محلی کوچک بودند و دیگری شهرهایی که در مسیر شاه راههای تجاری قرار داشتند و دارای انبارهای بزرگ و بازارهای گسترده بودند از جمله تبریز، شیراز، هرمز و مراغه.^۱

پس از سقوط خلافت عباسی بغداد به عنوان پایگاه اسلام و شهری تجاری سیاسی رونق خود را از دست داد و تبریز به عنوان شهر ترانزیتی از مراکز مهم تجاری جهان شد. همچنین در این زمان فتوحات مغولان باعث نزدیکی سیاسی ایران و کشورهای آسیای مرکزی گردید، به همین دلیل شهرهای تجاری واسطه برقراری ارتباط بازرگانی بین شرق و غرب شده و تبریز به عنوان پایتخت این حاکمیت گسترده که از رود جیحون تا مصر گسترده شده بود، به عنوان دروازه اروپا و هندو چین مرکز توجه قرار گرفت و «سکه های طلا و نقره و کیل و گز برابر با واحد تبریز تنظیم گردید»^۲ درخصوص موقعیت جغرافیایی این شهر باید گفت که مارکوپولو آن را از شهرهای آباد عراق عجم ذکر کرده است که شغل عمده ساکنین آن بازرگانی و کارخانه داری است.^۳ شهر تبریز دارای مزایای مهمی بوده است. این شهر با موقعیتی بسیار نیکو در دشتی پهناور و در جهت مشرق قرار دارد. هوای این شهر چنان مطبوع بوده که بازرگانان از شهرهای مختلف مانند کاشان، یزد و بغداد همچون دیگر تجار در کاروانسراهای آن اقامت داشته اند.^۴

تبریز بدلیل موقعیت ممتازش مرکز استان حاصلخیز آذربایجان بوده و جز تفلیس، تهران، اصفهان و بغداد که از همین قبیل بشمار می روند، هیچ شهری به پای آن نمی

۱. پطروشفسکی و دیگران، تاریخ اجتماعی اقتصادی ایران در دوره مغول، ص ۲۲.

۲. همدانی، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۲۸۹.

۳. مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو، ص ۳۱.

۴. سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۳۸۳-۳۸۴.

رسد.^۱ اشیولر نیز تبریز را از حیث بازرگانی داخلی ستایش کرده است و از این شهر به عنوان غنی ترین شهرها از نظر جنس نام برده است.^۲ گفتار مورخان نشان می دهد که تبریز از لحاظ جغرافیایی اقتصادی موقعیت مطلوبی را دارا بوده است و بازرگانان مختلف برای تجارت در کاروان سراهای آن اقامت داشته اند. بنابراین موقعیت جغرافیایی به عنوان یکی از عوامل موثر در رونق اقتصادی تجارت جواهرات در خصوص شهر تبریز بطور کامل مصداق داشته است.

۵-بازارهای تبریز:

کلاویخو ضمن توصیف شهر تبریز از نظر موقعیت جغرافیایی از خیابانها و بازارهای تبریز که در آن همه نوع کالا فروخته می شود سخن می گوید: «در بازارهای شهر پارچه های ابریشمی و پنبه و تافته و ابریشم خام و جواهرات و همه گونه ظروف می توان یافت».^۳ همچنین شاردن نیز در قرن بعدی تبریز را توصیف کرده و همچنان از پایداری بازارهای آن سخن می گوید: تبریز یکی از بزرگ ترین شهرهای ایران چه از حیث عظمت و چه از حیث تجارت بوده است و «بازارهای آن از سایر بلاد آبادتر و باروهای آن بلندتر است» و بازارهایی بنام قیصریه داشته که مئمن یا به شکل هشت ضلعی بوده و «محل جواهریان است»^۴ از گزارشات کلاویخو و شاردن بر می آید که تجارت و صنعت در شهر تبریز بسیار رونق داشته است. همچنین مشخص است که رونق جواهرات به قدری بوده است که در کنار دیگر حرفه ها بازاری بنام قیصریه برای جواهریان وجود داشته است. جواهریان یا جوهریان آن دسته از صنعت گرانی بودند که به کار حکاکی، طلاکاری و خرید و فروش جواهرات مشغول بودند. این شهر با قرار گرفتن بر سر راههای تجاری، شرایط جغرافیایی صرف را به یک موقعیت اقتصادی ویژه تبدیل کرده است.

۱. مینورسکی، تاریخ تبریز، ص ۳.

۲. اشیولر، تاریخ مغول در ایران، سیاست، حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان، ص ۴۳۳.

۳. کلاویخو، همان، ص ۵۷.

۴. شاردن، سفرنامه شاردن، ص ۵۹.

۶- معادن سنگ های قیمتی اطراف تبریز:

در این بخش لازم است از کوه‌های اطراف تبریز که دارای معادن سنگ ها و فلزات گران بها هستند ذکر داشته باشیم. از همین معادن بود که مقادیر بسیار زیادی از جواهرات استخراج و برای پرداختن به «دارالصنایع» دکان ها و کارگاه های جواهرسازی تبریز فرستاده می شده و در نهایت این شهر را به یکی از بزرگترین مراکز تولید و تجارت جواهرات در دوران ایلخانان مبدل ساخت.

در قرن هفت و هشت گزارشاتی از منابع این دوره در خصوص وجود معادن جواهرات اطراف تبریز شده است. کوههای « سرخاب » و « لیان کوه » که در شمال تبریز واقع شده و در یک فرسخی آن قرار داشته اند. از معادن این کوه ها فلزات طلا و نقره استخراج شده و برای جلاکاری و پردازش به شهرهای اطراف آن مانند تبریز و مراغه انتقال داده می شد.^۱ همچنین معدن نوعی سنگ قیمتی به نام «جمس» در کوه های «سراب» در نزدیکی تبریز وجود داشته است. این سنگ نوعی از جواهرات نیمه قیمتی محسوب می شد که مانند بلور شفاف بوده و رنگ آن متمایل به سرخی داشته است. در گذشته از این سنگ برای تولید زیورآلات استفاده می کردند.^۲

علاوه بر این معادن مرمر سفید که در چند مکان از کوه های اطراف تبریز قرار داشتند، شاردن می گوید: « مرمر یکی از آن معادن آنقدر شفاف است که ضخامت آن هرچه زیاد باشد روشنایی از آن نفوذ می کند.» گفته شده است که این مرمر آب چشمه ای است که بعد از بیرون آمدن از چشمه منجمد شده و تبدیل به مرمر می شود.^۳ معدن مرمر دیگری در جنوب تبریز در ناحیه دهخوارقان قرار دارد که سنگ های مرمر آن به تبریز حمل شده و در معرض فروش قرار می گرفته اند.^۴ دو معدن دیگر در کوه های اطراف تبریز وجود داشتند که یکی طلا و دیگری نمک بوده اند. اما بدلیل برابر بودن دخل و

۱. مستوفی، نزه القلوب، ص ۱۹۷.

۲. طوسی، همان، ص ۱۲۳.

۳. شاردن، همان، ص ۵۹.

۴. نادرمیرزا، همان، ص ۸۶-۸۷.

خرج معدن طلائی آن، عایدات خاصی نصیب نمی‌شده است. بنابراین معدن کاران به استخراج نمی‌پرداختند، چون به صرفه نبوده است.^۱

۷- نمونه‌هایی از کاربرد جواهرات:

از بناهای زیبای این شهر که مرصع به جواهرات می‌باشد، یکی دژ زیبایی است که در شرق تبریز واقع شده است که سرستون‌های آن آکنده از کنده کاری بوده و ساروجی که به کار برده اند، مخروطی شبیه یشم بوده و تمام اتاق‌های این دژ بوسیله لاجورد و آب طلا تزئین شده‌اند.^۲

همچنین بناهای زیبایی مثل شب‌غازان و مساجد عالی و مدارس باشکوه شهر تبریز که علاوه بر سایر جواهرات بوسیله سنگ‌های مرمری که معدن آن نزدیک تبریز بود، زینت یافته‌اند.^۳

بنابراین باید گفت که یک همبستگی عمیقی بین جغرافیای اقتصادی شهر تبریز و رونق تجاری و صنعتی آن در حرفه‌های مختلف از جمله جواهرسازی به عنوان کالایی تجملی و هنری وجود داشته است که این همبستگی ذاتی باعث شکوفایی تجاری دوران ایلخانان شده است.

۸- تولید و صنعت جواهرسازی:

توجه به پرداختن جواهرات نیز مانند دانش گوه‌شناسی از دیرباز محل توجه سلاطین و حکما و بزرگان بوده است. به همین منظور صنعتی تحت عنوان جواهرسازی بوجود آمد که حجاری (کار بر روی سنگ‌های قیمتی)، حکاکی، طلاکاری و ... از زیرشاخه‌های این هنر هستند. باید گفت که این صنعت بدلیل کاربردهای زینتی آن به نوعی هنر و فرهنگ ایرانی تبدیل شده بود که بسته به شرایط دولت‌ها و اهمیت به آن، پیرنگ و کم‌رنگ شده است. همانطور که عباس اقبال می‌گوید: «با نمایش قطعات جواهر و

۱. شاردن، همان، ص ۵۹.

۲. سفرنامه ونیزیان در ایران، همان، ص ۳۸۳-۳۸۴.

۳. نادمیرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۸۷.

آلات سمینه و زرینه ای که بدست هنرمندان خودساخته و پرداخته و اثر و نقش و استعداد و هنرمندی آنها نمودار می شود و آوردن آن ها در معرض انظار دیگران می تواند به هنر صنعت گرانی که آنها را بوجود آورده اند ببالد.^۱

صنعت جواهرسازی از ابتدایی ترین شکل آن یعنی سوراخ کردن جواهرات و قراردادن آنها در نخ و بند برای تزئینات تا شکل امروزی آن یعنی استفاده از ماشین آلات برای پرداختن به این هنر و جایگاه خود را در تاریخ زندگی بشر حفظ کرده است. و استفاده از جواهرات به اندازه زندگی بشر قدمت دارد. در دوران باستان (هزاره چهارم ق م) استفاده از سنگ هایی مثل عقیق و فیروزه با رنگ هایی درخشان متداول شده بود.^۲ و یا اینکه از آثار خرابه های شوش سنجاقی مسی که روی آن با لاجورد تزئین شده بود، یافت شده است.^۳

همچنین با شروع خلافت اسلامی در ایران و شکل گیری حکومتهاار متقارن کاربرد جواهرات به عنوان تزیینات و تجارت آن به عنوان کالایی تجملی به روال خود ادامه داد در قرن چهارم و پنجم تولید و تجارت فلزات گرانبها مثل طلا ، نقره^۴ و سنگ های قیمتی مثل فیروزه و لاجورد^۵ در مناطق جواهرخیز ایران به وفور وجود داشته است. همچنین در قرن ششم بنابر ششم طبق جواهرنامه نظامی، تولید و تجارت عمده ای از انواع سنگ ها و فلزات قیمتی و کاربرد آنها به عنوان جواهر صورت می گرفته است. برای مثال فیروزه نیشابور از معادنی مثل «ابو اسحاقی» ، «ازهری» ، و «عبدالمجید» استخراج می شده است و سپس به وسیله چرخ حکاکی جلا میافته و پس از ترصیع و تبدیل به نگین های مربع و مدور و مضرابی به نقاط مختلف برای فروش صادر می شده است.^۶

۱. اقبال، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، ص ۷

۲. گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴.

۳. ویلسن، تاریخ صنایع ایران، ص ۵۸.

۴. بیرونی، الجماهر فی المعرفة الجواهر، ص ۳۸۵.

۵. همان، ص ۱۵۷.

۶. جوهری نیشابوری، جواهرنامه نظامی، ص ۱۲۸-۱۳۵.

کاربرد جواهرات در امور گوناگون چه زیورآلات چه تزئین بناها و ظروف و چه تجارت آن ها به صورت طبیعی آنها چندان خوش آیند نبوده است. البته این امر به مرور زمان پیشرفت کرده است. از سوی دیگر باید گفت که برای تجارت جواهرات همواره شکل تراش خورده و صیقل یافته آن مورد توجه بوده است و خام فروشی در صورت ضرورت انجام می شده است. فروش جواهرات به صورت جلاکاری شده از سویی نمایانگر جلوه ای از فرهنگ ایران بوده است و هم ارزش بیشتری از لحاظ قیمتی داشته است. به طوری که به قول خواجه نصیرالدین طوسی «اگر ممسوح باشد بهای آن دو برابر شود.»^۱ این گفته بدان معنی است که اگر جواهرات حجاری شده و صیقل یافته باشند قیمت آن افزایش میافته است. در نتیجه توجه به صنعت جواهرسازی از اهمیت بالایی برخوردار بوده است.

بنابراین دلایل، گونه هایی از تراش ابتدا به وسیله سنتی و بعد به صورت ابزارهای صنعتی بوجود آمد که در دوره های مورد نظر ما، شکل سنتی آن مورد نظر است. در دوران ایلخانان پس از استحکام استقرار سیاسی، کار پرداختن به حرفه ها و صنایع در شهرهای مختلف ایران که دارای ظرفیت های مناسب تولید و تجارت بودند، فزونی یافت. شهرهایی مانند اصفهان، شیراز، تبریز و بنادری مانند هرمز و جزایری مثل قشم و کیش محل تولید و تجارت جواهرات شدند.

در تبریز قرن هفت و هشت نیز بنابر آنچه در بخش های پیشین یعنی جغرافیای اقتصادی این شهر گفته شد، توجه به تولید جواهرات و صنعت جواهرسازی به عنوان یکی از صنایع مهم حیاتی برای رونق تجارت این کالای گرانبهادر افزایش یافت. برای مثال سنگ های مرمری که از کوه های نواحی اطراف تبریز استخراج می شد را برای پرداختن و فروش به شهر تبریز می آوردند. استخراج این سنگ ها به گونه ای بوده است که ابتدا مکان هایی که در آنجا احتمال وجود مرمر داده می شد، شناسایی می کردند سپس این مکان ها توسط کارگران معدن حفر می شدند و گودال ها را خالی می کردند تا به سنگ برسند.

در این مرحله کار تخصصی می شود و معدن شناسان با دیدن نوع و مشخصات سنگها اطمینان حاصل می کردند که این سنگ مرمر می باشد و پس آن را از خاک بیرون می کشند و بوسیله شتر به تبریز حمل می کنند.^۱

این امر درخصوص سایر جواهراتی که از کوه های اطراف تبریز به این شهر آورده می شد نیز همین گونه بوده است. هر کدام بسته به نوع جوهر، توسط معدن شناسان و جواهرکاران استخراج می شدند که بدلیل زیاد بودن جواهرات از عهده این بحث خارج است.

صنعت پرداختن به جواهرات به صورت تراش کاری و جلاکاری و صیقل دادن آنها صورت میگرفت. که با توجه به جنس و شکل و نوع جواهرات متفاوت بوده است. برای مثال در شکل سنتی پرداخت، در دوران حکومت ایلخانان برای تراشیدن و جلادادن سنگ یاقوت آن را به یک سر چوب می بستند و به چرخ حکاکی می سائیدند تا صاف شود. و بعد آن را بوسیله سمباده می سائیدند تا خشونت و زبری آن گرفته شود. سپس آن نگین را بر صفحه مس می مالیدند و سایش می دادند تا جلا یافته و نرم شود، سپس آن را از سر چوب باز می کردند و در آب گرم می گذاردند تا رنگ سیاهی که بدلیل سوزن روی آن بوجود آمده است پاکیزه شود^۲ و سپس آن را توسط ماده ای محلول در آب معروف به جوهر جلا، زیبا و درخشنده می کردند.^۳ در تراش نوع سنتی ابزارهای مخصوص تراش و صیقل شامل چرخ حکاکی، چوب حکاکی (چوبی که جواهر را بر آن می بستند تا جایگاه محکمی داشته باشد و تکان نخورد زیرا لغزش باعث آسیب دیدن جواهر می شد). سمباده که به عنوان نوعی سوهان کاربرد داشته است و صفحه مسی که بوسیله آن سنگ را جلا می دادند، بوده است.

در برخی از کارگاه های دیگر، تراش کار سنگ ها را بوسیله دستگاهی با تیغه الماس به تکه های کوچک تقسیم می کرد و سپس آنها را بوسیله چرخ حکاکی و تیغه الماس

۱. نادمیرزا، همان، ص ۸۷.

۲. طوسی، همان، ص ۴۳-۴۴.

۳. ذکاء، گوهرها، ص ۱۳.

شکل می‌داد و قسمت های اضافی آن را حذف می‌کرد. در برخی از کارگاه ها نیز جواهر به صورت چوب بسته نمی‌شد بلکه بوسیله چسب کندر (که نوعی شیرۀ درختی است) به چوب وصل می‌شد.^۱

به طور کلی کار تراش و صیقل جواهرات در شکل سنتی آن تفاوت چندانی با یکدیگر نداشته است و شاید تنها در به کار بردن ابزارهای جزئی در کارگاه ها تفاوت های وجود داشته است. برای مثال زمرد را نیز مانند یاقوت به چرخ مسی می‌بستند و پس از بین بردن قسمت های اضافی، درشتی های آن را با سنگ محک جلا می دادند و به اصطلاح آن را نرم می‌کردند.^۲ همچنین برای تراش فیروزه از چرخي که از سمباده و صمغ مخلوط تشکیل شده بود استفاده می‌کردند. به این صورت که صنعت کار با دست راست به وسیله کمان و زه چرخ را می‌گرداند و فیروزه را با دست چپ بر روی چرخ می‌گذارند و برای جلوگیری از ساییده شدن دست از قطعه چرمی یا چوبی استفاده می‌کرد. در پایان نیز آن را جلا داده و برای تزئینات به کار می‌بردند.^۳ مشخص است که به طور کل تراشیدن و کار بر روی جواهرات به یک صورت انجام می‌شده است و تفاوت های اندکی در استفاده از قطعه چوبی و چرمی برای جلوگیری از ساییدگی است و یا ماده جلا برای استفاده نمودن جواهرات وجود داشته است.

گاهی نیز جواهراتی مانند بلور را بعد از تبدیل به قطعات کوچک تر رنگ می‌کردند.^۴ این امر احتمالاً برای زیبا کردن جواهرات صورت می‌گرفته است.

گاهی نیز جلا دادن و پرداختن به جواهرات در این دوره برای تمایز بین سنگ های قیمتی و یا تفاوت بین انواع جواهراتی که شبیه به یکدیگر بودند انجام می‌شد. حکاکان برای امتحان مینا و زمرد آن ها را جلا می‌دادند. همچنین برای تمایز بین لعل سبز و یشم سبز و زمرد آن ها را جلاکاری می‌کردند.^۵

۱. همان، ص ۱۳

۲. طوسی، همان، ص ۵۹

۳. ذکاء، همان، ص ۹۱

۴. طوسی، همان، ص ۱۲۶

۵. همان، ص ۵۸-۵۹

گاهی نیز برای تقویت، خوش رنگ کردن و استحکام جواهرات آن‌ها را جلا می‌دادند. جلا دادن نگین فیروزه باعث پیرنگ شدن آن می‌شده است.^۱ باید گفت در این دوره زرگران مهارت‌های زیادی داشتند و جواهرتراشان ایرانی در تراشیدن سنگ‌های قیمتی استاد بودند و برجسته کاری و حکاکی را بسیار خوب انجام می‌دادند. زرگران و نقره کاران مانند سایر صنعت‌گران بودند و برای کار به هر جایی می‌رفتند.^۲ این امر از سویی مهارت جواهرسازان ایرانی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر با رفتن جواهرسازان ایرانی به کشورهای دیگر انتقال و هنر جواهرسازی ایرانی را در پی داشت که باعث ترغیب خرید جواهرات ایرانی می‌شده است و تبریز به عنوان پایتخت ایلیخانان به عنوان مرکز این رستاخیز صنعتی و تجاری در حرفه جواهرسازی ابراز وجود کرده است.

۹- تجارت جواهرات:

تجارت به عنوان یکی از شریان‌های حیاتی زندگی بشر برای رونق اقتصادی ایران تأثیر فراوانی داشته است. ایران بدلیل موقعیت مناسب جغرافیایی بر سر راه ترانزیتی ویژه‌ای قرار داشت که در هر دوره بسته به شرایط سیاسی دولت‌های حاکم این موقعیت ترانزیتی تقویت شده و یا تنزل یافته است. ایران در دوران حکومت ایلیخانان با توجه به پیشینه و علاقه و اهمیت آنها به تجارت، دوران بس شگفتی را سپری کرده است. گرچه نابسامانی‌های ناشی از تهاجمات مغول و موج دوم حمله به ایران تا مدت‌ها آثار سوء خود را برجای داشت، تجارت جواهرات به عنوان یکی از کالاهای مورد نظر اغنیا و درکنار دیگر صنایع به رونق حیات خود ادامه داد. در این دوره نوعی پیشرفت چشمگیر درخصوص رابطه تجاری خارجی جواهرات به شکل گسترده با کشورهای مثل چین و هند و به صورت کم رنگ‌تر با برخی از کشورهای دیگر مانند مصر و ترکستان صورت می‌گرفته است که سهم تبریز در این شکوفایی اقتصادی به عنوان پایگاه صنعتی

۱. ادیب، جهان جواهرات، ص ۳۱۳.

۲. شاردن، همان، ص ۳۲۴-۳۲۵.

تولید جواهرات در این دوره بسیار حائز اهمیت است. همین سهم تولیدی و تجاری باعث شد که بازرگانان داخلی و خارجی برای تجارت با بازرگانان ایرانی به تبریز رفت و آمد داشته باشند.

اودریک در سفرنامه خود وضعیت تبریز این دوره را به تصویر می کشد: «هیچ نوع کالا بر روی زمین نیست که انبارهای بزرگی از آن در تبریز یافت نشود. موقعیت شهر بسیار خوب است، زیرا از تمام جهان برای داد و ستد به آنجه می آیند.»^۱

در دوران حکمرانی ایلخانان مغول با ایجاد امنیت نسبی و لزوم تجارت جواهرات، به سبب علاقه و سود رسانی، بازرگانی این نوع کالا ادامه داشت. علاقه و اهمیت این نوع تجارت را می توان در توصیف ابن بطوطه از بازار تبریز دریافت: «از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار غازان نامیده می شد، رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که در همه شهرهای دنیا دیده ام. هر یک از اصناف و پیشه وران در این بازار محل مخصوص دارند و من به بازار جواهریان که رفتم، بس که از انواع جواهرات دیدم، چشم خیره گشت. غلامان خوشگل با جامه های فاخر، دستمال های ابریشمین بر کمر بسته، پیش خواجهگان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان ترک نشان می دادند. این زنان در خرید جواهرات به هم سبقت می جستند و زیاد می خریدند...»^۲ خاتون ها به دلایل مختلف از جمله گرایش به زینت ها و تمایل رسیدن به کمال زیبایی همواره در تهیه جواهرات بر یکدیگر سبقت می جسته اند. جدا از این، جواهرات به عنوان پول های راکد همواره نقش پشتوانه مالی را برای خاتون ها ایفا می کرده است.

در سایه امنیت نسبی که از دوران اباقاخان (۶۶۳) و احمد تکودار (۶۸۳) برقرار شد و در دوران حکمرانی ارغون و گیخاتو استحکام یافت، تجارت جواهرات با شهر با شهرهای داخلی و کشورهای خارجی راه خود را ادامه داد. این انجام وظیفه در زمان حکومت

۱. جوادی، ایران از دید سیاحان اروپایی در دوره ایلخانان، ص ۱۳۵

۲. ابن بطوطه، رحلة ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۳

غازان خان و اولجایتو به نهایت شکوفایی رسید و توجه به قوانین امنیتی و گمرکی سبب رونق بیش از پیش تجارت جواهرات شد.^۱

در دوران گیخاتو (۶۹۰ ه ق) با خالی شدن خزانه که ناشی از بذل و بخشش های نابه جا و عدم تدبیر وی و کارگزارانش بود، اسکناس چاپ و به عنوان راه حلی برای جبران این نابسامانی مالی پیشنهاد شد. ایلخان حکم کرد که در تمام مملکت به زر و سیم معامله نکنند و پارچه های زربفت به جز آنچه که مخصوص پادشاه و بزرگان است نیافند. همچنین از ساختن ظروف طلا و نقره اجتناب کنند و به طور کلی «هر حرفه ای که باعث از بین رفتن زر و سیم است، تعطیل گردد.»^۲ بنابراین در این زمان دو رویداد مهم و جدید اتفاق افتاد. یکی اینکه تمام جواهرات از جمله و نقره و سنگ های قیمتی که ابزارهای تجارت بودند و خزانه مملکتی باز می‌گشتند. زیرا با توجه به قوانین جدید، کاربردی نداشتند. دوم اینکه حرفه هایی مثل جواهرسازی و تمام آنچه با جواهرات سرو کار داشته است در معرض تعطیلی بود. این امر می‌توانست خسارت های جبران ناپذیری هم از نظر اقتصادی و هم از نظر صنعتی به تولید و تجارت جواهرات وارد آورد.

همانطور که صاف نیزگزارش می دهد از سال ۶۹۳ که چاو وارد تبریز شد، پس از سه روز تبریز از بازرگانان خالی و تجارت مسدود شد.^۳ در نهایت به دلیل نارضایتی ها و عدم شناخت اسکناس چاو و مخالفت هایی که صورت گرفت، اسکناس چاو ابطال شده و تجارت به روال پیشین خود خود ادامه یافت.^۴

علی رغم تلاش خانات مغول نابسامانی های امنیتی توسط ایلچیان باعث نارضایتی تجارت شده بود. با شروع حکومت غازان خان (۶۹۴هق) از عمده ترین دستورهای وی ایجاد امنیت راه های تجاری بود: «کار به مرتبه ای انجامید که تجار رونده و آینده از ناایمنی راه ها از تردد بازمانده بودند». غازان خان دستور داد تا خواجه صدرالدین ترتیبی داده تا امنیت راهها تامین گردد، «چون از تغلب و تسلط ایلچیان و زیادتی کردن به

۱. همدانی، همان، ج ۲، ص ۹۵۴.

۲. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۰۱.

۳. آیتی، تحریرتاریخ و صاف، ص ۱۶۶.

۴. مستوفی، همان، ص ۶۰۱ و آیتی، همان، ص ۱۶۵.

اقصى الغايه رسیده بود.»^۱ همچنین در این زمان تعرفه های گمرکی در تبریز معمول بوده است، به طوری که در این شهر هر چه می خواستند خریداری کنند قیمت آن را بر حسب طبقه بندی کالاها پرداخت می کردند و تمام وجوه توسط تیول داران دریافت می شد. همه کالاها را وزن می کردند و به نسبت معین عوارض گمرکی دریافت می کردند.^۲ علاوه بر این ها غازان خان خود علاقه بسیاری به جواهرات داشت و یکی از علومی که وی آموخته بود، علم معدن بوده است. آگاهی او از دانش معادن و جواهرات به اندازه ای بود که اگر در مکانی معدنی را می دید می دانست که معدن کدام جواهر است و نحوه استخراج انواع جواهرات و صیقل دادن تراش کاری و جلادادن آنها را می دانست و خود نیز آن را تجربه کرده بود.^۳ این امرگرایش غازان خان به تجارت جواهرات و تلاش برای ایجاد امنیت و تعرفه گمرکی برای رونق داد و سند این نوع کالا را نشان می دهد. چه اینکه غازان در تبریز حضور داشته و صنعت و تجارت جواهرات را در این شهر نظاره گر بوده است.

اولجایتو (۷۰۳هـ ق) جانشین غازان خان تمهیدات بازرگانی و سیاسی پیش از خود را ادامه داد و تبریز در زمان حکمرانی وی همچنان یکی از شکوه مندترین شهرها از لحاظ تولید و صنعت جواهرسازی و هم از نظر تجارت جواهرات بوده است. کاشانی در توصیف تبریز در زمان حکومت اولجایتو پس از توصیف معماری کلی شهر به توصیف بازار آن می پردازد: «در او افزودن از ده هزار دکان معمور، موفور به رزمه های زیبای چین چون ریاحین و بارگاه خانان ترک آراسته به خوانین نازنین. دکان های شهر مشحون به حقاق و فسادیق و کاسات و اباریق و نظامی و جواهر و عرایس اوانس به غرایب مرصعات و تنسوقات آکنده.. و اهل حرفت مشتهر و بزازان و تجار معتبرند.»^۴

با توجه به این توصیفات می توان پی برد که اولجایتو از ارزش اقتصادی و فرهنگی تجارت جواهرات به خوبی آگاه بوده است. همچنین میتوان به میزان اهمیت تجارت

۱. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۶۰۳-۶۰۴.

۲. سفرنامه ونیزیان در ایران، همان، ص ۸۸.

۳. همدانی، همان، ج ۲، ص ۹۷۲.

۴. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۴۵-۴۶.

جواهرات در دوران ایلخانان و نقش تبریز به عنوان یکی از پایگاه های مهم این تجارت جهانی پی برد.

۱۰- تجارت داخلی جواهرات:

همانطور که پیش از این هم ذکر شد موقعیت صنعتی و آباد شهر تبریز در قرن هفتم هجری باعث آمد و شد بازرگانان مختلف داخلی به این شهر برای خرید و فروش و یا اقامت برای امور بازرگانی، انواع کالاها از جمله جواهرات بوده است. بازرگانان داخلی از شهرهای مختلف از جمله بغداد و هرمز و موصل برای خرید و فروش به آنجا می‌رفتند و بهترین سنگ های قیمتی و مروارید های اصلی را می‌توانستند در این شهر بدست آورند.^۱ همچنین ابن بطوطه در سفرنامه اش از شهاب الدین کازرونی به عنوان تاجری که از تبریز به دربار سلطان هند آمده و دارای هدایایی از سلطان گردید، نام می‌برد.^۲ این توصیف نمایانگر این امر است که تجار داخلی از شهرهایی مثل کازرون برای تجارت به شهر تبریز آمده و در آنجا اقامت می‌گزیدند.

بازرگانان داخلی شهرهای بزرگ تجاری که بر سر راه های تجاری عمده قرار داشتند برای تجارت جواهرات به این شهر آمد و شد کرده و یا مانند شهرهای کوچکتر که دارای بازارهای محلی بودند از جمله کاشان و یزد، در کاروانسراهای این شهر برای بازرگانی انواع کالاها اقامت داشتند.^۳ در این شهر صنعتی سکه از هر نوع و رنگ، مشک و لاجورد و انواع مرواریدهای بندر هرمز و پارچه های بسیار زیبا یافت می‌شد.^۴ بنابراین جواهرات از جمله سنگ های قیمتی مثل لاجورد و مرواریدهایی که در بندر هرمز صید می‌شد به تبریز صادر شده و در این شهر مورد داد و ستد قرار می‌گرفت.

همچنین خرید جواهرات شهرهای مختلف از جمله بندرگاهها برای تجار تبریزی حائز اهمیت بوده است. بازرگانان تبریز برای خرید مرواریدهای جزایر بندر هرمز از جمله قشم

۱. مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو، ص ۳۱.

۲. ابن بطوطه، همان، ج ۲، ص ۵۸۹.

۳. سفرنامه ونیزیان در ایران، همان، ص ۳۸۵.

۴. همان، ص ۳۸۷.

و کیش و سنگ های قیمتی و جواهراتی که از کشورهای مختلف به این بندرگاه وارد می شد، رفت و آمد می کردند.^۱

۱۱- تجارت خارجی جواهرات:

در دوران حکومت ایلخانان در قرن هفتم و هشتم هجری تجارت خارجی جواهرات متناسب با روابط سیاسی رونق داشته است. جدا از اینکه ایلخانان همواره سعی داشتند که روابط تجاری را از شرایط سیاسی تفکیک کنند. مارکوپولو در سفرنامه اش عنوان میکند که بازرگانان تبریزی که با خارج داد و ستد می کنند، زود متماد می شوند.^۲ تجارت جواهرات با بنادر هند و تمام بلاد شرق و چین و مصر و شام و عثمانی رونق داشته است. همه این کشورها « هر آنچه از نفایس و ظرایف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آن را آب و تاب آورده و بر روی دریا می توان آورد به ایران آوردند».^۳

۱۲- تجارت جواهرات با هندوستان:

تجارت با هندوستان و بنادر آن در این زمان بسیار اهمیت داشته است. از هندوستان هل و ادویه و جواهر، مروارید و پارچه های زربفت و اجناس دیگر از راه هرمز و قیس (کیش) که در تجارت با هندوستان دارای اهمیت خاص بودند به ایران وارد می شدند.^۴ تجار هرمز و کیش این جواهرات را در سفرهای تجاری به تبریز برده و در آنجا یا توسط صنعت کاران تبریزی پردازش شده و یا در بازارهای جواهریان تبریز به فروش می رسیدند. از جمله جواهراتی که از هند به ایران وارد یاقوت هندی بوده است. « بهرمان » از پایتخت های منطقه سیلان هند بوده است که دارای معادن و خورهای یاقوت می باشد. یاقوتی که از هند به ایران وارد می شده، احتمالاً از همین منطقه بوده است.^۵ از «سرندیپ» هند

۱. ابن بطوطه، همان، ج ۱، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۲. مارکوپولو، همان، ص ۴۸.

۳. آیتی، همان، ص ۸۸.

۴. اشیولر، همان، ص ۴۳۳.

۵. ابن بطوطه، همان، ج ۲، ص ۶۹۴.

نیز که یکی از بهترین و شاید به روایت مسترفی بهترین نوع الماس را داشته است، الماس به ایران وارد می‌شده است.^۱

تجارت عمده هند با ایران از طریق بندر هرمز بوده است و یکی از عوامل اقتدار و قدرت سیاسی ایران هرمز نیز همین امر محسوب می‌شده است. از سوی دیگر بندرگاه مهم ارتباطی هند که به مثابه کلید هند محسوب می‌شده و تقریباً تمام اجناسی که از هند به اقصی نقاط جهان صادر می‌شده است، از این بندر عبور می‌کرده است، بندر «معبّر» بوده است.^۲ صادرات ایران به هند نیز عمدتاً از طریق همین بندر انجام می‌شده است. «از عهد آدم تا به امروز از خاور باختر و شمال و جنوب زر و سیم و سایر طرائف به آنجا می‌بردند.»^۳

در این زمان بخصوص در زمان حکمرانی غازان خان (۶۹۴ ه‍.ق) و پس از اصطلاحات پولی وی مقادیر بسیار زیادی از طلای ایران به هندوستان صادر می‌شده است. طلا از ایران و آسیای مرکزی به سوی هند سرازیر می‌شده است.^۴ صادرات طلا به هند به حدی بوده است که طلا در ایران نایاب شده است و دلیل این امر این بود که مسکوکات طلا ذاتاً کالایی محسوب می‌شده که براساس وزنش مورد معامله قرار می‌گرفته و تجارت عموماً با سکه های نقره انجام می‌شده است.^۵ مشخص نیست که سیاست نابه جای اقتصادی به چه دلیل انجام می‌شده است زیرا که ایلخانان خود بازرگان زاده بودند. اما صادرات طلا و نقره به هند باعث خروج پول درگردش دولت به کشور هند می‌شده است. دولت برای جبران این کسری، انتشار اسکناس چاو را چاره کرد که به دلایل مطرح شده، شورش بلوای تجار داخلی و عدم تمایل بازرگانان خارجی را در پی داشت. این امر از سویی باعث ایجاد تورم شده و و از سوی دیگر سقوط ارزش پولی را نیز سبب

۱. مستوفی، نزه القلوب، ص ۲۰۳.

۲. آیتی، همان، ص ۱۸۴.

۳. آیتی، همان، ص ۱۸۴.

۴. همدانی، همان، ص ۲۲۸ و پطروشفسکی، همان، ص ۱۱۲.

۵. پطروشفسکی، همان، ص ۱۲۸.

می‌شده است. زیرا نبود پول درحال گردش عدم توان تجاری شده و در مواقعی نیز تغییر و انتقال مراکز تجاری را به همراه داشته است.

۱۳- تجارت جواهرات با چین:

روابط بازرگانی با مملکت چین در این دوره در قرن هفتم و هشتم به سبب ارتباط خاص ایلیخانان با خاقان آن سامان وضع به خصوصی داشته است. عمده صادرات جواهرات چین به ایران از طریق بنادری مثل «چین چین» و یا «کانتون» انجام می‌شد. ابن بطوطه و فور تجار مسلمان و ایرانی را در آنجا گزارش می‌دهد. شرف الدین تبریزی بازرگانی از تبریز که بدلیل امور تجاری در چین حضور داشته است.^۱ ارتباط تجاری با چین هم اکثراً از طریق بندر هرمز انجام می‌شده است.^۲

یکی از انواع جواهراتی که بوسیله ایران و چین مورد معامله عمده قرار می‌گرفته است، سنگ یشم بوده است. سنگ یشم که آن را یشم نیز می‌گفتند از سرزمینهای ختن و طغماج به ایران وارد می‌شده است.^۳ همچنین مارکوپولو از تجارت سنگ یشم از ایالت «پین» که از ایالات چین بوده است، سخن می‌گوید. طبق توصیفات مارکوپولو از وسط این محل رودخانه ای می‌گذرد که در بستر آن سنگ یشم یافت می‌شده است.^۴ به نظر می‌رسد این سنگ بدلیل علاقه خاص ایلیخانان به آن و ازدیاد معادن آن در چین به ایران وارد می‌شده است.

همچنین از دیگر جواهراتی که از چین و از طریق بنادر آن از جمله زیتون به ایران صادر می‌شده است. طلا و نقره بوده است. چین کشور طلا و نقره فراوان بوده است که وجود بازرگانان ایرانی همچون برهان الدین کازرونی در آن نشان از تجارت عمده جواهرات طلا و نقره با ایران بوده است.^۵ در مقابل واردات سنگ یشم به ایران، صادرات مرواریدهای

۱. ابن بطوطه، همان، ج ۲، ص ۷۴.

۲. اشیولر، همان، ص ۴۰۳.

۳. طوسی، همان، ص ۱۲۱.

۴. مارکوپولو، همان، ص ۶۷.

۵. ابن بطوطه، همان، ج ۲، ص ۷۸.

اعلی ایرانی که توسط جواهرسازان تبریزی جلاکاری و سوراخ می شده است، به چین صورت می گرفته است.^۱

بنابراین توصیفات تجارت باچین باعث ورود طلا و نقره، به عنوان پول درحال گردش، به کشور می شده است. به نظر میرسد این واردات- با توجه به ازدیاد معادن آن در چین- به عنوان جبرانی برای صادرات مروارید از ایران بوده است. در ازای مرواریدی که از طریق بنادر ایران همچون هرمز به چین صادر میشد، طلا و نقره به ایران وارد شده و به خزانه تبریز انتقال می یافته است.

۱۴- تجارت خارجی با سایر ممالک:

تجارت با عثمانی نیز از طریق تبریز صورت می گرفته است. از تبریز حریرهای سرخ به حلب و عثمانی صادر شده و در مقابل قماش و نقره به تبریز وارد می شده است.^۲ علاوه بر ادویه، یاقوت و زمرد از مصر، سیام و سیلان به ایران وارد می شده است و برای تزئینات شخصی ارزش زیادی داشت.^۳ همچنین از ترکستان انواع پوست، مشک به همراه سنگ یشم و اسب و برده به ایران وارد می شده است.^۴ ارزش سنگ های قیمتی از لحاظ اقتصادی به اندازه ای بود که در کنار انواع کالاهای دیگر به وفور مورد معامله قرار می گرفت. باز هم تأکید بر این است که تمام جواهرات در کارگاه های صنعتی شهرهایی مثل تبریز صنعت کاری شده و در بازارهای آباد این شهر که محل آمد و شد فراوان بازرگانان مختلف بوده است، مورد معامله قرار می گرفته است. ورود این جواهرات به کشور از سویی خزانه مملکتی را سرشار می کرده است و از سویی با ورود به چرخه اقتصاد کشور بالندگی تجاری را به همراه داشته است.

۱. آیتی، همان، ص ۱۷۰ و سفرنامه ونیزیان درایران، همان، ص ۳۸۴.

۲. سفرنامه های ونیزیان درایران، همان، ص ۳۸۸.

۳. شاردن، همان، ص ۳۱۲.

۴. اشپولر، همان، ص ۴۳۳.

نتیجه:

مغولان از دیرباز اهمیت بسیاری برای تجارت و بازرگانی قائل بودند. ابتدای نشستن آنان بر سریر حکم رانی ایران با ویرانی و عدم همگونی سیاسی و اجتماعی و در نتیجه نابسامانی اقتصادی و در پی آن رکود تجاری و بازرگانی به همراه بود. با انسجام سیاسی حکومت ایلخانی در ایران، صلح و امنیت نسبی همگام با نیاز اقتصادی دولت و گرایش شدید به تجارت و آبادانی شهرها موجبات از سرگیری مجدد بازرگانی از جمله تجارت جواهرات به عنوان کالای مورد نظر اغنیا را فراهم کرد. بنابراین در راستای تایید فرضیه این پژوهش باید گفت که امپراطوری بزرگ ایلخانان به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه ایران به عمده راه های شرق و غرب از جمله جاده ابریشم تسلط یافت. همین امر باعث شد پایتخت این حکومت یعنی تبریز به عنوان مرکزی برای صنعت جواهر سازی و بازارهایی تحت عنوان بازار جوهریان یا جواهریان، همواره به عنوان پایگاهی برای تجارت داخلی مروراید خلیج فارس و فیروزه نیشابور و بازرگانانی خارجی زمرد و یشم و مروارید با هندوستان و چین مبدل گردد. این امر سبب شد که تبریز با درخشندگی عظیم در عرصه صنعتی و تجاری جواهرات سهم بسزایی در رونق اقتصادی دوران ایلخانان داشته باشد. این شهر با وجود کاروان سراها و بازارهای عمده تجاری جواهرات علاوه بر پایتخت سیاسی خانات مغول به عنوان پایگاه تجاری این دوره نیز محسوب می شده است. همین رونق و شکوفایی باعث حضور بازرگانان داخلی و خارجی جواهرات در این شهر شده که هم بر اهمیت تجاری شهر می افزود و هم جایگاه تبریز و جواهرات آن را به عنوان یک دستاورد فرهنگی-اقتصادی به جهانیان خاطر نشان می کرد. از سوی دیگر توجه به این نوع تجارت باعث ورود جواهرات با ارزش به خزانه دولت به عنوان پشتوانه مالی دولت می گردید. باید افزود که مجموعه ای از عوامل دست در دست هم نهاد تا تبریز توانایی بلقوه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در دوران ایلخانان به نمایش بگذارد.

منابع و مآخذ:

- آیتی، عبدالمحمد، **تحریر تاریخ و صاف**، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ادیب، داریوش، **جهان جواهرات**، تهران، انتشارات یادواره کتاب، ۱۳۶۹.
- اشپولر، برتولد، **تاریخ مغول در ایران، سیاست، حکومت و فرهنگ دوره ایلخانان**، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- البیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، **الجماهرفی المعرفه الجواهر**، به تحقیق یوسف الهادی، تهران، انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۷۳.
- اقبال، عباس، **تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری**، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب، **نخبه الدهر فی العجایب البروالبحر**، به اهتمام حمید طیب بیان، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.
- ابن بطوطه، **رحله ابن بطوطه**، ۲ ج، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- پروشفسکی، ا.ب، کارل یان، جان ماسون اسمیت، **تاریخ اجتماعی اقتصادی ایران در دوره مغول**، ترجمه یعقوب آژند، تهران، بی جا، ۱۳۶۶.
- جوادی، حسن، **ایران از دید سیاحان اروپایی در دوره ایلخانان**، بررسی های تاریخ، شماره ۱۵۱، جوهری نیشابوری، محمد بن ابی البرکات، **جواهرنامه نظامی**، به اهتمام ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران، انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۸۶.
- ذکاء، یحیی، **گوهرها**، تهران، موسسه کتابهای جیبی، ۱۳۴۶.
- سفرنامه های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)**، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بی نا، ۱۳۴۹.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، **تسنوخ نامه ایلخانی**، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- شاردن، فرید، راند دبلیو، **سفرنامه شاردن در ایران**، ترجمه حسین هزبریان، تهران، انتشارات فروزان، ۱۳۸۴.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد، تاریخ اولجایتو، تصحیح میهن همبلی، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

کلاویخو، روی گونسانس، *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.

گریشمن، رومن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، انتشارات معین، ۱۳۸۸.
مارکوپولو، *سفرنامه مارکوپولو*، ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.

مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، *نزه اللوب (مقاله سوم)*، به کشش محمود دبیرسیاقی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۶.

معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

مینورسکی، و، *تاریخ تبریز*، ترجمه و تحشیه عبدالعلی کارنگ، تهران، انتشارات کتابفروشی، ۱۳۷۷.

نادر میرزا، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، به اهتمام محمد مشیری، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۰۳.

همدانی، رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، ج ۲، تهران، انتشارات اقبال، بی تا.

ویلسن، کریستین جی، *تاریخ صنایع ایران*، ترجمه عبدالله فریار، تهران، انتشارات ساولی، ۱۳۶۶.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

جایگاه علم و هنر در دربار امیر تیمور گورکانی

سکینه دنیاری (نویسنده مسئول)^۱

هادی دل آشوب^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۹

چکیده:

در فاصله مرگ ابوسعید ایلخانی (در سیزدهم ربیع‌الاول ۷۳۶ ه.ق / سی نوامبر ۱۳۳۵) تا ظهور تیمور (۷۸۱ ه.ق) اوضاع ایران آشفته و قدرت‌ها و سلسله‌های کوچک و بزرگ و امرای محلی در شهرهای مختلف به قدرت رسیدند، با استفاده از همین اوضاع آشفته تیمور توانست قدرت را به دست بگیرد و طی لشکرکشی‌های بعدی بنیان حکومت تیموریان را در ایران بنا نهد. با توجه به اینکه بیشتر اوقات تیمور صرف لشکرکشی به سرزمین‌های مختلف می‌شد، اما وی دوست‌دار علما و دانشمندان بود و نتیجه آن اجتماع بسیاری از دانشمندان در دربار او و تبدیل شدن سمرقند به مرکزی علمی و مذهبی مشرق زمین بود. این پژوهش با استفاده از روش اسنادی- کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی- تحلیلی به بررسی قدرت‌یابی حکومت تیمور پرداخته و جایگاه هنرمندان و دانشمندان را در دربار مورد بررسی قرار می‌دهد. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم این جنگ‌ها و یورش‌های تیمور که از او در تاریخ مانده وی به هنرمندان و دانشمندان علاقه‌مند و بسیاری از آنان را به دلیل مهارت آنان به سمرقند کوچ داد و در دربار او از ارج و قرب زیادی برخوردار بودند.

واژگان کلیدی: تیمور، سمرقند، هنر، الوس جغتای.

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی از دانشگاه شهید چمران اهواز sakinedonyari@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران hadidlashob@gmail.com

۱- مقدمه:

تیمور در سال ۷۳۶ هجری در شهری به نام کش به دنیا آمد، در زمان تولد او، سلطان ابوسعید آخرین ایلخان قدرتمند مغول از جهان رفت و مرگ او نشانه آشکار پایان عصر ایلخانان بود. وقتی تیمور به دنیا آمد در قسمت غربی اردوی جغتائیان فردی به نام قزان سلطان حکومت می‌کرد. یکی از امیران به نام امیر قرغن شورش کرد و حکومت را به دست گرفت. آشفتگی، ضعف و از هم‌پاشیدگی سیاسی سرزمین‌های اسلامی، نبودن حکومتی مقتدر و متمرکز، رشد حکومت‌های محلی ضعیف و بی‌دوام، در چنین زمانه‌ای می‌شد تصور کرد که اگر کسی اراده آهنین داشته باشد و در او کاردانی هوش و لیاقتی هم پیدا شود می‌تواند به سرعت پیشرفت کند. پدر تیمور امیر ترغای مرد ثروتمندی نبود ولی در میان ایل برلاس، احترام زیادی داشت؛ تیمور دوران کودکی و به احتمال زیاد دوران جوانی خود را در شهر کش گذراند. او مثل بقیه جوانان قبیله‌اش در جوانی مهارت‌هایی را آموخت که برای جنگیدن لازم است، یعنی سوارکاری و تیراندازی را فرا گرفت. گذشته از زبان مادری‌اش، زبان ترکی و فارسی هم فرا گرفت، هر چند خواندن و نوشتن به زبان فارسی را نمی‌دانست. به هر حال برای آنکه کار تیمور بالا بگیرد و نامش بر سر زبان‌ها بیفتد اول باید ثروتی به دست می‌آورد و مهمتر از آن، کسانی را پیدا می‌کرد که از او فرمان ببرند و در خدمتش باشند؛ او در این کار موفق بود. حتی در نخستین سالهای جوانی، تیمور در میان جوانهای قبیله‌اش به شهرت رسید و بعضی از آنها با او پیمان وفاداری بستند و او را به عنوان رهبر خود پذیرفتند. به تدریج تیمور به جایی رسید که نامش در دسته‌بندیهای منطقه‌ای و کشاکش‌های محلی به میان آمد و این اوج ترقی به حدی رسید که تیمور جهانگشای جهانی نام گرفت. بررسی و شناخت شخصیت تیمور نقش بسیار مهم در شناخت اهداف و اقدامات او دارد. این پژوهش با استفاده از روش اسنادی-کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی قدرت‌یابی حکومت تیمور پرداخته و جایگاه هنرمندان و صنعتگران و دانشمندان را در دربار مورد بررسی قرار می‌دهد. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم این جنگ‌ها ی تیمور که از او در

تاریخ مانده وی به هنرمندان و صنعتگران و دانشمندان علاقه‌مند و بسیاری از آنان را به دلیل مهارت آنان به سمرقند کوچ داد.

۲- بررسی اوضاع الوس جغتای مقارن ظهور تیمور:

در فاصله مرگ ابوسعید بهادر ایلخانی تا ظهور تیمور کشور ایران دچار تحولات فراوان بود. امرای محلی که در سراسر ایران پراکنده بودند مثل آل جلایر در آذربایجان و عراق عرب و آل مبارز در فارس و اصفهان و کرمان، آل کرت و سرداران در خراسان به طمع جاه طلبی و حرص فراوان در جمع مال و توسعه قلمرو حکومتی دائماً با یکدیگر در مبارزه بودند و حتی افراد هر سلسله به قصد جان یکدیگر قیام می‌کردند.^۱ برای بررسی زندگی تیمور شناخت اوضاع الوس جغتای اهمیت عمده دارد. تیمور از دل همین الوس به قدرت رسید. ساختار و رویه‌های سیاسی همین الوس عصر تیمور را از پیش از بدست گرفتن رهبری قبیله ای تا آخرین لشکرکشی او به چین شکل داد. ابتدا به شرحی از مسائل ماوراء النهر می‌پردازیم، در تقسیم‌بندی نهایی سرزمین‌های فتح شده توسط چنگیز خان و جانشینان او ماورالنهر با همه وسعت خود تا مرزهای خراسان نصیب فرزندان جغتای دومین فرزند چنگیز شد که از آن به عنوان الوس جغتای یاد می‌شود. الوس تقریباً به معنای کشور با تأکید بر نوعی سامان اتحادیه ای قبایل است.^۲ اولاد جغتای که سلسله ایشان را خانان جغتای می‌گویند مدت ۱۳۶ سال از (۶۲۴ تا ۷۶۰) بر ماورالنهر و قسمتی از خوارزم و کاشغر و غیره حکومت داشتند و سلسله ایشان در سال ۷۶۰ هجری دستخوش هرج و مرج گردید و بالاخره امیر تیمور در سال ۷۷۱ هجری آن را به کلی برانداخت. خانان الوس جغتای قریب سی نفر بودند و از ایشان دو نفر از خاندان اکتای هستند که به خانی الوس جغتای رسیده‌اند، این الوس سنت گراترین بخش امپراتوری مغول بود و به دلیل نزدیکی به مغولستان به شدت تحت تأثیر تحولات آن

۱. نوایی، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)، ص ۱۸-۱۷.

۲. جعفریان، (از یورش مغول تا زوال ترکمانان از قرن ۷ تا ۹ هجری)، ص ۲۶۷.

قرار داشت و این خود دلیلی بر اینکه فرمانروایان الوس بتوانند سنت‌های صحراگردی خود را حفظ کنند.^۱ برخی قبایل یا گروه‌های شبه قبیله ای که نامشان در این مقطع از تاریخ منطقه یاد شده، عبارتند از برلاس، ارلات، سلدوز، جلایر، یساوری و اپاردی. قابل ذکر است که چهار طایفه نخست از موقعیت برتری برخوردار بودند. تیمور نیز از طایفه برلاس بودند و بنا به برخی منابع مدعی آن بود که جد پنجم وی امیر قراچار نویان برلاس است که دستیار نزدیک جغتای پسر چنگیز است.^۲ در عهد خانی قزان سلطان خان (خازان خان) که در سال ۷۳۳ هجری سه سال قبل از فوت سلطان ابوسعید بهادر خان به کرسی خانی الوس جغتای رسید.^۳ پایتخت ماورالنهر شهر قرشی بود و خازان خان پسر یساوور در آنجا سلطنت می‌کرد و شرف الدین علی یزدی او را پادشاهی سفاک و خونریز معرفی می‌کند.^۴ در این دوره از خانی قزان سلطان امیری از طایفه برلاس به نام امیر قزغن بر علیه وی شورش کرد. امیر قزغن در نزدیکی شهر قرشی در سال ۷۴۷ هجری، قزان را کشت.^۵ امیر قزغن چون صاحب واقعی ماورالنهر شد به مشروع بودن و به رسمیت شناختن خاندان جغتایی خاتمه داد و تخت پادشاهی ماورالنهر را به یکی از احفاد اوکتای قاآن به نام دانشمندیه داد ولی بعد از چندی همین امیر قزغن دانشمندیه را کشت و نوه دوواخان به نام بیان قلی را به عنوان خانی به قدرت رساند و صاحب ظفرنامه شامی بیان قلی را یک فرد مطیع و یک عنصر فرمانبرداری در دست امیر قزغن نام برده‌است. حکومت قزغن از ۷۴۶ تا ۷۵۹ هجری طول کشید. امیر قزغن در سال ۷۶۰ توسط دامادش قتلغ تیمور بورالدای به قتل رسید.^۶ بعد از قزغن پسرش امیر عبدالله به قدرت رسید، عبدالله، بیان قلی را به طمع دست یافتن به همسرش به قتل رساند و این عمل

۱. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲. جعفریان، (از یورش مغول تا زوال ترکمانان از قرن ۷ تا ۹ هجری)، ص ۲۷۰.

۳. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ج ۲، ص ۵۸۳.

۴. گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۵۵۸.

۵. همان، ص ۵۵۹.

۶. گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۵۶۰-۵۵۹.

زشت او باعث تنفر عموم امرا و اشراف ماورالنهر شد. به خصوص این دشمنی امیر بیان سلدوز و حاجی برلاس عموی امیر تیمور را که امیر کش (شهر سبز امروزی) بود خیلی تحریک کرد.^۱ پس از چندی عبدالله فراری شد و بعد از مدتی درگذشت و بیان سلدوز امیر الوس شد.^۲ امیر بیان سلدوز به زودی غالب سرزمین‌های ماورالنهر را تحت امر خود درآورد و در حقیقت مقام خانان الوس جغتای را گرفت اما چون مردی سلیم النفس و بی‌آزار بود و غالب ایام خود را در عیش و نوش گذراند، امرای سرکش ماورالنهر و توران هر یکی در ناحیه ای سر به طغیان برداشتند و اختلال کلی در کارهای این قسمت از ممالک چنگیزی افتاد از آن جمله امیر حاجی برلاس در ناحیه کش، امیر بایزید جلایر در خجند، امیر حسین پسر امیر مسلای برادرزاده امیر عبدالله و نواده امیر قزغن و امیر خضر یسوری، نیز با لشکریان خود پیوسته به تعرض این سرزمین‌ها (بلاد مختلفه) می‌پرداختند.^۳ آوازه پیشامد این انقلابات و اختلافات که از بعد از قتل امیر قزغن روی کرده بود به تدریج به اطراف رسید و تعلق تیمور پادشاه مغول الوس جغتای در مشرق توران یعنی حدود کاشغر نیز شروع به شورش هایی کرد، تعلق تیمور در سال ۷۶۳ هجری به ماورالنهر لشکر کشید و امیر بیان سلدوز و امیر بایزید جلایر را کشت و الیاس خواجه پسر خویش را به ماورالنهر حکومت داد.^۴ تیمور در این زمان از تعلق تیمور اطاعت کرد و به حکمرانی شهر سبز رسید. در واقع فعالیت های تیمور که منجر به جهانگشایی های بعدی او شد از همین زمان آغاز میشود و شاید تیمور به این دلیل به تعلق تیمور پیوست که نیروهای نظامی تعلق برتر از نیروهای او بوده و به این طریق و با جلب رضایت و اطاعت از تعلق تیمور حکمرانی شهر سبز را بدست آورده و بعد در فرصتی مناسب قدرت را خود بتواند به دست بگیرد و همین امر نیز اتفاق می افتد. بعد از شکست الیاس خواجه از امیر تیمور و امیر حسین، بین ایشان نیز درگیری هایی اتفاق

۱. میرجعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان، ص ۹.

۲. فوربز منز، برآمدن و فرمانروایی تیمور، ص ۶۰.

۳. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ج ۲، ص ۵۸۴.

۴. همانجا

افتاد که منجر به پیروزی تیمور شد. بعد ها تیمور با خواهر امیر حسین که " اولجای ترکان آغا " نام داشت ازدواج کرد و از این بعد است که به تیمور گورکان * ملقب شد. چون میدان سیاست در ماورالنهر بلامنازع باقیماند، امیر تیمور و امیر حسین برای کسب قدرت کامل رو در روی یکدیگر قرار گرفتند در حالیکه سپاه امیر حسین سه برابر سپاه امیر تیمور بود. در این جنگ ابتدا تیمور شهر و قلعه مستحکم قرشی * را که از قلاع امیر حسین بود به تصرف درآورد و امیر حسین شکست خورد و تیمور در روز ۹ رمضان سال ۷۷۱ هـ.ق در ۳۴ سالگی در بلخ به تخت سلطنت جلوس کرد. برخی منابع دیگر ذکر کرده اند که در تاریخ چهارشنبه دوازدهم رمضان ۷۷۱ در بلخ از امرا و بزرگان و علما قوریلتهایی تشکیل داد و رسماً به سلطنت ماورالنهر منصوب شد.^۱ تیمور همواره درصدد بود که مملکت وسیع چین را به تصرف خود درآورد. بعد از آنکه تیمور سپاه عظیمی فراهم آورد به سمت چین حرکت کرد، زمانیکه وی به منطقه اترار رسید در شعبان سال ۸۰۷ هجری گرفتار تب شدیدی شد و در هفدهم آن ماه پس از ۳۶ سال فرمانروایی درگذشت.^۲

* گورکان در زبان ترکی به معنای داماد میباشد.

* در توضیح قرشی لازم به ذکر است پس از آمدن مغولها در قرن هفتم کبک خان در دو فرسخی شهر کهنه نخشب قصری برای خود ساخت و چون در زبان مغولی قصر را قرشی گویند رضی را که در پیرامون این قصر بود نیز قرشی گفتند و این امکان جای نخشب کهنه را گرفت. (لیسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ج ۱، ص ۵۰۰). در کتاب زبده التواریخ حافظ ابرو نیز در ارتباط با قرشی آمده است : " از موضع قرشی سنگ قاش را که پادشاهان قدیم ختای آورده بودند و حضرت امیر صاحب قران انار الله برهانه. در آن وقت که لشکر به مغولستان برده بود بدانجا رسید و خواست آن سنگ را به ماورالنهر نقل کند، امیر جهانشاه را با چند هزار مرد آنجا گذاشت که آن سنگ را به سمرقند رسانند." (حافظ ابرو، زبده التواریخ، ج ۲، ص ۸۹۲).

۱. اقبال آشتیانی، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، ج ۲، ص ۵۹۴؛ بلخی، روضه الصفا، ج ۴-۵-۶، ص ۱۱۲۶.

۲. جعفریان، (از یورش مغول تا زوال ترکمانان از قرن ۷ تا ۹ هجری)، ص ۲۸۳، ماده تاریخ تولد و خروج و فوت امیر تیمور:

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یک کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدردود (قانعی، تیمور لنگ گورکانی، ص ۳۹). همچنین در ارتباط با تاریخ مرگ تیمور و محل آن ر.ک : (طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمورتا مرگ شاه عباس، ص ۵).

۳- ذکر نام، زادگاه، تولد و القاب و نسب تیمور:

ابن عربشاه در عجائب المقدور ذکر میکند که نام او تیمور است (بکسر اول و سکون ثانی)، چون لغات فارسی در زبان عربی به صورت‌های گوناگون تغییر شکل می‌دهند، لذا نام تیمور را در کتب عربی گاه به شکل «تمور» و گاه به صورت «تمرلنگ» گفته‌اند.^۱ معنی لغوی تیمور به معنای آهن در ترکی است.^۲ نام بسیار رایج تیمور میان ترک‌ها و مغول‌ها را عثمانی‌ها دمیر به معنای آهن به کار برده‌اند.^۳ تیمور لنگ که اروپائیان به تحریف او را تمرلان گفته‌اند به سال (۷۳۶هـ/۱۳۳۶م) در دیار ماورالنهر زاده شد.^۴ تاملان در زبان ترکی غالباً به نام تیمور مشهور است، تاملان تلفظ غربی نام تیمور از نامگذاری فارسی او یعنی تیمور لنگ گرفته شده است.^۵ تیمور از میان طایفه‌ای از مغولان ترک مآب شده به نام برلاس برخاست. طایفه برلاس شاخه‌ای از قراوناس* ماورالنهر بود که در دره کشکه دریا استقرار داشت.^۶ زادگاه او شهر کش (امروز به نام شهر سبز معروف است) واقع در جنوب سمرقند در ماورالنهر.^۷

یکی از القاب تیمور، گورکان (کورکن) است. گورکان در لغت مغول به معنی «داماد» است. تیمور در جوانی به دامادی سلطان جغتایی ماورالنهر درآمده و به گورکان (داماد) ملقب شد.^۸ برخی دیگر از منابع اشاره کرده‌اند که تیمور بعدها یعنی زمانی ملقب به گورکان شد که پس از قتل امیر حسین چهار تن از زنان حرمسرای وی را به عقد خود

۱. ابن عربشاه، زندگانی شگفت انگیز تیمور (عجائب المقدور فی اخبار تیمور)، ص ۴.

۲. صدیق، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، ص ۱۹۸.

۳. بوات، ، تاریخ مغول " تیموریان"، ص ۲۸.

۴. حتی، تاریخ عرب، ج ۲، ص ۸۸۱.

۵. فوربز منز، برآمدن و فرمانروایی تیمور، ص ۱.

* مغولانی که در اراضی غربی الوس جغتای، هفت آب، ترکستان، ماورالنهر استقرار یافته بودند به مرور زمان خود را با فرهنگ و سنن ترکی تطبیق داده و آیین اسلام را پذیرفته و این طوایف از ترک و مغول بودند که با نام عمومی قراوناس شناخته میشدند. (خزاعلی، تاریخ جهان اسلام از قرن ۷ تا ۱۰ هجری، ص ۶۶).

۶. خزاعلی، تاریخ جهان اسلام از قرن ۷ تا ۱۰ هجری، ص ۶۶.

۷. گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۶۶۸.

۸. سیدی، تاریخ مشهد از آغاز تا مشروطه، ص ۵۷.

درآورد، یکی از این زنان حرمسرا دختر غازان خان مغول (سرای ملک خانم) بود. به علت وجود همین سرای ملک خانم بود که تیمور از طرف مغولان ملقب به گورکان گردید و به همین لقب سکه زد.^۱ به عبارتی این اصطلاح اشاره به پیوند زناشویی تیمور با چنگیزیان دارد.^۲ تیمور پسر امیر ترغای بود. در منابعی دیگر نام پدر تیمور را طراغای از طایفه برلاس و نام مادرش را تکینه خاتون ذکر کرده‌اند.^۳ برخی منابع دیگر معتقدند نام پدر وی تیراگائی بود و ریاست قبیله برلاس ترک را عهده‌دار بود.^۴ کلاویخو سفیر اسپانیا در زمان تیمور؛ پدر وی را اینگونه معرفی می‌کند: «پدر تیمور مردی از خاندان بزرگ و والاتباری بود از خون جغتائیان، وی از بزرگان کم ثروت بود که فقط ۳ یا ۴ سوار به همراه داشت که ملازم او بودند در دهی که چندان از شهر کش مسافتی نداشت مقیم بود زیرا اصولاً بزرگان و نجبای همانند او روستا را بر شهر برتری می‌دادند».^۵ در ارتباط با اصل و نسب تیمور اختلافات نظری زیادی در منابع دیده می‌شود. خواندمیر در ارتباط با نسب تیمور چنین ذکر می‌کند: «نسب پادشاه کامران امیر تیمور گورکان به مویبی که در کتب مشهور و مسطور است بقراجار نویان که در زمان پادشاه عالم ستان چنگیز خان سرور، قبیله شده، مدت یکصد و چهل و دو سال دولت و اقبال در دودمان او بود».^۶ در چند جای ظفرنامه هاتفی اشاره به خویشی و از یک دودمان بودن چنگیزیان و تیموریان شده و آثار اهتمام به اثبات منظور سلاطین تیموری که مایل بودند حکومت تیموری را دنباله امپراتوری مغول و خود را ادامه دهنده سلطنت چنگیز قلمداد کنند، دیده می‌شود.^۷ اما مورخین تیموری او را از احفاد یکی از همکاران چنگیز می‌دانند و

۱. میرجعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان، ص ۱۴.

۲. آژند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، ص ۵۳.

۳. میرجعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان، ص ۱۰.

۴. دانی، میراث تیمور، ص ۲۲.

۵. کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ص ۲۱۵.

۶. خواندمیر، دستور الوزراء شامل احوال و زرای اسلام تا انقراض تیموریان ۹۱۴، صص ۳۳۸-۳۳۹.

۷. مرتضوی، مسائل عصر ایلخانان، ص ۵۷۳.

بعضی از آنها حتی او را به خاندان چنگیزخان منسوب می‌نمایند ولی در حقیقت تیمور اصلاً مغول نبوده و عنصری است ترک.^۱

۴- مقایسه خصوصیات و شخصیت چنگیز با تیمور:

در ارتباط با خصوصیات و صفات تیمور منابع این دوره مطالبی به‌طور مفصل ذکر کرده‌اند. سمرقندی در این ارتباط می‌نویسد: «حضرت صاحب قرانی پادشاهی بود عالی همت کیوان رفعت. هر جزوی از ذات مکرمش عقلی مصور و هر موئی بر عنصر معظمش سپاهی زره ور. هنگام شجاعت چون شیر ژبان همه دل و زمان سخاوت چون ابر نیسان. در ترتیب امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده‌ها نهاد که تا انقراض عالم دستور وزرای کامل عقل و منشور حکام صاحب تجربه تواند بود و کوکب دولت او به درجه ای بود که به سواری دیاری می‌گرفت و به حکایتی ولایتی می‌گشود».^۲ حسینی تربتی در تزوکات تیموری خصوصیات وی و تدبیرش در امور سلطنت را اینگونه توصیف می‌کند: «تیمور در امور سلطنت چهار امر را بدست بگیرد یعنی کنکاش و مشورت و حزم و احتیاط که هر سلطنتی که از کنکاش و مشورت خالی باشد چون شخصیتی است جاهل که آنچه کند و گوید همه غلط باشد و گفتار و کردارش سر به پشیمانی و ندامت بار آورد».^۳ روملو در ارتباط با توجه تیمور به هنرمندان و ارباب فضل چنین می‌نویسد: «آن پادشاهی بود صاحب شکوه و شهریاری حکمت پژوه، بنابر اقتضای عادت جبلی بلکه به مقتضای سعادت لم یزلی همیشه ارباب فضل و هنر و هنروران فضیلت گستر را مشمول عواطف بی‌کران ساختی و به تدارک ارباب فطانت بر، وجه اتم و اکمل پرداختی».^۴ جاه طلبی و ماجرا جویی دو صفت بارز تیمور بود، از سرگذشت او پیداست که به زندگی ساده قانع نبوده و همواره برای کسب پیروزی خود را در کام خطرات بزرگ

۱. گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۶۶۸.

۲. سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، صص ۱۰۵-۱۰۴.

۳. حسینی تربتی، تزوکات تیموری، ص ۴.

۴. روملو، احسن التواریخ، صص ۵۰۳-۵۰۲.

می‌انداخته‌است. صفات دیگر شجاعت و تهور و دیگر تدبیر و مکر موجب پیشرفت و توفیق تیمور شده بود. تیمور بی هیچ هراسی از دشمن و با تهور تمام به استقبال جنگهای دشوار می‌رفت.^۱ از دیگر ویژگی شخصیتی تیمور، زیرکی فوق‌العاده او بود. هر چند او خواندن و نوشتن نمی‌دانست اما از دانش دیگران بهره می‌برد و از زبان ترکی و فارسی به خوبی بهره داشت.^۲ در برخی منابع دیگر نیز ذکر شده که تیمور حافظه‌ای بسیار قوی داشت.^۳ پزشکان و ستاره شناسان را مقرب می‌داشت و سخنانشان را به گوش می‌گفت. او خود نوشتن و خواندن نمی‌دانست، از عربی چیزی نمی‌دانست، لغت‌های پارسی و ترکی و مغولی را در سخنش به کار می‌برد، و معتقد به یاسای چنگیزی بود.^۴ تیمور نسبت به همه، جز کسانی که نافرمانی می‌کردند مهربان و با سخاوت بود، وی نافرمانان را به سختی مجازات می‌کرد. تیمور عدالت‌خواه بود و ظالمان را به سختی مجازات می‌کرد، علماء را گرامی می‌داشت، علم را و هنرهای زیبا را ترویج می‌نمود.^۵ چنگیز خان با خصوصیات و صفاتی که به وی نسبت داده شده، نقش پیامبرگونه‌ای در میان مغول داشته‌است ولی چون مغولان بنا به طرز تفکر خاص مذهب شمنی، امکان تصور وجود پیامبر را نداشته‌اند، او را در زمره ایزدان قرار داده‌اند.^۶ چنگیز مردی عاقل خطیب و از حیث نظامی پر ارزش بود. شهرت او به زودی زبانزد عموم قرار گرفت.^۷ میرخواند در ارتباط با خصوصیات چنگیز اشاراتی دارد. اینکه وی در سن طفولیت برای رسیدن به قدرت در پی تلاش بود تا اینکه با درایت توانست بسیاری از کشورها را تحت قلمرو خود درآورد و سلاطین نامدار را مقهور خود سازد و بعد از وی جانشینانش بر

۱. میرجعفری، ص ۵۱.

۲. فوربز منز، ص ۲۲.

۳. برایوان، منم تیمور جهانگشا، ص ۶۴۰.

۴. اسماعیلی، تیمور جهانگشا، ص ۱۷۹.

۵. لمب، تیمور لنگ، ص ۲۹۶.

۶. بیانی، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، ص ۱۶.

۷. مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو، ص ۸۲.

سریر قدرت جای گرفتند.^۱ تفاوت‌ها و شباهت‌هایی بین شخصیت چنگیز و تیمور وجود دارد. چنگیز که بر آیین مغولان معتقد بود توانست به سلسله سلطنتی خوارزم موجودیت ببخشد، در حالیکه تیمور مسلمان، وحدت ایران تجزیه شده را طی سده‌ها به وجود آورد، تیمور با همان سخت دلی و سنگ دلی چنگیز، مؤمنی مصلحتی بود و همواره سعی در توجیه اعمال و رفتار خویش داشت. گفت و گوهای مذهبی و علوم دینی را دوست داشت و از مجالست و شرکت در جلسات علما لذت می‌برد.^۲ هم تیمور و هم چنگیز روحیه جهانگشایی داشته‌اند و با متحد کردن اقوام حکومت را بدست گرفتند. بعد از مرگ چنگیز امپراتوری وی توسط جانشینانش هر چند که با کفایت و کاردان و مانند وی نبودند ادامه پیدا کرد در حالیکه تیمور از داشتن فرزندان و نوادگان مطیع مانند چنگیز نبود و بعد از مرگ وی به سرعت قلمرو تیموری در نزاع بین جانشینان وی رو به تحلیل و نابودی رفت.

۵- جایگاه دانشمندان، شاعران و هنرمندان در دربار امیر تیمور:

۵-۱- جایگاه علما، دانشمندان و شاعران:

امیر تیمور دوستدار علما و دانشمندان بود و از آنان حمایت می‌کرد. معروفتر از همه ارتباط او با ابن خلدون دانشمند مغربی (مراکش) بود، مذاکرات و مباحثات بسیاری بین این دو، برقرار شد. به احتمال زیاد دلیل این مسئله را باید در جلوه جذاب و فراست و بلاغت ابن خلدون جست و جو کرد که بی درنگ توانست دل تیمور را بلرزاند.^۳ تیمور شمار زیادی از قاریان قرآن و وعاظ و خطبا و خوشنویسان و ستاره شناسان و سایر هنرمندان دیگر را به سمرقند کوچ داد.^۴ انتخاب شهر سمرقند برای پایتختی توسط تیمور بی‌دلیل نبوده‌است. سمرقند شهری زیبا بود که در سفرنامه‌ها از آن به نیکی یاد شده‌است.

۱. میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ج ۵، ص ۳۴.

۲. بوات، تاریخ مغول " تیموریان"، ص ۲۳.

۳. آژند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، صص ۹۷-۹۶.

۴. پناهی، تاریخ هنر اسلامی، ص ۶۸. ر.ک : دانشدوست، هنر معماری ایران در دوره تیموریان، ص ۹۲.

از جمله اصطخری می‌نویسد: «هوا، خاک و زمین سمرقند، از نیکوترین هوا و خشک‌ترین آن مواضع است، و اهل آن پیوسته بر اکتساب فضل، علم و ادب مشغول و بر اظهار مروت مشعوف می‌باشند. در دیار ماوراءالنهر، خاکی درست‌تر از خاک سمرقند نیست»^۱. در علم قرائت قرآن از این دوران دانشمندان بزرگی برخاست. مگر عالمی غیرایرانی به نام ابوالخیر محمد بن محمد الجزری (۷۵۱-۸۳۳) که تیمور در سال ۸۰۵هـ، او را در یورش به جزیره و شام چون دیگر غنایم، با خود به سمرقند برد و وی از آن پس تا پایان عمر در بلاد ماوراءالنهر و خراسان و فارس سرگردان بود و اواخر عمر را در شیراز گذراند و در آن شهر دارالقرآنی تأسیس کرد.^۲

در میان دانشمندانی که تیمور از سایر بلاد به سمرقند فرستاد دو تن از همه معروف‌ترند. یکی سعدالدین تفتازانی و دیگری میر سید شریف جرجانی. تیمور اولی را از سرخس و دومی را از شیراز به سمرقند برد. دانش سعدالدین تفتازانی در موضوعاتی چون منطق، صرف و نحو عربی، فلسفه، کلام و تفسیر و فقه بوده‌است. میر سید شریف جرجانی نیز رساله معروفی در صرف عربی دارد، موسوم به صرف میر و رساله ای در منطق، که به الکبری فی المنطق موسوم است.^۳ او بن در مجموعه تراجم احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی می‌نویسد: «نقل است که حضرت صاحبقرانی کسی را که به صفات ولایت و عزلت و ریاضت یا فتوی و تقوی و علم و زهدات متصف بوده در وقت معانقه ملاحظه می‌کرده که دل او از ترس می‌طپیده یا نه»^۴. تیمور در بین علوم بیش از همه به تاریخ علاقه داشت. همین موقعیت مناسبی را جهت خلق آثار تاریخی پدیدآورده بود. جانشینان او نیز چنین بودند چنان‌که تنها مورخان حسین بایقرا را بیش از ۲۰۰ تن ذکر کرده‌اند. این آثار بیشتر به ذکر جزئیات زندگی سلطان و فرزندانش پرداخته‌اند از جمله این آثار می‌توان

۱. اصطخری، ممالک و مسالک، ص ۳۴۰.

۲. میر جعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۶۸.

۴. او بن، مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، ص ۴۳.

به ظفرنامه شامی اثر نظام الدین شامی* اشاره کرد که به فرمان تیمور و مشتمل بر شرح فتوحات و نبردهای او را در سال ۸۰۴ آغاز کرد و در حیات تیمور آن را به پایان برد. البته خالی از لطف نیست به عجایب العقذور از ابن عربشاه (۷۹۱ تا ۸۵۴ ق) نیز اشاره کرد که در آن با دید منفی به زندگی تیمور می‌پردازد و چون در دربار تیمور نبوده‌است آزادانه از وی انتقاد کرده‌است. خواندمیر در ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با تیمور معاصر بودند می‌نویسد: «مولانا عبدالله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکماء زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی‌نمود بیت همه زیچ فلک جدول بجدول باسطرلاب حکمت کرده و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر می‌نگاشت»^۱. وی همچنین در ادامه به معرفی مولانا حسام‌الدین ابراهیم شاه کرمانی که در علم طب مهارت داشت و مولانا صفی‌الدین ختلانی که در سلک فضلاء ماورالنهر انتظام داشت، می‌پردازد. هر دو آنها مورد توجه و احترام تیمور بودند.^۲

در مورد جایگاه شعرا نیز تیمور هم می‌توان گفت که آنها از اعتباری خاص نزد تیمور برخوردار بودند. در شعبان سال ۸۹۷ هجری تیمور از دشت قبیچاق بازگشت و سیزده روز در شهر سلطانیه ماند و سپس به جانب همدان رفت و ملک الطاهر را با احترام فراوان بدان شهر خواند. ملک الطاهر که قبلاً یک‌سالی در زندان به سر برده بود و به لطف ملکه کبری (یکی از همسران تیمور) به رهایی رسیده بود با خوش‌رویی بر وی فرود آمد تیمور نیز بر او محبت بسیار کرد و تحفه‌های فراوان بخشید.^۳ زبان شعری در دوره تیموری

* نظام الدین شنب غازی معروف به نظام الدین شامی، معاصر تیمور بود. او ظفرنامه را به دستور تیمور نوشت. ظفرنامه اثر مطولی است که به اسلوب پیچیده و متکلف نوشته شده است. (آزند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، ص ۴۲۳).

۱. خواند میر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳، صص ۵۴۷ و ۵۴۲.

۲. همان، صص ۵۵۱ و ۵۴۹.

۳. اسماعیلی، تیمور جهانگشا، ص ۱۸۳.

نسبت به ایام گذشته هر چه بیشتر به زبان مردمی و محاوره ای نزدیک شد. دلیل این تحول را باید در این مسئله جست که شعر در این دوره خاص دربار نبود و به درون مردم کوچه و بازار کشیده شده بود. عرفان هنوز موضوع محبوبی برای شعر بود. بخصوص تبیینهای تصوف در غزل کاربرد عمومی داشت. در این ایام شاعرانی چون شاه نعمت‌الله ولی، قاسم انوار و جامی شعرهای فراوانی با خصوصیت‌های عرفانی سرودند. در میان قالبهای مختلف شعری دوره تیموری، غزل از توجه و عنایت خاصی برخوردار شد. افکار بکر و صناعت ادبی در اواخر دوره تیموری به‌طور روزافزونی وارد غزل گردید. دلیل عمده این تحول شاید در این امر باشد که ایرانیان به سبب تهاجم مغولان و قتل‌عام‌ها و غارت‌های سده هفتم-نهم/سیزدهم-پانزدهم، از دنیای مادی رویگردان شدند و به مسائل معنوی روی آوردند.^۱

در میان حکام و شاهزادگان تیموری که از هنر و ادب این دوران حمایت می‌کردند می‌توان از شاهرخ، بایسنقر میرزا، الغ بیگ، ابوسعید و به خصوص سلطان حسین بایقرا و وزیر او امیرعلیشیرنویای نام برد. از جمله شاعران در دوره حکومت تیموریان می‌توان به کمال الدین بن مسعود (متوفی ۸۰۸/هـ-۶-۱۴۰۵م) است که در فاصله بین ایلخانان مغول و تیموریان زندگی می‌کرد و باتخلص کمال به کمال خجندی شهرت داشت و در قالب غزل استاد بود. یکی از معاصران کمال، ملامحمد شیرین مغربی تبریزی (متوفی ۸۰۹/هـ-۷-۱۴۰۶م) بود. غزلیات وی دربردارنده اشاراتی به عقاید و الهامات عرفان اسلامی است. سید نعمت‌الله ولی کرمانی (متوفی ۲۲ رجب ۸۳۴/هـ-۴ آوریل ۱۴۳۱م) نیز از شاعران قرن نهم/پانزدهم بود. او عارفی بزرگ و مؤسس طریقت دراویش نعمت‌اللهیه است. اشعار عرفانی او مشتمل بر غزلیات، قصاید و مثنوی‌ها بود.^۲

۱. آژند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، ص ۴۱۹-۴۱۸.
 ۲. آژند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، ص ۴۲۱-۴۲۰.

۵-۲- جایگاه هنر در دربار تیمور :

تیمور به هنرهای مختلف توجه داشت. هنگامیکه هنرمندان شهرهای گشوده خویش را از شیراز و بغداد و جاهای دیگر به سمرقند آورد، شاید هیچ نظری به مقاشی‌های باریک و ظریفی که میان صفحات کتابها پنهان می‌ماند، نداشت و بیشتر ایشان را به کار پرداختن پرده‌های بزرگ از پیکارها و کارزارهای خود گماشت.^۱ هنر دوره ایلخانان در قرن ۱۴م به خروج امیر تیمور و فتوح و خونریزی‌های او، از دهلی تا سرزمین شام مواجه گردید. با وجودیکه تیمور طبعاً خشن و قهار بود، ولی تربیت او در محیط دانش و هنر و تصوف، از خشونت چنگیزی او می‌کاست و در صدد آن برآمد که سمرقند را مجمع دانشمندان و هنرمندان گرداند، وی مولانا نظام الدین شامی را در سال ۸۰۲ هجری در حلب و مولانا شهاب الدین عبدالله لسان را در سال ۸۰۴ هجری و شیخ قطب الدین بن شیخ محمود زنگی را در سنه ۸۰۶ هجری به حضور خود پذیرفت و خواجه عبدالحی مصور را از عراق به سمرقند آورد.^۲ او در پی لشکرکشی‌های خود بافندگان و کمان‌سازان دمشق را و زره‌سازان و شیشه‌گران و چینی‌سازان آن سرزمین را با خود به سمرقند برد و از عثمانی نیز تفنگ‌سازان و اهل حرف مثل زرگر و بنا را به سمرقند آورد.^۳

مبادی هنر مکتب تیموریان از دربار سلاطین گذشته به دربار تیمور انتقال یافته و نقاشی نیز رواج داشت. چنانچه تیمور بعد از فتوح هفت ساله روم (کشور عثمانی) در دو فرسنگی سمرقند، مجلس بزرگ جشن پیروزی را زیر خیمه عظیم منقش و ملون و مذهب به طلا و لاجورد که ده هزار کس در سایه آن نشستند ترتیب داد و مورخان در توصیف نقش و نگار این خیمه رنگین منقش بزرگ رطب اللسانند.^۴ این سبک حدود (۸۰۸ هجری) و (۷۹۳ هجری) زیر نظر شخص تیمور به وجود آمد. برای اینکه نوآوری آن را دریابیم تعیین نقطه آغاز آن اساسی است. آرامگاه شاد ملک یک نمونه بسیار زیبا

۱. پرایس، تاریخ هنر اسلامی، ص ۱۲۶.

۲. حبیبی، هنر عهد تیموریان و متفرعات آن، صص ۳۱-۳۲.

۳. امیرخانی، تیموریان، ص ۳.

۴. حبیبی، هنر عهد تیموریان و متفرعات آن، صص ۳۱-۳۲.

از نوع معماری پرتجمل، پیش از آمیختگی نخستین سبک اصیل تیموری است.^۱ با وجود ترس و وحشتی که همواره با سلطنت تیمور همراه بود، اهل هنر و نقاشان و نویسندگان دست از کار خود نکشیدند. بعضی از آثار آنها از آسیب آن دوره آشفته محفوظ و باقیمانده‌اند از جمله شاهنامه موجود، در قاهره که تاریخ ۹۴-۱۴۹۳م، را دارد کلیله و دمنه، که در کتابخانه پاریس نگهداری می‌شود و بعضی از نسخ از آثار خواجهی کرمانی که یکی از آنها مجموعه قصائدی است که در سال ۷۹۸ هجری در بغداد توسط خوشنویس معروف میرعلی تبریزی استنساخ شده و اکنون در موزه لندن موجود است.^۲ در ارتباط با تاریخ نقاشی نگارگری در این دوره، علی‌رغم اینکه تیمور از شهرهای مفتوحه ایران هنرمندان و صنعتگران زبده را به پایتخت جدید خود سمرقند منتقل کرد نظیر خوشنویس سرشناس معین الدین و نقاش نام‌آور عبدالحی ولی سراغ نداریم در زمان حیات تیمور یک نسخه خطی زیبا در سمرقند تولید شده باشد. خوشنویسان و مذهب‌بان می‌بایست در طراحی و تزئین شماری از بناهای باشکوه که تیمور با شتاب تمام در پی ایجاد آنها بود، پیوسته و موقت به کار مشغول شده باشند. تقریباً همه کاتبان معروف این روزگار نیز در طراحی کتیبه‌های بناهای عمومی دست داشتند و شواهدی درباره نقاشی‌های دیواری کوشکهای باغها و گلدوزی پیکره‌ای چادرها - که اقامتگاه مطلوب و محبوب تیمور بود در دست است. از این رو سبک نقاشی نگارگری تیموری نه در سمرقند بلکه در پایتخت‌های متزلزل آخرین حاکم جلایری سلطان احمد توسعه یافت. این سبک پس از مرگ تیمور به وسیله جانشینان او اقتباس شد، ولی این اخذ و اقتباس با ترمیمها و اصلاحاتی بویژه با فعالیت و توان مضاعف همراه بود.^۳ شیشه‌سازی هم در دوره مورد بحث رونق فراوانی داشت و هنرمندان روزگار تیموری در آبگینه‌سازی و میناکاری مهارت و شهرتی بسزا داشتند. تیمور گروهی از شیشه‌گران را در سمرقند گرد آورده بود و به

۱. ویلیبرد، و دیگران، معماری تیموری در ایران و توران، صص ۲۵۴-۲۵۳.

۲. دستوم، تاریخ جهانگشایی تیمور، ص ۲۴۷.

۳. آژند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، ص ۳۸۲.

دنبال این کار، شیشه سازی در آن ناحیه رونق یافته بود. پاره ای از شیشه گران از مردم سوریه بودند که در سمرقند سکونت داده شده بودند. آمدن شیشه گران سوری به ایران، بعدها موجب انتقال شیشه‌گری از ایران به مناطق دیگر می‌شد. برای مثال همین هنرمندان، هنر میناکاری بر روی چراغ و قندیل مساجد را از ایران به نواحی مختلف از جمله حلب و دمشق انتقال دادند. بیشتر ظروف شیشه ای، بلورین و میناکاری شده بازمانده از این دوره، شامل چراغ، قندیل و ظروف و جامهای آبخوری است.^۱

با اینکه اکثر اوقات تیمور و سپاهیان‌ش در سفر سپری می‌شد، لیکن چه زمانی که تیمور در سمرقند بود و چه زمانی که در مسافرت، همواره با ترتیب جشن و سرور و مجالس شادی اوقات خود را پر می‌کرد. از بزرگترین موسیقیدانان عصر تیموری می‌توان از خواجه عبدالقادر مراغی نام برد. او آهنگسازی دانشمند و نوازنده ای بزرگ بود که نه تنها در علم موسیقی استادی را به حد اعلا رسانده بود، بلکه در علم قرائت و شعر و خط بغایت ماهر بود. در اوایل حال در بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر به سر می‌برد. بعد از غلبه تیمور بر بغداد و فرار سلطان احمد، خواجه عبدالقادر جزء ملازمان میرانشاه شد. بعد از مرگ تیمور، وی در خدمت شاهرخ به تقرب تمام در هرات ماند تا اینکه در سال ۸۳۸هـ درگذشت.^۲ در منابع عصر تیموری از نقاشان برجسته ای مانند سیدی احمد نقاش، خواجه علی مصور، درویش محمد خراسانی، مولانا امیر خلیل، خواجه غیاث‌الدین، امیر روح‌الله مشهور به میرک نقاش و مولانا حاجی محمد، استاد قاسم علی چهره گشا و چگونگی کار آنها بحث شده‌است. اما بزرگترین نقاش عصر تیموری کمال الدین بهزاد بود که در سال ۸۵۴هـ در شهر هرات به دنیا آمد.^۳

بعد از اینکه تیمور سمرقند را به عنوان پایتخت خود انتخاب، وی و خانواده او موجب حرکت‌های جدید معماری گردیدند. آثار عمده معماری این دوره به ده سال پسین

۱. امامی، فرهنگ و میراث فرهنگی، نگاهی به هنرهای اسلامی دوره تیموریان، ص ۱۵۵.

۲. میرجعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان، ص ۱۴۵-۱۴۴.

۳. همان، ص ۱۲۱.

حکومت تیمور تعلق دارد.^۱ از بناهای ساخته شده در دوره تیمور می‌توان به بناهای زیر اشاره کرد: بنای ازبکستان شاه زند: مجموعه‌ای متشکل از ۱۶ بنا در شمال سمرقند بود هدف تیمور از تأسیس این بنا احداث آرامگاه برای اعضای خانواده اش بود؛ مقبره احمد یسوی: عارف قرن ۶ که مقبره اش شامل مسجد، کتابخانه، خانقاه و آشپزخانه می‌شده است؛ مسجد جامع: بزرگ‌ترین بنای ساخته شده به فرمان تیمور در سمرقند در سال ۸۰۱ هـ است که به مسجد بی بی خانم معروف است.^۲ تلاشهای نخستین تیمور در یادبود اعضای درگذشته خانواده اش متمرکز شد و برای این منظور آرامگاه‌هایی را در مجموعه معروف شاه زند برپاداشت. این مجموعه مرکب از حدود شانزده عمارت است که در دو سمت راه باریکه ای که در سینه تپه ای در بخش شمال شرقی سمرقند جای گرفته است، قرار دارد. نام این مجموعه یعنی «شاه زند» از نام پسرعموی پیامر، قاسم بن عباس گرفته شده که آرامگاه او از مدتها پیش زیارتگاه عمده شهر سمرقند بوده است.^۳ آرامگاه‌های تیمور دو نوع است: ساختمان مکعبی گنبددار با یک نمای پیشین مسلط، و یک ساختمان چند ضلعی با گنبدی که بر روی ساقه بلند گنبد قرار گرفته و در دو یا سه نمای آن یک درب ورودی وجود دارد. قدیمترین آرامگاهی که در مجتمع شاه زند ساخته شده و از آن دوره تیمور است به نوع نخستین تعلق دارد. این مقبره -تکمیل در سال ۷۷۳ هـ/ ۲-۱۳۷۱ م، آرامگاه شادملک خواهرزاده تیمور است که ترکان آقا- خواهر تیمور برای دختر خود ساخته است. خشت موزاییک برای نخستین بار در آرامگاه شیرین بیکه آقا خواهر دیگر تیمور در سمرقند ظاهر شد. این آرامگاه در سال ۷۸۷ هـ/ ۶-۱۳۸۵ م، ساخته شد. نوع دوم، آرامگاه‌ها (یعنی ساختمان چند ضلعی به شکل مربع یا هشت ضلعی همراه با یک ورودی در دو یا چند نمای آن و یک گنبد همراه با ساقه گنبد استوانه ای بلند) آشکارا بنای جداگانه و مستقلی بود که از دو یا چند جانب

۱. آژند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، ص ۳۲۳.

۲. امیرخانی، تیموریان، ص ۷۸ و ۷۹.

۳. آژند، همان، ص ۳۲۳.

به چشم می‌خورد. نمونه‌هایی از این نوع را می‌توان در مجموعه شاه زند مشاهده کرد ولی معروفترین آن در سمرقند گورمیر است که مقبره‌های تیمور و سایر اعضای خاندان سلطنتی را در خود جای داده‌است. گورمیر در میانه سالهای ۱۴۰۳م؛ و ۱۴۰۴م. به وسیله تیمور ساخته شد تا خاطره نوه خود میرزا محمد سلطان بن محمد جهانگیر که در سال ۸۰۵هـ/۱۴۰۳م. درگذشت، زنده نگهدارد. این بنا به مجموعه بناهای موجود که محمد سلطان در اواخر قرن هشتم/چهاردهم برپا کرد افزوده شد. در شمال شرق و شمال غرب گورمیر یک مدرسه و یک خانقاه موجود است که صحنی مربع شکل آنها را جدا کرده‌است.^۱ یکی از نمونه بناهای تدفینی که اجرایی بس عالی داشت، مزار احمد یسوی در شهر ترکستان به سال ۷۹۹هـ/۷-۱۳۹۶م. بود. این مزار مجتمع کاملی از بناهایی بود که احتیاجات مختلف متولیان مزار را برآورد می‌کرد و شامل یک مسجد، کتابخانه و حجره‌های خانقاه و یک مطبخ بود. تیمور همچنین کاخ بزرگی به نام آق سرای در سال ۱۳۸۴م. در شهر کش زادگاه خود بنا کرد. از دیگر بناها مسجد جامعی بود که در سال ۸۰۱هـ/۱۳۹۹م. به فرمان تیمور در سمرقند ساخته شد. این مسجد، مسجد جامع سمرقند بود و به نظر می‌رسد که نام آن «مسجد بی بی خانم» از مدرسه ای گرفته شده که تیمور به نام همسرش ایجاد کرده‌است. مسجد و مدرسه هر دو در درون دیوارهای شهر در نزدیکی دروازه آهنین قرار داشت.^۲ از زمان تیمور مدرسه ای باقی نمانده‌است؛ ولی مدرسه الغ بیک در سمرقند ساخته شده بین سالهای ۱۴۱۷م؛ و ۱۴۲۰م. چگونگی کاربست سبک جدید را در این نوع ساختمانها نشان می‌دهد. از آنجا که وظیفه اصلی مدرسه تعلیم بوده، لذا قسمت‌های ضروری آن حجره‌ها برای زندگی، اتاقهای مباحثه و صحبت و نمازخانه بوده‌است. در مدرسه الغ بیک، صحن با پلان چهارایوانی ساخته شده‌است. حجره‌های زیستی در دو طبقه بین ایوانها تعبیه شده ولی طبقه بالا امروزه از بین رفته‌است. در چهار زاویه مدرسه تالارگنبدی، جلسه درس و مباحثه وجود داشته و

۱. آژند، تاریخ تیموریان به روایت کمبریج، ج ۵، صص ۳۲۷-۳۲۳.

۲. همان، صص ۳۳۱-۳۲۷.

در جانب جلویی مدخل ورودی و پشت ایوان برای برگزاری نماز و عبادت سرسرای درازی با محور اصلی موازی با دیوار ایجاد شده بود.^۱ همه بناهای زیبایی که در عصر تیموریان در سمرقند ایجاد شد و دیگر بناهای برجای مانده از اولاد و احفاد تیمور، حاصل دسترنج معماران هنرمند ایرانی است. چون تیمور در سال ۷۹۵هـ برای بار دوم شیراز را تسخیر کرد، قریب یک ماه در باغ تخت، اقامت نمود. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تیمور باغهای معروف شیراز را دیده و شیفته این باغها و نیز شاید بناهای شهر شده‌است. همه این زیبایی‌ها برای او به صورت الگویی از یک شهر زیبا درآمد. به همین دلیل برخی از باغهایی را که در سمرقند ایجاد کرد به نام باغهای موجود در شیراز نامید که باغ دلگشا و باغ جهان‌نما از آن جمله‌اند. تیمور همواره در پی ایجاد ساختمانهای مرتفع و باشکوه بود که باید با سرعت زیاد ساخته می‌شدند.^۲

با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه خواهیم رسید که تیمور علاوه بر لشکرکشی‌های نظامی به فعالیت‌های هنری علاقه‌مند بوده و ارتباط خوبی با فضلا و علماء و دانشمندان داشته‌است به طوریکه ویلبرد تیمور را بنیانگذار در سبک هنری (سبک امپراتوری تیموری) می‌داند که زیر نظر او به وجود آمد. تیمور در جریان فتوحات خود هنرمندان و معماران زیادی را برای آباد کردن سمرقند به این منطقه کوچ داد و از مهارت آنها برای آباد کردن این شهر استفاده می‌کرد. این هنرمندان زیر نظر تیمور به ایجاد بناهای متعددی اقدام کردند و به زودی سمرقند را که در آن زمان از شهرهای مشهور و معتبر ماوراءالنهر بود به یکی از زیباترین شهرهای جهان تبدیل کرد.

نتیجه:

تیمور در ۷۷۱ هجری بر ماورالنهر حاکم شد و ده سال بعد به ایران لشکر کشید. او در طول مدت لشکرکشی‌ها و فتوحات خود، همواره دوست دار علما و دانشمندان بود. از

۱. همان، ص ۳۳۲.

۲. میرجعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان، صص ۱۲۹-۱۲۸.

تمامی منابع تیموری چنین استنباط می‌شود که تیمور پس از فتح و غلبه بر هر شهری علما و دانشمندان و هنرمندان آنجا را جمع می‌کرد و به سمرقند می‌فرستاد. او به آبادانی و ساخت بناهای باشکوه علاقه فراوانی داشت. به ویژه به توسعه سمرقند توجه بسیاری داشت. این شهر تا آغاز قرن هفتم بسیار آباد بود اما با هجوم مغول‌ها و خود تیمور مثل سایر نقاط ایران از آن خرابه‌ای بیش باقی نماند بود. تا اینکه در اواخر قرن ۸ هجری که تیمور شهر سمرقند را برای پایتختی خود برگزید در عمران و آبادانی آن کوشش بسیار کرد و نتیجه آن اجتماع بسیاری از دانشمندان در این شهر و تبدیل شدن این شهر به مرکزی علمی و مذهبی مشرق زمین بود. عهد حاکمیت تیموریان از چشمگیرترین جنبه‌های تمدنی ایران دروه پس از مغول به‌شمار می‌آید در عهد سلسله تیموری ایران از جنبه‌های گوناگون به پیشرفت‌های چشمگیری دست یافت، گونه‌های متنوعی از قبیل ادبیات، تاریخ‌نگاری، هنر خوش نویسی، معماری از این دوره به جا مانده‌است. گرچه این نوع متون در بیشتر موارد متأثر از دوره پیشین و عهد حاکمیت ایلخانان است. اما بی تردید در این روزگار هر یک در نوع خود به سطح بالایی از شکوفایی و انسجام دست یافته و نیز در پرتو حمایت‌های حاکمان تیمور، آثار بزرگی در زمینه‌های مختلف خلق گردید. در واقع در دوران حاکمیت تیموریان هنرهایی چون کتاب سازی، نقاشی، خطاطی، هنرهای تصویری، فلزکاری، سالفگری و نیز هنر معماری رونق یافت به طوریکه در دوران تیمور به ساختن بناها و مقبره‌ها توجه زیادی می‌شد و سمرقند پایتخت تیمور به شهری تبدیل شد که سرشار از آثار و باغ‌ها و مقبره‌ها و بناهایی که توسط هنرمندان ساخته شده بود.

منابع و مآخذ:

- ابن عربشاه، *زندگانی شگفت انگیز تیمور (عجائب المقدور فی اخبار تیمور)*، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۹۷۷.
- اسماعیلی، امیر، *تیمور جهانگشا*، ج ۱، تهران، شقایق، ۱۳۶۳.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، **ممالک و مسالک**، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، بی جا، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.

اقبال آشتیانی، عباس، **تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری**، ج ۲، تهران، نامک، ۱۳۷۶.

امامی، نصرالله، «فرهنگ و میراث فرهنگی، نگاهی به هنرهای اسلامی دوره تیموری»، **مشکوه**، شماره ۵۳، زمستان ۱۳۷۵، صص ۱۶۷-۱۴۵

امیرخانی، غلامرضا، **تیموریان**، تهران، پژوهش های فرهنگی، ۱۳۸۳.

اوین، اوژن، **مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی**، تهران، زبان و فرهنگ ایرانی (انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران)، ۱۳۶۱.

آزند، یعقوب، **تاریخ تیموریان به روایت کمبریج**، ج ۵، چ ۵، تهران، جامی، ۱۳۷۸.

برایوان، مارسل، **منم تیمور جهانگشا**، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران، انتشارات بهزاد، ۱۳۸۵.

بلخی، محمد بن خاوندشاه، **روضه الصفا**، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی، چ ۷۳، ج ۴-۵-۶.

بوات، لوسین، **تاریخ مغول "تیموریان"**، ترجمه بهرورزی، تهران، نشر آزاد مهر، ۱۳۸۳.

بیانی، شیرین، **مغولان و حکومت ایلخانی در ایران**، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (دانشگاهها - سمت)، ۱۳۷۹.

پرایس، کریستن، **تاریخ هنر اسلامی**، ترجمه مسعود رجب نیا، چ ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

پناهی، محمد احمد، **تیمور لنگ (چهره هراس انگیز تاریخ)**، چ ۱، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۶۳.

جعفریان، رسول، **از یورش مغول تا زوال ترکمانان از قرن ۷ تا ۹ هجری**، چ ۵، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶.

حافظ ابرو، **زبده التواریخ**، تصحیح سید جوادی، چ ۲، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.

حبیبی، عبدالحی، **هنر عهد تیموریان و متفرعات آن**، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.

حتی، فیلیپ، **تاریخ عرب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۲، تبریز، کتابفروشی حقیقت، ۱۳۴۴.

حسینی تربتی، ابوطالب، **تزوکات تیموری**، طهران، انتشارات کتابفروشی سعدی، ۱۳۴۲.

خزاعلی، محمود، **تاریخ جهان اسلام از قرن ۷ تا ۱۰ هجری**، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۵۸.

خواندمیر، غیات الدین هماد الدین حسینی، **دستور الوزراء شامل احوال وزرای اسلام تا انقراض تیموریان ۹۱۴**، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۵۵.

_____ **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**، تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۳، چ ۳، تهران، خیام، ۱۳۶۲.

دانشدوست، یعقوب، «هنر معماری ایران در دوره تیموریان»، **اثر**، شماره ۱، بهار ۱۳۵۹، صص ۹۱-۱۰۲.

دانی، احمد حسن، **میراث تیمور**، مترجم محمد مهدی توسلی، چ ۱، کتابخانه ملی پاکستان، ۱۳۷۸.

دستوم، حسین، **تاریخ جهانگشایی تیمور**، تهران، نشر پونه، ۱۳۷۴.

روملو، حسن، **احسن التواریخ**، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۵۷.

سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، اهتمام عبدالحسین نوایی، چ ۱، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳.

سیدی، مهدی، **تاریخ مشهد از آغاز تا مشروطه**، مشهد، جامی، ۱۳۷۸.

صدیق، عیسی، **تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر**، چ ۵، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.

طاهری، ابوالقاسم، **تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس**، تهران، موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۹.

فوربزمز، بئاتریس، **برآمدن و فرمانروایی تیمور**، ترجمه منصور صفت گل، چ ۱، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.

قانعی، سعید، **تیمور لنگ گورکانی**، چ ۱، تهران، انتشارات ساحل، ۱۳۸۷.

کلاویخو، روی گونزاس، **سفرنامه کلاویخو**، ترجمه مسعود رجب نیا، چ ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

گروسه، رنه، **امپراطوری صحرانوردان**، ترجمه عبدالحسین میکده، چ ۱، تهران، توس، ۱۳۵۳.

لمب، هارولد، **تیمور لنگ**، ترجمه علی جواهر کلام، قم، نیلوفرانه، ۱۳۸۹.

لیسترانج، گای، **جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، چ ۱، چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

مارکوپولو، *سفرنامه مارکوپولو*، ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.

مرتضوی، منوچهر، *مسائل عصر ایلخانان*، چ ۱، تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
میر جعفری، حسین، *تاریخ تیموریان و ترکمانان*، چ ۵، تهران، انتشارات دانشگاه اصفهان (سازمان مطالعه و تدوین-سمت)، ۱۳۸۵.

میرخواند، میر سید محمد بن سید برهان الدین خواوند شاه، *تاریخ روضه الصفا*، چ ۵، تهران، کتابخانه خیام، ۱۳۳۹.

نوایی، عبدالحسین، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۹۷۷.

ویلیبرد، دونالد و دیگران، *معماری تیموری در ایران و توران*، ترجمه کرامت الله افسر، محمد یوسف کیانی، چ ۲ و ۱، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴.

یزدی، مولانا شرف الدین علی، *ظفرنامه (تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان)*، به تصحیح محمد عباسی، چ ۱، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۶.

فصل نامهٔ جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۹۵

هم‌نشینی اسکندر و ارسطو در روایات ایرانی

بهرام روشن‌ضمیر^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۱۴

چکیده:

دربارهٔ پیوند اسکندر و ارسطو در تاریخ و ادبیات گزارش‌ها و روایت‌ها و افسانه‌هایی وجود دارد. در واقع این پیوند، یکی از مهمترین پیوندهای مثبت میان فرزندانگان و سیاستمداران است. چه نه سیاستمداری بزرگتر از اسکندر در تاریخ دیرین جهان به این اندازه از نامداری رسیده و نه امروز کسی را بلندمرتبه‌تر از ارسطو در دانش عهد باستان می‌شمارند. تا آنجا که گاه او را نخستین دانشمند راستین (Genuine Scientist) می‌دانند. اگرچه آن دو تنها سه سال در کنار یکدیگر بودند، تا پایان عمر اسکندر، نامه‌نگاری جای درس و مشق مکتبی را گرفته بوده است. اسکندر و ارسطو هر دو در ایران، نه به اتفاق که در میان برخی از گرایشها، ستوده شده‌اند. این پژوهش پس از بررسی روند ایرانی‌مآبی اسکندر و ارسطو در سپهر فرهنگ و ادب ایرانی، تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا ستودگی این دو و برجستگی هم‌نشینی آنان بر اساس ویژگی‌های ذاتی آنان بوده و یا بیش از آنکه به آنان مرتبط باشد، به خود ایرانیان برمی‌گردد؟

واژگان کلیدی: رمان اسکندر، معلم اول، اسکندرنامه، شاهنامه، نظامی، آرمانشهر، ادبیات فارسی.

۱- پیش‌درآمد:

اسکندر مقدونی، یا اسکندر بزرگ، پسر فیلیپ دوم، شاه مقدونیه در ۳۵۶ پ.م زاده شد و پس از مرگ مشکوک پدرش که خود را آمادهٔ یورش به آسیا می‌کرد، بر تخت پادشاهی مقدونیه نشست. او چیرگی‌اش بر دولت - شهرهای یونانی را تکمیل کرد و با میزان نه چندان زیادی از مشروعیت در یونان، نخستین یورش غرب به شرق را در تاریخ آغازید.^۱ اسکندر پس از چند جنگ کوچک و بزرگ، نیمی از بدنهٔ شاهنشاهی بزرگ هخامنشی را ستاند و پس از استراحتی کوتاه، با پیروزی در نبرد تاریخی گنوگامل در ۳۳۱ پ.م به بابل راه یافت. در ادامه داریوش سوم یا همان دارا در داستان‌های ایرانی، واپسین شهریار هخامنشی، به دست پِسوس کشته شد تا اسکندر خود را جانشین و حتی خون‌خواه دارا و میراث‌دار هخامنشیان بنامد. او سپس به شرق ایران در مسیری که بیشتر ماجراجویانه و اکتشافی بود تا جهان‌نگشایی، به راه افتاد و با تحمل هزینه‌های هنگفت به بابل بازگشت و همانجا در ۳۲۳ پ.م به مرگی رازآمیز درگذشت.^۲

اسکندر، از سیزده سالگی به خواست پدر به شاگردی ارسطو، فیلسوف سرشناس یونانی درآمد. ارسطو شاگرد افلاطون در سال ۳۸۴ پ.م در استاگیرا در خالکیدیس زاده شد و در ۳۴۳ به درخواست فیلیپ پادشاه مقدونیه، به آنجا - که اکنون بخشی از یونان مدرن است - رفت و در دهکدهٔ میه‌زا در نزدیکی پلا، به تدریس به اسکندر و دیگر نجیب‌زادگان مقدونی پرداخت.^۳ پس از لشکرکشی اسکندر به آسیا، ارسطو در پناه آنتی‌پاتر، جانشین اسکندر در اروپا قرار گرفت. ولی با درگذشت اسکندر، کینهٔ یونانیان نسبت به مقدونیان اشغالگر و ارسطوی پشتیبان دشمنان، فرصت بروز یافت. بدو تهمت خیانت زدند و آزارش را بجایی رساندند که حکیم یونانی، با گفتن این جمله «نمی‌گذارم

۱. بادیان، "اسکندر در ایران"، صص ۵۰۲-۵۰۴.

2. Briant, "Alexander the Great", EnI, Online Edition,

3. Mark, "Aristotle", Ancien History encyclopedia.

آن دو مین گناهش را نسبت به فلسفه مرتکب شود» (اشاره به اعدام سقراط) از آن گریخت و به میهن خویش رفت و در انزوا و بدنامی درگذشت.^۱

درباره پیوند اسکندر و ارسطو در تاریخ و ادبیات شرق و غرب، گزارش‌ها و روایت‌ها و افسانه‌هایی وجود دارد. در واقع این پیوند، یکی از مهمترین هم‌نشینی‌های مثبت میان فرزندان و سیاستمداران است.

ارتباط استاد و شاگرد از ۳۴۳ پ.م که ارسطو به مقدونیه آمد تا زمان مرگ امپراتور مقدونی در ۳۲۲ برجای بوده و سپس تا پایان عمر اسکندر، نامه‌نگاری جای درس و مشق مکتبی را گرفت.^۲

۲- ویژگی‌های اسکندر و ارسطو:

پیوند این دو را همچون رخدادی بی‌همتا باید نگریم و البته که این به ویژگی‌های هر دو برمی‌گردد. اسکندر، بسی بیش از دیگر امپراتوران پیش و پس از خود، شیفته دانستن بود و شوق او برای فتح جهان هرگز از ذوقاش برای فتح قلمروهای انتزاعی نمی‌کاست. او دلدادۀ داستان‌های هومری بود. تا آنجا که گویند نسخه‌ای از ایلید که شخص سقراط ویراسته بود را به زیر بالش داشت.^۳ او پس از جای گرفتن در ایران، دستور داد نسخه‌هایی از نمایشنامه‌های تئلیت نمایشی یونان عصر کلاسیک (آیسخلوس، اورپیدس و سوفوکلیس) را برایش بفرستند.^۴ پس حتما نمایشنامه *پارسین* را هم خوانده بود و از اخبار و احوال داریوش بزرگ و خشایارشا باخبر بود. دور نیست که *تورپخ* هرودوت و *کورس‌نامه* کسِنفون را هم خوانده باشد. دستکم آنچه تاریخنگاران یونانی از رفتار و گفتار او در تخت جمشید و پاسارگاد بازگو می‌کنند، بیانگر این مهم است. همچنین ردپای تاکتیک‌های جنگی کورس کوچک در نبرد کوناکسا که در *آناباسیس*

1. Ibid.

2. Mark, "Aristotle", Ancient History encyclopedia.

3. Plutarch, Life of Alexander, 8:2.

4. Ibid, 8.3.

کینفون آمده را در نبردهای اسکندر با هخامنشیان می‌توان دید.^۱ پس باید گفت اسکندر در مقام یک یونان‌شناس، بر تخت نشست و توجه کنیم که یونان‌شناسی در آن زمان ایران‌شناسی را هم شامل می‌شد.^۲ چه، ایران در آثار ادبی و فلسفی و تاریخی یونان عصر کلاسیک، جایگاه مهمی داشت.^۳

اسکندر وارون پدرش فیلیپ - که احتمالاً به غارت ایران و نه چیز دیگری می‌اندیشید - در اندیشه آن بود که بر اریکه پادشاهی کوروش و داریوش و خشایارشا تکه زند، و آرمان‌های یونانی را با بهره‌گیری از ابزار ایرانی استوار گرداند. و برای این منظور، نه تنها تا واپسین روز حضورش در مقدونیه، آموزگار محبوبش را در کنار داشت، بلکه پس از آن نیز تا زمان مرگ از یاد او غافل نماند. چراکه ارزش آن فرهیخته‌ترین انسان آن دوره را نیک می‌دانست.

از سوی دیگر ارسطو، وارون استادش افلاطون، آرمانشهر خود را آن اندازه دور و تخیلی و دست نیافتنی نمی‌یافت که نشود در زمان زندگی، بدان دست یازید. اگرچه بسیاری چون توماس کیس و ورنر جیگر آرمانهایی تدریس شده در لوکئون ارسطو را ضد آموزه‌های بیان شده در آکادمی افلاطون می‌دانند، هستند کسانی چون اوون و مک‌اپنتایر که کتاب *سیاست* ارسطو را نسخه زمینی و واقع‌گرایانه کتاب جمهوری افلاطون می‌دانند.^۴

ارسطو در آغاز مدافع سرسخت نظام دولت - شهری یونانی بود، ولی با دیدن پادشاهی متمرکز و اتوکراتیک فیلیپ به آن امید بست و بی‌گمان در همه آن سالها که با اشتیاق، اسکندر نوجوان را درس می‌داد، چشم به روزی داشت که آموزه‌های او به عنوان نماینده مکتب یونانی، بر جهان متمدن فرمان براند. جمله‌هایی چون «یونانیان باید بر جهان

1. Wilcken, "Alexander the Great", p146.

۲. کورت و سانسیسی وردنبورخ، تاریخ هخامنشیان، ج ۲، صص ۹-۱۰.

3. Starr, "Greeks and Persians in the fourth century BC. A study of cultural contacts before Alexander", part I, pp39-99

۴. شهریاری، فلسفه‌ی اخلاق و سیاست ارسطو و افلاطون از نگاه السدیر مک‌اپنتایر. صص ۱۷۸-۱۷۹.

فرمان برانند»،^۱ و «اسکندر بکوشد برای یونانیان رهبر (هژمون) باشد و برای بربرها، جبار (دیسپوت)»^۲ را باید در همین راستا تفسیر کرد. پس شاید بتوان گفت اگر افلاطون به دنبال «حاکم حکیم» یا «حکیم حاکم» بود، شاگردش ارسطو سرآن داشت که به عنوان یک حکیم، درکنار یک حاکم، جای بگیرد.

امروزه برخی به پیروی از پلوتارک، اسکندر را مدیون آموزه‌های استادش ارسطو می‌دانند.^۳ ولی ویل دورانت می‌نویسد: اسکندر، ارسطو را دانشمندترین مرد تاریخ ساخت.^۴

پس از آمدن اسکندر به ایران، ارسطو، یا به دلیل احساس خطر مبنی بر از دست رفتن حقوق مولف نظریه‌هایش و یا احساس ناامیدی از اسکندر که آرمان‌های ارسطویی را فراموش کرده بود، به چاپ آرای خود اقدام کرد. چیزی که واکنش اسکندر را در پی داشت. او در یکی از نامه‌هایش به استاد با زبانی رک و بی‌پرده گفت که این کار (چاپ رساله‌ها)، بایسته نبود. چه، اگر منظور راهنمایی کردن پادشاه است، او خود بهتر از همه می‌داند که چه چیز درست است و در معرض دید همگانی قرار دادن این نظریه‌ها، شایسته نیست. اسکندر همچنین در آن نامه اشاره می‌کند که این نظریات در پی هم‌اندیشی او و ارسطو شکل گرفته و طبعا حقوق آن منحصر به ارسطو نیست.^۵

۳-رمان اسکندر:

ماه‌عسل اسکندر و ارسطو البته به محض ورود اسکندر به بابل با رخ‌دادن آنچه «ایرانی‌مآبی اسکندر» می‌خوانند،^۶ به پایان رسید. حتی روایت می‌کنند که دوستان و هم‌شاگردی‌های اسکندر در مکتب‌خانه ارسطو هم به او یادآوری کردند که قرار بود،

۱. ارسطو، سیاست، ص ۳.

2. Newman, Politics of Aristotle, p469.

۳. محمودآبادی، "تقدی بر اندیشه تاریخنگاری عهد اسکندر مقدونی در ایران باستان". صص ۳۰۰-۳۰۱.

۴. دورانت، لذات فلسفه، ص ۱.

5. Plutarch, Life of Alexander, 7:7.

۶. ده‌پهلوان و دیگران، از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین، ص ۷۲.

شرق، یونانی شود و نه آنکه ما شرقی شویم. ولی باور اسکندر نسبت به حقانیت گفتارهای ارسطو، تغییر کرده بود.^۱ در این باره می‌توان گفت که اسکندر از غرب به شرق آمد ولی هیچگاه بازنگشت.

تاریخ کلاسیک غرب مملو است از بازتاب روایاتی مبنی بر رفتارهای شرق‌گرایانه اسکندر چون احترام‌گذاردن به پیکر داریوش سوم و حضور او در پاسارگاد، پوشیدن لباسی ایرانی و زناشویی با شاهزادگان و بزرگ‌زادگان ایرانی و شاید از همه مهمتر، دستورش مبنی بر ازدواج سپاهیان مقدونی - یونانی‌اش با دخترانی ایرانی و ساماندهی فرزندان دورگه زاده شده از این زناشویی‌ها.^۲ که این آخری دو چیز را در تاریخ شرق بنیاد گذاشت. یکی شاهنشاهی دورگه سلوکی که سپس به شاهنشاهی ایرانی خالص ولی یوناندوست اشکانی تبدیل شد. و دیگری پتانسیلی برای برساخته شدن اسطوره «اسکندر ایرانی».

همین مورد دقیقاً در مصر هم رخ داد.^۳ او را از نسل خدایان و همچنین از سوی مادر مصری، قلمداد کردند و نام شهر بزرگی که او فرمان ساختش را داده بود را تا امروز نگه داشتند.^۴ اکنون می‌دانیم که حدوداً در سده سوم میلادی در مصر، اسکندرنامه‌ای به زبان یونانی برای کالیستینس یار اسکندر جعل شد که امروز نویسنده‌اش را کالیستینس دروغین می‌نامند.^۵ کالیستینس راستین، خود هم‌شاگردی اسکندر در مکتب‌خانه ارسطو و خویشاوند استاد بود. پس از لشکرکشی سردار مقدونی به ایران، او کار رویدادنویسی را انجام می‌داد ولی با دیدن انحراف اسکندر از آموزه‌های فیلسوفانه استادشان، بر او خرده گرفت و جان بر سر زبانش نهاد.^۶

پرسش اینجاست که آیا دلیل اسطوره‌شدن اسکندر در شرق، آبخورهای فلسفی ارسطویی او بوده است؟

1. Plutarch, *Life of Alexander*, 8:4.

۲. صفایی، «کوروش غربی، اسکندر شرقی»، صص ۴-۵.

۳. امیدسالار، «اسکندر از هجوم تا جذب»، ص ۴۶.

۴. رابینسون، چارلز، تاریخ باستان، ص ۳۶۶.

5. Hanaway, "Eskandar-nama". EnI, Online Version.

6. see Haight, *The Life of Alexander of Macedon* by PseudoCallisthenes.

از آنجا که می‌دانیم پس از پایان کار اسکندر، هم خود ارسطو و هم اندیشه‌هایش به حاشیه رفت و در عصر هلنی در اسکندریه و سپس در کلام مسیحی قرون وسطی این اندیشه‌های افلاطونی و نوافلاطونی بود که مورد اقبال فیلسوفان و متکلمان قرار گرفت،^۱ پس می‌توان این پیش‌فرض را کنار نهاد.

در این میان هستند کسانی که دلیل اسطوره‌شدن اسکندر در ایران و نگاه مثبت به او در داستان‌های شرقی را رفتارهای خوب او می‌دانند. این پژوهشگران، اسکندریستی در ایران را اصیل دانسته و گویند او در میان بخشی از ایرانیان باستان جایگاه بلندی می‌داشت. محمود امیدسالار با مطرح کردن این نظر می‌گوید با سرنگونی ساسانیان، تریبون دست‌به‌دست گشته و گروه مخالف ساسانی، مجال تبلیغات یافته‌اند.^۲ فارغ از تعدیل شدن چهرهٔ کاملاً سازنده و مترقی پیشین اسکندر در غرب در پژوهش‌های اخیر،^۳ اگر اسکندر یگانه اشغال‌گر محبوب ایران بود، می‌توانستیم این انگاره را بپذیریم. ولی اسکندر اگر هم محبوب‌ترین اشغال‌گر ایران باشد، تنها اشغال‌گر محبوب نبوده‌است. در ۲۳۰۰ سال گذشته، تقریباً همهٔ فاتحان ایران اثری مثبت در خاطرات جمعی ایرانی برجای گذاشته و گاه ستوده‌شده و نامشان بر فرزندان ایرانی گذاشته شده، پس شاید بهتر باشد مسئله را در رفتار «ایرانیان مغلوب» جستجو کرد و نه در رفتار «فاتحان در ایران». جدا از این تحلیل، داده‌های هواداران نظریه محبوبیت اسکندر در ایران باستان هم کامل نیست. اگرچه حضور چشم‌نواز و پیامبرگونهٔ اسکندر را در آثار نظامی، عطار نیشابوری (منطق‌الطیر)، جامی (خردنامهٔ اسکندری) و بسیاری دیگر می‌بینیم. نمی‌توان دیگر آثار ایرانی را با برچسب تبلیغات ساسانی، به سادگی کنار زد.

۱. سعادت‌فر، "اسکندر مقدونی و پیامد یورش‌های او"، ص ۱۸۳.

۲. امیدسالار، "اسکندر از هجوم تا جذب"، ص ۴۷.

3. Briant, "Alexander the Great", EnI, Online Version.

افزون بر آثار پهلوی چون *کارنامه اردشیر بابکان*^۱، *بندهش*^۲، *دینکرد*^۳، *ارداویراف‌نامه*^۴ و *شهرستان‌های ایران‌شهر*^۵ که اسکندر را فرستاده اهریمن می‌دانند که مرزبان ایران را کشت و اوستا را سوخت، آثار عربی (*تاریخ طبری* و *سنی ملوک الارض و الانبیا اثر حمزه صفهانی*)، و یک اثر فارسی به نام *نامه تنسر*^۶ هم گزارش‌های پهلوی را تایید می‌کنند. پس باید در آثار فارسی که سردار مقدونی سوزاننده تخت جمشید را «پیامبر»^۷ و دژپادشاه قاتل موبدان و هیربدان را «شاه دین» می‌خوانند^۸، تامل پیشه کرد، نه برعکس. برای نمونه، نظامی، ارسطو را نه استاد اسکندر که هم‌شاگردی او در مکتب نیکوماخوس، پدر ارسطو می‌داند.^۹ این به خوبی نشان می‌دهد که منابع بسیار آشفته و متناقضی در اختیار نویسندگان ایرانی پس از اسلام قرار گرفته که در این میان، کژتاب‌ترین منبع از آن نظامی بوده‌است. چه، می‌دانیم که پدر ارسطو مکتب‌خانه نداشته و اسکندر و ارسطو هم‌سن نبودند.

برای رد ادعای اصالت محبوبیت اسکندر مقدونی در ایران، آثاری در نظم پارسی هم وجود دارد. فرخی سیستانی شاعر پیش از نظامی، چنین می‌سراید:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر/سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر

فسانه‌ای کهن و کارنامه‌ای به دروغ/به کار ناید رو در دروغ رنج میر^{۱۰}

گویا هر دوی این آبخوره‌های متناقض در اختیار نویسنده *مجم‌التواریخ والقصص* بود که پس از ذکر روایت‌هایی از آبادگری‌های شاگرد سدساز و شهرساز ارسطو، می‌نویسد:

۱. کارنامه اردشیر بابکان، بند ۱ و ۱۱.

۲. بندهش، ص ۱۴۰.

۳. دینکرد، کتاب سوم: بند ۲۴۰، کتاب چهارم: بند ۱۶۰. به نقل از مینوی. نامه تنسر به گن‌شسب. صص ۶ و ۷.

۴. ارداویراف‌نامه، فصل یک، بند ۲.

۵. شهرستان‌های ایران‌شهر، بند ۴ و ۵.

۶. مینوی. نامه تنسر به گن‌شسب. صص ۴۵-۴۸.

۷. بنگرید به نظامی، شرف‌نامه.

۸. بنگرید به عطار، *منطق الطیر*.

۹. بنگرید به اکبری گندمانی؛ تندباد تشنه (تلخیص و بازنویسی شرف‌نامه نظامی گنجوی).

۱۰. ده‌پهلوان، ص ۷۵.

«و پارسیان ساختن شهرهایی را به فرمان اسکندر منکرند و گویند مرد بیرانی کرد، نه آبادانی».^۱ او به اسکندر لقب «ویران‌کره» یا همان ویرانکار می‌دهد.^۲ همچنین است *د/اربنامه* طرسوسی که اشاراتی به کشتارهای فراوان اسکندر از ایرانیان می‌کند و او را «برناحق» می‌خواند.^۳ چنانکه ایرج افشار نشان داده نسخه سریانی و ارمنی این رمان خیلی دیر به ایران آمد و پس از اسلام به عربی و فارسی ترجمه شد.^۴ نویسنده *مجم‌التواریخ* هم می‌دانست که *اسکندرنامه* منشا عربی (نه فارسی) دارد و از این راه به فردوسی رسیده و منظوم شده است.^۵

چنین نگاههای متضادی نسبت به اسکندر به عنوان یک چهره تاریخی گاه باعث تولید فرضیاتی غربی چون وجود دو اسکندر یکی ایرانی به نام «سکندر» و یکی مقدونی به نام «الکساندر» شده است.^۶ جدا از اینکه در متون ایرانی اتفاقاً هر دو نام «سکندر»^۷ و «الکساندر»^۸ آمده و ویران‌گریها به هر دو نسبت داده شده، این نظرگاه از دید این قلم چندان شایسته توجه نیست، چه اسکندر تنها در ادب پارسی چنین جایگاهی نیافته است. او پیش از آنکه ایرانی شود، مصری شده و سپس عناصر اساطیری سومری-بابلی چون گیلگمش را هم جذب کرده بود.^۹ و این اسطوره تا دوره معاصر در اروپا هم پویایی داشت.^{۱۰} از سوی دیگر، در ایران هم ما با یک سنت پیوسته برای نسبت دادن نوین

۱. *مجم‌التواریخ*، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۴۱۸.

۳. طرسوسی، *داربنامه*، ج ۱، ص ۵۴۵.

۴. بنگرید به افشار، *اسکندرنامه* (روایت فارسی کالیستنس دروغین).

۵. *مجم‌التواریخ*، ص ۵۸.

۶. برای آشنایی با این فرضیه بنگرید به غفاری، *قصه سکندر و دارا*.

۷. شهرستانهای ایران‌شهر، بند ۴ و ۵.

۸. *ارداویرافنامه*، فصل ۱، بند ۳.

۹. ده‌پهلوان، ص ۷۳.

۱۰. بنگرید به چاپک، *نامه اسکندر مقدونی به ارسطو*.

به دودمان فرمانروای پیشین- از کورش تا دوره اسلامی- برای توجیه فرّه کیانی و مشروعیت پادشاهی روبرویم.^۱

دور نیست بلکه دوره‌های ایرانی- مقدونی که حاصل ازدواج‌های آن دوره بودند، در عصر سلوکی که شاهان آن هم دوره ایرانی- مقدونی بودند، داستان برادر بودن اسکندر با دارا را بر ساختند تا بدین ترتیب اسکندر، واپسین شاهنشاه هخامنشی دانسته شود.^۲ ولی شاید همان‌زمان در دوره سلوکی - اشکانی، در ایالت پارس که چونان جزیره‌ای منزوی زبان و دین و فرهنگ ایرانی را سفت و سخت نگه داشته بود، روایت تندی بر ضد «رومی مصرنشین، پتیاره بدبخت اشموغ دُرُوند برکردار»^۳ ساخته شد که در زمان ساسانیان رسمیت یافت.

در پی این بحث، می‌توان احتمال داد که نه خوشنامی و سازندگی اسکندر و نه بن‌مایه‌های ادعایی فلسفه ارسطویی، که در واقع نام ارسطو به عنوان هم‌نشین اسکندر بوده که انگیزه‌ای برای برجستگی او و پیوندهایش با آموزگار خود، در ادبیات دوره‌های بعد بر ساخته است. اگرچه ارسطو چونان اسکندر به ایران نیامد، ولی دست‌در دست جهانگیر مقدونی به قلمرو فرهنگ ایران راه یافت. ارسطو یا ارسطاطالیس بی‌درنگ پس از اسلام در نوشتارهای عربی ایرانیان چون *نهایة‌الارب فی اخبار‌الفرس و العرب*^۴ در مقام حکیمی اندرزگر جلوه کرد که با اسکندر، نامه‌نگاری داشته است. همچنین آثاری چون «وصیت ارسطوطالیس به اسکندر»، «اندرز ارسطو به اسکندر» یا «رساله ارسطاطالیس به اسکندر در سیاست» در سده‌های نخستین اسلامی به عربی ساخته و پرداخته شدند.^۵

با خواندن این آثار تردید نخواهیم کرد که نویسنده، نه ارسطو و نه هیچ یونانی عصر باستانی دیگری است. چه، خداپرستی توحیدی در این آثار موج می‌زند که اگر کار

۱. صفوی، اسکندر و ادبیات ایران، ص ۳۹-۴۰.

۲. امیدسالار، «اسکندر از هجوم تا جذب»، ص ۴۶.

۳. ارداویرافنامه، ص ۴۲.

۴. بنگرید به یاحقی و دیگران. بررسی روایت داستان اسکندر و دارا در دو گزارش ابن مقفع و فردوسی.

۵. زنجانی، «اندرز اسکندر به ارسطو»، صص ۳۰۰-۳۰۱.

مسلمانان نباشد، کار مسیحیان یا زرتشتیان است. حال به راستی کدام گروه دینی ارسطو را توحیدی کرده و آنرا به فردوسی رسانده‌اند؟

اگر فرض نولدکه را مبنی بر وجود یک *اسکندرنامه* پهلوی که در اواخر دوره ساسانی از سریانی برگشته باشد،^۱ جدی بگیریم باید سرآغاز این تحولات را از ایرانیان بدانیم. بسیاری از ایرانیان چون احمد تفضلی با این نظر همراه بوده‌اند.^۲ ولی ریچارد فرای با استواری چنین فرضیه‌ای را انکار کرده و نشان داده که رمان اسکندر پس از اسلام از سریانی به عربی و فارسی برگشته و هرگز به زبان پهلوی نرفته بود.^۳ یعنی این داستان‌ها پس از اسلام با دست‌کاری همان رمان سریانی و فرستادن «اسکندر خاج‌پرست» به سفر حج، شکل گرفته‌اند. چراکه ایرانیان مسلمان خوش‌داشتند، ذوالقرنین قرآن را اسکندر بدانند.^۴ هرچه هست، به نظر می‌رسد چنانکه خالقی مطلق به پیروی از نولدکه می‌نویسد، *اسکندرنامه* در *خدای‌نامه* ساسانی جایی نداشته و از منبع دیگری - خواه پهلوی، خواه عربی - به *شاهنامه* رسیده،^۵ و بیشتر آن در بستری پسااسلامی قوام یافته است. مشکل دیگر تناقض *اسکندرنامه* *شاهنامه* با دیگر بخشهای شاهکار حکیم توس است. برخی توجه کرده‌اند که جز از بخش اسکندر، فردوسی به پیروی از زرتشتیان، از جنگاور مقدونی به بدی یاد کرده است. آنهم با فروزه‌هایی چون «بدگمان»، «بی‌دانش» یا «کینه‌ور پیرگرگ».^۶

در *شاهنامه* ارسطاطالیس رخ می‌نماید و اوست که در نامه‌ای به اسکندر، ساختار سیاسی - اجتماعی ملوک‌الطوایفی را برای ایران تجویز می‌کند. ساختاری که ویژگی اصلی دوره دراز سلوکی - اشکانی بود و باعث بدنامی آن دوره در نگاه تمبرگرگرایانه ساسانی شد. در

۱. نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۳۲.

۲. تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، صص ۳۰۴-۳۰۵.

3. Frye, "Two Iranian Notes," pp. 185-88.

۴. بنگرید به نظامی: اسکندرنامه. همچنین مجمل التواریخ.

۵. خالقی مطلق، "از شاهنامه تا خداینامه"، صص ۲۹-۳۱.

۶. صفا، "ملاحظات درباره داستان اسکندر مقدونی و اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی"، ص ۴۸۰.

سده پنجم هجری در فارسنامه ابن بلخی، پیچیدن نسخه فدرالیسم برای ایران از سوی ارسطاطالیس در نامه‌اش به اسکندر، تکرار می‌شود و سپس نوبت به تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، بخش نامه تنسر می‌رسد که همین مضمون را دارد^۱ و آنگاه در سیاستنامه نظام‌الملک توسی اشاره‌ای کوتاه به نامه ارسطو به اسکندر می‌رود.^۲ همین نشان می‌دهد که در آثار فارسی و عربی و یونانی، ارسطو از شخصیت داستانی اسکندر جداشدنی نیست. به گونه‌ای که گاه ارسطو، وزیر و دستور پادشاه نامیده می‌شود. نظامی می‌سراید:

ارسطا که دستور درگاه بود/ به هر نیک و بد محرم شاه بود
سکندر به تدبیر دانا وزیر/ به کم روزگاری شد آفاق گیر
وزیری چنین، شهریاری چنان/ جهان چون نگیرد قراری چنان؟

۴- ارسطو؛ معلم اول مسلمانان:

اما تنها اسکندر نبود که ایرانی شد، ارسطو که برخلاف استادش افلاطون چندان علاقه‌ای به ایران نداشت، هم از ایرانی‌شدن در گذر زمان در امان نماند. نخستین بار در زمان خسرو انوشیروان بود که یک ایرانی، رساله‌ای به نام «منطق ارسطو» برای پادشاه نوشت.^۳ پس از اسلام، آثار فلسفه یونان به عربی درآمد و ایرانیان سرآمد ترجمه و سپس تفسیر و بازاندیشی در آن بودند که در این میان اتفاقاً ارسطو به دلایلی بیش از دیگران دلخواه فیلسوفان نامدار ایرانی چون ابن‌سینا افتاد. تا آنجا که او را «معلم اول»، خواندند. مقامی که خود یونانیان به ارسطو نداده بودند. مسلمانان، فارابی، که نخستین فیلسوف مسلمان با تعریف ارسطویی از فلسفه بود را «معلم ثانی» دانستند، حال آنکه همزمان با دوره ساسانی و اسلامی (پیش از سده ۱۲ میلادی) فلسفه در غرب اتفاقاً در چیرگی افلاطونی‌ها

۱. مینوی. نامه تنسر به گشنسب. صص ۴۵-۴۸.

۲. کرون، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در اسلام. صص ۴۵-۴۱۲.

۳. بنگرید به یاول پارسی، گویایی ارسطو.

بود نه ارسطویی‌ها.^۱ همچنانکه در ایران پیش از اسلام هم گویی در زمان کوچ فیلسوفان نوافلاطونی مدرسه آتن به تیسفون و پرسش و پاسخ پریسکیانوس و خسرو انوشیروان، این اندیشه افلاطونی بود که حکمت ایرانی از آن تاثیر می‌گرفت.^۲

نتیجه:

بر اساس این پژوهش اسکندر فرمانروایی بسیار علاقه‌مند به فلسفه و فرهنگ و ارسطو دانشمندی بسیار علاقه‌مند به سیاست شناخته شدند. با این حال کم‌نبودن رفتارهای ناشایست و ناپه‌نجان اسکندر و تعدیل در نگاه کاملاً مثبت و سازنده به او در پی تحقیقات جدی‌تر سالهای اخیر چه در غرب و چه در ایران، نشان می‌دهد که ایرانیان، مصریان و اروپاییان نه در زمان اسکندر که سده‌ها بعد، از بخت هم‌زمانی یک شاه فلسفه‌دوست و یک فیلسوف سیاسی و وجود داستانهایی از پیوند میان این دو، کمال بهره را جسته و به برجسته‌تر کردن رابطه و درخشان کردن سیمای آن دو پرداخته‌اند که این عمل در ایران و در مورد اسکندر بیشتر انجام گرفته است. چنین به نظر می‌رسد که پیوند میان شاه و فیلسوف، حتی اگر واقعا به آن شکلی که انتظار داریم میان اسکندر و ارسطو نبوده باشد، دستمایه‌ای برای دانشمندان و شاعران و عارفان بوده تا اندیشه‌های آرمانشهری و نظریات فلسفی، سیاسی و اخلاقی خود را در قالب این داستان تاریخی تئوریزه یا مطرح کنند. چنین رویکردی را کسنفون نسبت به کورش بزرگ می‌داشت و در اروپا پلوتارک و ماکیاولی و درویزن و چاپیک از عصر باستان تا سده ۲۰ از داستان اسکندر چنین بهره‌هایی بردند. پس نباید شگفت بنماید که اندیشمندان ایران دوره اسلامی هم به همین راه رفته باشند. همچنین در حاشیه این پژوهش نگاه‌های متضاد نسبت به موضوع محبوبیت اسکندر در ایران باستان و آبشخورهای ایرانی یا خارجی اسکندرنامه‌های دوره اسلامی بررسی شد و این قلم تلاش کرد نشان دهد، نظریه ایرانی‌بودن بن‌مایه‌های *اسکندرنامه* و در نتیجه محبوبیت این «دژپادشاه» در ایران باستان بعید است. و اسکندر و ارسطو به

1. Gilson, History of Christian Philosophy in the Middle Ages. p144.

2. see Priscian of Lydia, 2016.

دلیل هم‌زمانی و پیوند با یکدیگر، پتانسیلی برای اندیشمندان، به ویژه در ایران فراهم ساخته‌اند تا به مدل‌سازی پردازند و این کار باعث ایجاد داستانهایی اساطیری و غیرواقعی گشت که در مجموع تاریخ اسکندر را مخدوش و مبهم گرداند.

منابع و مآخذ:

اکبری گندمانی، هیبت‌الله. *تندباد تشنه (تلخیص و بازنویسی شرفنامه نظامی گنجوی)*. شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۹

افشار، ایرج. *اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین)*. تهران: چشمه، ۱۳۸۹.

ارداویراف. *ارداویرافنامه*. فیلیپ ژینیو. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: معین. ۱۳۹۴.

ارسطو. *سیاست*. ترجمه حمید عنایت. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۹.

امیدسالار، محمود. «اسکندر از هجوم تا جذب». *جستارهای ادبی*، سال ۴۴. شماره ۱۷۴، ۱۳۹۰. صص ۳۹-۶۳.

بادیان، ا. «اسکندر در ایران». در *تاریخ ایران کمبریج*، جلد ۱، قسمت اول، ویرایش ایلیا گرشویچ. ترجمه تیمور قادری. تهران: مهتاب، ۱۳۹۰. صص ۴۹۹-۶۰۶.

بی‌نا. *شهرستانهای ایران‌شهر*. تصحیح تورج دریایی. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: توس، ۱۳۸۸.

بی‌نا. *کارنامه اردشیر بابکان*. ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.

بی‌نا. *مجم‌التواریخ*. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: اساطیر، ۱۳۸۹.

پاول پارسی. *گویایی ارسطو*. ترجمه بزرگمهر لقمان. تهران: شورآفرین. ۱۳۹۵.

تفضلی، احمد. *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن، ۱۳۷۷.

چاپک، کارل. «نامه اسکندر مقدونی به ارسطو». ترجمه محمود عبادیان، *چیستا*، شماره ۴۱، شهریور ۱۳۶۶. صص ۲۴-۲۷.

خالقی مطلق، جلال. «از شاهنامه تا خداینامه». *نامه ایران باستان*. سال ۷. شماره ۱ و ۲، ۱۳۸۶. صص ۱۱۹-۳.

دورانت، ویل. *لذات فلسفه*. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.

- دهپهلوان، مصطفی، بهمن فیروزمندی شیره‌جینی و مهدی رهبر. «از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین (ارزیابی و تحلیل آشفتگی منابع تاریخی اسکندر مقدونی) بخش دوم». **پژوهش‌های ایران‌شناسی**. دوره. ۳. شماره. ۱، تابستان و پاییز ۱۳۹۲، ص ۶۵-۸۴.
- رابینسون، چارلز الگزاندر. **تاریخ باستان، از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوستینیانوس**. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- زنجانی، ابوعبدالله، «اندرز ارسطو به اسکندر»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**. شماره. ۷۲ و ۷۳، تیر ۱۳۴۹. صص ۲۸۸-۳۱۰.
- سعادت‌فر، زهرا. «اسکندر مقدونی و پیامد یورش‌های او». **مجله فقه و تاریخ و تمدن ملل اسلامی**. شماره. ۲۲، زمستان ۱۳۸۸. صص ۱۸۳-۲۰۱.
- شهریاری، حمید. «فلسفه اخلاق و سیاست ارسطو و افلاطون از نگاه السدیر مک‌این‌تایر». **مجله کتاب نقد**، شماره. ۳۰، بهار ۱۳۸۳. صص ۱۷۱-۱۹۰.
- صفا، ذبیح‌الله. «ملاحظات درباره داستان اسکندر مقدونی و اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی». **مجله ایران‌شناسی**. شماره. ۱۱، پاییز ۱۳۷۰. صص ۴۶۹-۴۸۱.
- صفایی، یزدان. «کوروش غربی، اسکندر شرقی». **مجله فرهنگ و دیدار**، سال ۱. پیش شماره، زمستان ۱۳۹۲، صص ۳-۷.
- صفوی، سید حسن. **اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر**. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- طرسوسی، موسی. **دارابنامه**. ترجمه ذبیح‌الله صفا. ج ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- عطار، محمد بن ابراهیم. **منطق‌الطیر**. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن، ۱۳۹۳.
- کورت، آملی و هلن سانسسی وردنبورخ. **تاریخ هخامنشیان**. ج ۲: منابع یونانی. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: توس، ۱۳۸۸.
- فرنبرگ‌دادگی. **بندش**. تصحیح مهرداد بهار. تهران: توس، ۱۳۹۰.
- محمودآبادی، اصغر. «نقدی بر اندیشه تاریخنگاری عهد اسکندر مقدونی در ایران باستان». **مجله ایران‌شناسی**. شماره. ۵۸، تابستان ۱۳۸۲. صص ۲۹۷-۳۱۹.

نخجوانی، حسین. «پندنامه ارسطاطالیس به اسکندر». *مجله بیگما*، شماره ۴۶، فروردین ۱۳۳۱. صص ۳۱ - ۳۴.

نولدکه، تئودور. *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران. مرکز نشر سپهر، ۲۵۳۷.
یاحقی، محمدجعفر و دیگران. «بررسی روایت داستان اسکندر و دارا در دو گزارش ابن مقفع و فردوسی». *جستارهای ادبی*. دوره ۴۵. شماره ۱، بهار ۱۳۹۱. صص ۱-۳۵.

Briant, Pierre. "Alexander the Great". in *EnI*. Online Version, 1985.

Frye, Richard. N. "Two Iranian Notes". in *Papers in Honour of Professor Mary*

Gilson, Étienne. *History of Christian Philosophy in the Middle Ages*. New York: Random House, 1955.

Haight, E. A. *The Life of Alexander of Macedon by PseudoCallisthenes*. New York: Longmans, 1955.

Hanaway, William L. "Eskandar-nama". in *Encyclopaedia Iranica*, Online Version, 2012.

Newman, W. L. *Politics of Aristotle With an Introduction, Two Prefatory Essays and Notes Critical and Explanatory*. Cambridge University Press, 2010.

Plutarch. *Parallel lives*. Translator Bernadotte Perrin, 1923. <http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Plutarch/Lives>

Priscian of Lydia. *Answers to King Khosroes of Persia*. London ; New York : Bloomsbury Academic, an imprint of Bloomsbury Publishing Plc, 2016.

Starr, Chester, G. "Greeks and Persians in the fourth century BC. A study of cultural contacts before Alexander". part 1. *Iranica Antiqua*. XI, 1975.

Wilcken, Ulrich. *Alexander the great*. New York: W. W. Norton & Company, 1967.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

تجارت مروارید در سواحل شمالی خلیج فارس دوران قاجار

بهادر قییم^۱

طیبه سهرابی^۲ (نویسنده مسئول)

صفیه ساکی مفرد^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۱

چکیده:

بنادر و جزایر سواحل شمال خلیج فارس مرکز مبادلات تجاری مروارید خلیج فارس بوده است، بطوریکه همواره دولت‌های اروپایی برای تجارت صدف مروارید به این بنادر می‌آمدند و با صادر کردن مروارید سود سرشاری به دست می‌آوردند. در دوران قاجار تجارت مروارید در سواحل شمالی خلیج فارس بین کشورهای اروپایی و سواحل ایران وجود داشت. در سال ۱۲۷۵ق (۱۸۵۹ م) شرکت تجاری رابرت وانکوهوس نماینده تجاری خودرابه بندر لنگه فرستاد و توانستند تجارت مروارید رادراین منطقه بدست بگیرند و مقدار فراوانی از مروارید این ناحیه را به هامبورگ فرستادند. پس از آلمانی‌ها، انگلیسی‌ها بودند که به تدریج به منطقه خلیج فارس توجه نشان دادند.

نگارندگان می‌کوشند روند تجارت مروارید را در دوران قاجار بازگو نمایند و نیز درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال‌اند که تجارت مروارید چه نقشی در اقتصاد سواحل شمالی خلیج فارس داشته است؟ فرضیه: صید صدف مروارید نه تنها عامل تجارت ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس با دیگر مناطق، بلکه منبع امرار معاش بوده است.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، مروارید، تجارت، اقتصاد، قاجار.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز ghayem.b@scu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد تاریخ خلیج فارس از دانشگاه شهید چمران اهواز sohrabitayebe@yahoo.com

۳. کارشناس ارشد تاریخ خلیج فارس از دانشگاه شهید چمران اهواز s.sakimofrad@yahoo.com

۱- مقدمه:

مرواریدهای خلیج فارس شهرت و جذابیت خاص داشته و بنادر بزرگ قدیم خلیج فارس و جزایر آن بازار مروارید دنیای قدیم مشرق زمین بوده است. در ایران پیش از هخامنشیان صید مروارید از لحاظ تجارتي اهمیت بالایی داشته است. صدف هایی که ساکنان سیلک (عهد اول سیلک پیش از هزاره ۴ ق.م) استفاده می‌کردند متعلق به انواعی است که فقط در خلیج فارس یافته می‌شد. در ویرانه های معبد چغازنبیل بر سطح دیواره های معبد اصلی زیگورات بقایای مروارید رنگین یافته‌اند که با مخلوطی از رنگ آن را برای شبتابی و روشنایی دروازه کاخ معبد الهه (کی ری ریشتا) ایزد بانوی بزرگ شهر ایلامی دور انتاش بوده به کار رفته است. در زمان پادشاهی ساسانیان و حتی پس از سقوط آن مروارید خلیج فارس به هندوستان صادر می‌شدو صدف از روزگار صفویان به اروپا برده شد. در دوران قاجار تجارت مروارید بین کشورهای اروپایی و سواحل ایرانی بوده است. جمعیت کم منطقه و گستردگی فعالیت های مرتبط باصید مروارید و درآمد سرشار حاصل از آن واهمیت این صنعت در زندگی ساکنین خلیج فارس کشورهای اروپایی را ترغیب به تجارت مروارید در سواحل شمالی خلیج فارس می نمود. در این زمان بندر لنگه به یکی از مراکز اصلی خریدوفروش مروارید تبدیل شد و بواسطه تجارت مروارید یکی از زیباترین و آبادترین بنادر خلیج فارس بشمار می‌آمد.

۲- تجارت مروارید در دوران قاجار:

تاریخ صید مروارید و تجارت آن به دوران هخامنشیان برمی‌گردد. در فاصله سالهای ۱۱۵۳ تا ۱۲۰۵ ه.ق (۱۷۴۰ تا ۱۷۹۰ م) مروارید یکی از برجسته ترین عوامل تعیین کننده سیاست اقتصادی ایران در برابر کشورهای اروپایی و قبایل ساکن کرانه های جنوبی خلیج فارس و شبه جزیره عربستان بود^۱. در سال ۱۲۰۵ ه. ق (۱۷۹۰ م) حجم صادرات مروارید خلیج فارس به انگلیس بیش از پنجاه هزار پوند بوده است که بیانگر اهمیت مروارید در

۱. طاهری، از مروارید تا نفت، ص ۴۰۶.

زندگی ساحل نشینان خلیج فارس بوده است.^۱ طی نیمه قرن هیجدهم م / دوازدهم ه. ق، یک غواص مبلغ ۵۰ تا ۶۰ روپیه و مردانی که در کشتی فعالیت می‌کردند ۲۵ تا سی روپیه دریافت می‌کردند. همچنین طی سالهای ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ م (۱۱۴۹ تا ۱۱۶۰ ه.ق) درآمد سالیانه از صید مروارید بحرین و دیگر مناطق بالغ بر ۲۴۰/۰۰۰ روپیه بود. این درآمد طی قرن نوزدهم م / سیزدهم ه.ق در یک فصل به حدود ۴ میلیون روپیه رسید.^۲ در دوران قاجار تجارت مروارید در سواحل شمالی خلیج فارس بین کشورهای اروپایی و سواحل ایران وجود داشت، به گونه‌ای که در شهر لیون فرانسه و در بندرمارسی دو شعبه تجارت خانه مروارید با نام (الکرمستکی) وجود دارد و نام آن از تجارت خانه مروارید از نام روستای کرمسته یا کرمستج گرفته شده است که بین لار و بندر لنگه واقع است و از زمان ناصرالدین شاه قاجار افراد خانواده کرمستجی در آن دو شهر از وارد کنندگان مرواریدهای گرم یا خلیج فارس از بندر لنگه بوده‌اند.^۳ چون بیشتر مهاجرین بحرینی بندر لنگه غواص یا تاجر مروارید بودند^۴ بندر لنگه به مرکز اصلی خرید و فروش مروارید تبدیل شد.^۵ از طرف دیگر اهالی جنوبی خلیج فارس در ساحل عمانات^۶ متصالح بخش عمده‌ای از مایحتاج خود را از بندر لنگه تأمین می‌کردند و به این ترتیب بازار تبادلات منطقه‌ای در نیمه دوم قرن سیزدهم در این منطقه شکل گرفت.^۷ علاوه بر اینان، بازرگان هندی نیز به لنگه می‌آمدند و مرواریدها را مانند مرواریدهای بحرین می‌خریدند.^۸

هنگام صید مروارید تجار ودلالهای مروارید که به بندر لنگه می‌آمدند بازار مکاره راتشکیل می‌دادند که قریب نیم میلیون لیره در سال دادوستد می‌کردند.^۹ و به این ترتیب بندر

۱. همان، ص ۴۰۶.

۲. همان، ص ۴۰۶.

۳. اقتداری، از دریای پارس تا دریای چین، ص ۱۹۵.

۴. وثوقی، محمخلیج فارس وممالک همجوار، ص ۴۳۹.

۵. حبیبی و وثوقی، بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی اسناد بندر عباس، ص ۷۹.

۶. عمان و امارات متحده عربی.

۷. وثوقی، خلیج فارس وممالک همجوار، ص ۴۳۹.

۸. گزارش هیئت بازرگانی هند بریتانیا اعزامی به جنوب شرقی، ص ۲۳۱.

۹. کرزن، ایران ومسئله ایران، ص ۱۵۳.

لنگه به سبب صدور مروارید به کشورهای حاشیه جنوبی عمانات متصل و رونق بازار مروارید از زیباترین و آبادترین بنادر خلیج فارس بوده است. مرواریدهایی که از خلیج فارس استخراج می شد وارد بندر لنگه می شد و عمده منافع تجارت مروارید عاید این بندر می شد، بهمین خاطر مردم بندر لنگه نسبت به دیگر بنادر ثروتمندتر بوده اند.^۱ در مرکز صادرات ایران یعنی بندر لنگه که طایفه آل بوسمیط بر آن حکومت داشتند، هیچ مالیاتی به دولت ایران پرداخت نمی شد. براساس گزارش سدیدالسلطنه در سال ۱۸۱۱م/۱۱۹۰ ش انگلستان معادل ۴۱۰/۰۰۰ یوند مروارید را از بندر لنگه صادر کرده بود. میانگین صادرات مروارید از این بندر در این سال ۳/۵۰۰/۰۰۰ روپیه بوده است باید در نظر داشت که نیمی از صادرات عمان متصله از بندر لنگه انجام می گرفته است.^۲ مالیات دیوانی و گمرک بندر لنگه در کتابچه دیوانی یازده هزار و پانصد تومان بود.^۳

در سال ۱۸۹۶م/۱۲۷۵ ش ۱۳۱۴ق یک نفر از آلمانی ها به نمایندگی از شرکت رابرت وانکھوس در بندر لنگه تجارت خانه تاسیس کرد و در آن بندر به تجارت مروارید پرداخت، و از طریق بندر لنگه صدف مروارید به هامبورگ می فرستاد^۴ و در مقابل ۵۰ ریال برای هر کشتی صدف به صاحبان آن پرداخت می کرد.^۵ و از این راه با جلب نظر تجار و طوآشان (بازرگانان) مروارید موفقیت زیادی به دست آورد^۶ که توانست در تمام بنادر خلیج فارس مانند بندرعباس، بحرین، بوشهر، خرمشهر و بصره نمایندگی هایی دایر کند.^۷ در سال ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ ش ۱۳۲۳ق آلمانی ها توجه خود را به جزیره ابوموسی افکندند و در آن زمان این جزیره به شیخ شارجه تعلق داشته است و این جزیره دارای مغاص مروارید

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ص ۸۴.

۲. مستوفی، صید و تجارت مروارید خلیج فارس در قرن نوزدهم م، ص ۱۳.

۳. افشار، دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، ص ۴۴۲.

۴. سدیدالسلطنه، بندرعباس و خلیج فارس (اعلام الناس فی احوال بندرعباس)، ص ۶۵۵.

۵. زاده بوشهری، فلات قاره و جزایر آن، ص ۱۳۶.

۶. تجلی پور، نرم تنان مروارید ساز خلیج فارس، ص ۱۲۳.

۷. رامی، تاریخچه اهمیت صید مروارید در خلیج فارس، ص ۳۴۹.

بود. شیخ حاکم در جزیره ، ابوموسی را به سه نفر از عرب ها اجاره داد و دو نفر از آنها حقوق خود را به شرکت وانکھوس واگذار کردند.^۱

نفوذ انگلیس در خلیج فارس، مشکلات داخلی و خارجی ایران در اواخر قرن ۱۸ م و اوایل قرن ۱۹ م و ظهور سلسله قاجار در ایران به قدرت های دیگر فرصت داد تا به توسعه قدرت خود در خلیج فارس بپردازند.^۲ جمعیت کم منطقه و گستردگی فعالیت های مرتبط با صید مروارید و درآمد سرشار حاصل از آن و اهمیت این صنعت در زندگی ساکنین خلیج فارس حضور و رقابت کشورهای استعماری را در خلیج فارس به سادگی توجیه پذیر می کند.^۳ قاجارها در زمان آغا محمد خان سال ۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹۴ م بندر عباس، هرمز و قشم را به مدت ۷۵ سال در ازای ۶ هزار تومان به سید سلطان امام مسقط اجاره داده بودند^۴ و از درآمد سرشار مروارید فقط به همین مقدار ناچیز کفایت کرده بودند. انگلستان بعد از خروج هلندی ها از خارک و بصره و تسخیر شبه قاره هند با استفاده از ضعف و فساد دستگاه سلطنتی قاجار با استقرار در بوشهر به قدرت برتر نظامی و اقتصادی خلیج فارس تبدیل شده بودند.^۵ کشتی های این کشور رفت و آمد هر کشتی خارجی را در بنادر جنوبی و شمالی خلیج فارس زیر نظر داشتند و در اصطلاح امروزی هر وقت صلاح می دیدند آن ها را بازرسی می کردند. این بازرسی ها نتیجه معاهداتی بود که انگلیسی ها با شیوخ متعدد بحرین امضاء کرده بودند اما در باطن نقشه انگلیسی ها برای تبدیل خلیج فارس به یک "دریای بسته" closed sea یا دریاچه انگلیسی بود تا جلوی دست اندازی دیگر خارجیان به صید گاه های جنوب خلیج فارس به ویژه بحرین را بگیرد.^۶

۱. سدیدالسلطنه ، همان ، ص ۶۵۷.

۲. مستوفی، همان، ص ۱۵.

۳. مستوفی، همان، ص ۷.

۴. حبیبی ووثوقی، همان، ص ۱۸۳.

۵. مستوفی، همان، ص ۱۵.

۶. همان، ص ۱۵.

با دخالت انگلستان مراکز تجارت دریایی و مروارید از بوشهر و لنگه به هند و بمبئی ، دویی، بحرین و قطیف انتقال یافت^۱.

در سال ۱۸۲۰ م/ ۱۱۹۹ ه ش انگلستان عقد قرارداد با شیخ نشینهای خلیج فارس از جمله شیخ بحرین (عیسی بن آل خلیفه) را آغاز کرد و در سال ۱۸۴۸ م/ ۱۲۲۷ ه ش قرارداد دیگر با شیخ بحرین بسته شد که طی آن کشتی های انگلیسی اجازه یافتند تا همه ی کشتی های متعلق به شیخ بحرین و یا مردم آن جزایر را تفتیش کنند. با این وصف تا مدت ها حقوق دولت ایران را مبنی بر مالکیت بحرین را صورت ظاهر رعایت

می کردند. در یکی از موارد در یکی از فصول صید یک کشتی تمام انگلیسی بنام جانستون کستل بدون داشتن مجوز وارد صیدگاه های مروارید ایران در بحرین شد، سه نفر از اروپائیان این کشتی در بحرین مستقر شد و با استفاده از یک بغله و استخدام چند نفر محلی وارد صیدگاه های ایران در بحرین شده بودند. کشتی مزبور به طرف بوشهر حرکت کرد و در ماه ژوئیه به بوشهر رسیده بود. کشتی در اجاره شخصی بنام پلونکت بود که با سرگرد دیزبرو قائم مقام نماینده سیاسی انگلیس در بوشهر به مذاکره پرداخت تا موافقت وی را برای بهره برداری در آب های ایران جلب کند که پس از مذاکرات مقامات انگلیسی و ایرانی یک کشتی دولتی ایرانی عازم بحرین شد تا از کار صید مروارید توسط اروپائیان در صیدگاه های بحرین جلوگیری کند. ایرانی ها بغله را توقیف کردند و به بوشهر آوردند. پس از ورود بغله به بوشهر مشخص شد که قایق به یک تبعه عثمانی متعلق بوده و این که یک انگلیسی با اجاره قایق ترک مخفیانه وارد آب های ایران شد موضوع را دچار پیچیدگی زیادی کرد ، در نهایت انگلیسی ها این کشتی را بازرسی کردند و پس از کشف تنها ۲۳ عدد مروارید آن را تحویل مقامات ایرانی کردند^۲ در دسامبر ۱۸۹۱ م / ۱۲۷۰ ه ش شیخ بحرین (عیسی بن آل خلیفه) انحصار صادرات پوسته صدف مروارید بحرین را به یک شرکت انگلیسی در بوشهر واگذار کرد. بازرگانان بحرینی دست به اعتراض شدید

۱. همان، ص ۷.

۲. مستوفی، همان، ص ۱۶.

زدند شیخ بحرین امتیاز را لغو کرد و به جای آن عوارض گمرکی بالایی بر این کالا وضع کرد تا حدی صادرات این کالا در بحرین متوقف شد و به جای آن مقادیر فراوانی از پوسته صدف نا مرغوب از سواحل ایران در فاصله ۱۸۹۳-۱۸۹۲ م/۱۲۷۲-۱۲۷۱ ش به اروپا صادر شد. کیفیت نازل این صدف های صادراتی باعث شد تا تقاضا در اروپا به نحو چشمگیری کاهش پیدا کند و صنایع دکمه سازی و سایر صنایع وابسته به این محصول به دنبال بازار های دیگری بروند. بازرگانان ایرانی و بحرین درگیر با این محصول به شدت آسیب دیده و ورشکست شدند^۱ بار دیگر در سال ۱۳۰۰ ه ق/۱۹۲۱ م یک نفر انگلیسی با کسب اجازه از دولت ایران برای صید مروارید و صدف با لوازم کار خود بخارک رفت.^۲ چون مرحوم خانعلی حیات داوودی ضابط (بخشدار) بندر ریگ که خود از عایدات فروش مروارید و صدف استفاده می نمود، از این قضیه مطلع گردید^۳ مردم خارک را تحریک کرد تا مخازن مروارید و هیارات اطراف جزیره را به غواصان شرکت مذکور نشان ندهند. در نتیجه غواصان شرکت انگلیسی - هندی مجبور شدند از نقاط عمیق تر بهره برداری کنند، با وجودی که ده کشتی از صدف محار (صدف مروارید) پر کردند، ولی فقط ۵۰ مثقال خاکه مروارید به دست آوردند که بعلت بازدهی ناچیز شرکت مذکور و دولت ایران از ادامه کار منصرف شدند.^۴

۳- درآمد دولت قاجار از صادرات مروارید:

در دوران قاجار هند در قبال کالا هایی که وارد می کرد فقط شمش طلا، مسکوکات و مروارید دریافت می نمود^۵. تا جنگ جهانی اول تجارت مروارید در خلیج فارس به دست اعراب و هندیها بود. از ایرانیها تنها مردم لنگه و جزیره کیش در تجارت مروارید وارد بودند، بعد از جنگ تجار بندر لنگه و بحرین به بازارهای اروپا راه یافته و مروارید خلیج فارس از

۱. مستوفی، همان ، ص ۱۷.

۲. میریان، جغرافیای تاریخی خلیج و دریای پارس، ص ۴۵۶.

۳. زاده بوشهری، همان، ص ۱۳۶.

۴. تجلی پور ، همان، همان ، ص ۹۱.

۵. عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران ، ص ۱۳۵.

راه هندوستان به پاریس برده اند.^۱ در سال ۱۲۹۴-۱۲۹۳ هجری (۱۹۱۴-۱۹۱۵ م) کشور آلمان معادل ۱۱۳۰ لیبره صدف مروارید از خلیج فارس خریداری کرده است. خان بندرریک در دهه اول قرن چهاردهم هجری از محل مالیات فروش صدف مروارید سالیانه چهار هزار تومان درآمد داشت.^۲ طبق برآورد گمرک بندرلنگه در سال ۱۲۹۷ هجری (۱۹۱۸م) ارزش مرواریدهای خارج شده از کشور به شرح زیر است:^۳

| صادرات صدف مروارید از بندرلنگه | ۱۲۹۷ | ۱۲۹۸ | ۱۲۹۹ | ۱۳۰۰ |
|--------------------------------|--------|--------|---------|--------|
| هندوستان/روپیه | ۵۶۵۰۰۰ | ۲۶۸۰۲۰ | ۲۲۰۸۵۰۰ | ۱۲۳۱۵۰ |
| عراق/روپیه | - | - | ۱۱۰۰۰ | ۳۳۶۰ |
| عمان/روپیه | ۸۰۰۰ | ۱۲۰۰۰ | - | ۲۸۰۰۰ |
| انگلیس | - | - | - | ۶۰۰۰ |
| فرانسه | - | - | - | ۱۱۰۰۰ |

جدول صادرات مروارید از سال ۱۲۹۷ ش تا ۱۳۰۰ ش (۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ م)

برطبق جدول بالا مرواریدهایی که به مقصد هندوستان صادر شد در سال ۱۲۹۷ هـ ش/۱۹۱۸ م بالغ بر پانصد و شصت و پنج هزار روپیه انگلیسی معادل یک میلیون و صد و سیزده هزار تومان و مرواریدهای صادره به عمان بالغ بر هشتاد هزار روپیه معادل شانزده هزار تومان بود که جمع صادرات در این سال به دو کشور هند و عمان بالغ بر پانصد و هفتاد و سه هزار روپیه معادل یک میلیون صد و چهل و سه هزار تومان بوده

۱. همان، ص ۱۲۳.

۲. تجلی پور، همان، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۲۴.

است و در سال ۱۲۹۸ ه ش / ۱۹۱۹ م مرواریدهای صادره به هندوستان بالغ بر دویست و شصت و هشت هزار و بیست روپیه و به کشور عمان دوازده هزار روپیه بود که جمع صادره به کشور هندوستان و عراق در این سال دویست و هشتاد هزار روپیه یعنی معادل پانصد و شصت هزار تومان شد و در سال ۱۲۹۹ ه ش / ۱۹۲۰ م صادرات مروارید بندر لنگه به هندوستان بالغ بر دو میلیون و دویست و هشت هزار و پانصد روپیه^۱ و به کشور عراق یازده هزار روپیه بود که جمع صادرات مروارید به کشورهای هند و عراق در این سال بالغ بر دو میلیون دویست و نوزده هزار و پانصد روپیه معادل چهار میلیون تومان بود^۲ و در سال ۱۳۰۰ ه ش / ۱۲۹۹ م صادرات مروارید به هندوستان بالغ بر یکصد و بیست و سه هزار و یکصد و پنجاه روپیه و به کشور عمان بالغ بر بیست و هشت هزار روپیه و به کشور عراق سال بالغ بر سه هزار و سیصد و شصت روپیه و به کشور انگلستان بالغ بر شش هزار روپیه و نیز به کشور فرانسه بالغ بر یازده هزار روپیه بوده است که جمع صادرات مروارید در سال ۱۳۰۰ هجری (۱۹۲۱ م) به پنج کشور بالغ بر یکصد و هفتاد و یک هزار و پانصد روپیه معادل نه میلیون و چهارصد و سی هزار و پنجاه تومان می شود. حقیقت مروارید خارج شده خواه در لنگه و خواه در بحرین معلوم نمی شود چون که بیشتر بصورت قاچاق برای تفاوت حقوق گمرکی و کرایه کشتی با خود به هندوستان می بردند و آنچه وارد اداره گمرکی می نمودند به دلخواه قیمت می گذاشتند.^۳

پیش از جنگ جهانی اول صادرات صدف در نقطه اوج بود. از صدف بمبئی در معیار وسیعی به هندوستان حمل می شد و بر آن نظارت و گمرکی نداشت.^۴ مجموعاً از خلیج فارس ۶۰ الی ۷۰ میلیون روپیه مروارید به دست می آمد که از این مبلغ فقط ۱/۵ میلیون روپیه تعلق به ایران داشت.^۵

۱. سدید السلطنه، صید مروارید، ص ۵۶۱.

۲. تجلی پور، همان، ص ۱۲۵-۱۲۴.

۳. سدید السلطنه، صید مروارید(المناس فی احوال غوص)، ص ۵۴.

۴. همان، ص ۱۲۶.

۵. خیراندیش، گذر از اقتصاد مروارید به نفت، ص ۲۳.

۴- صنعت دکمه‌سازی از صدف:

صدف مروارید بیش از هر صدف دیگر برای دکمه‌سازی مصرف می‌شد. دکمه‌های صدفی به واسطه استحکام کافی و مقاومت در مقابل شستشویهای متوالی بیش از دکمه‌های چوبی به کار می‌رفتند. اگرچه ارزانی و فراوانی دکمه‌های مصنوعی بازار استفاده از دکمه‌های صدفی را از رونق انداخته بود، ولی باز در کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی برای لباسهای گران قیمت از دکمه‌های صدفی استفاده می‌کردند و از صدف‌های ضخیم و محکم برای دکمه پالتو و روپوش استفاده می‌نمودند که در سال ۱۲۸۰ هجری مقدار ۲۶۸۰-۲۵۲۰ تن صدف مروارید برای تولید دکمه از خلیج فارس به دیگر نقاط دنیا صادر شده است.^۱

صدف‌های مروارید سواحل و جزایر ایران به علت شفافی و زیبایی و نقش و نگار بر دیگر صدف‌های خلیج فارس امتیاز داشتند.^۲ در کناره برخی از جزایر مانند خارک، شعیب، فرور، ابوموسی و تنب صدف‌های ممتازی صید می‌کردند که برای ساختن دکمه و سایر اشیاء زینتی به خارج حمل می‌شد.^۳ سه نوع صدف مروارید خلیج فارس را در دسته‌های صدتائی بسته بندی می‌کردند و به اروپا به ویژه اطریش صادر می‌نمودند و در آنجا دکمه‌های صدفی می‌ساختند.^۴ صدف لب سیاه، ضخیم برای ساختن دکمه‌های درشت بسیار مناسب بود. بزرگترین نمونه این صدف به پهنای سی سانتی متر و به وزن ده کیلوگرم است که در سال ۱۲۸۰ هجری از این صدف ۱۵۰-۱۲۰ تن به خارج صادر شد. صدف بندر لنگه با ضخامت متوسط برای دکمه‌های کوچک و ظریف متناسب بود که در سال ۱۲۸۰ هجری بیش از دو هزارتن از این صدف به خارج صادر شد. از صدف بمبئی در سال ۱۲۸۰ هجری مقدار ۵۰۰-۴۰۰ تن از به هند صادر شد.^۵

۱. تجلی پور، نرم تنان مروارید ساز خلیج فارس، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۱۳-۱۱۲.

۳. همان، ص ۱۱۳.

۴. همان، ص ۱۱۲.

۵. تجلی پور، همان، ص ۱۱۳.

نتیجه:

نتیجه‌ای که از این مقاله حاصل می‌شود این است که در دوران قاجار مبادلات تجاری مروارید میان ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس و کشورهای خارجی بویژه انگلستان، هند، عمان، عراق و فرانسه رواج داشته است. نقاط صیدگاه مروارید در دوران قاجار جزیره خارک که در تصرف بندر ریگ، اخترا^۱ که در تصرف شیخ خاتم نسوزی، جزیره شیخ شعیب (لاوان) در تصرف علاق حمادی^۲ و جزیره کیش که در تصرف شیخ بندر چارک^۳ و بندر لنگه بوده است.

هند در قبال کالاهای وادراتی خود به ایران مروارید دریافت می‌کرد. در بندر لنگه بازار تبادلات منطقه ای رونق بسیاری یافت و این بندر یکی از آبادترین و مهم ترین لنگرگاه خلیج فارس در نیمه دوم قرن سیزدهم ه.ق در آمد و به سبب مبادلات مروارید در این منطقه از این بندر بعنوان زیباترین بندر خلیج فارس یاد شده است.

نه تنها صید مروارید در این دوران یکی از منابع درآمد و اشتغال ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس بوده است، بلکه بعنوان با ارزش ترین منبع اقتصادی و هم چنین بزرگ ترین ثروت منطقه می‌توان از آن یاد کرد.

با وجود اینکه آمار دقیقی به دلیل قاچاق مروارید در سواحل شمالی خلیج فارس در دست نیست اما حجم مبادلات تجاری در این نواحی بسیار بالا بوده است، بطوریکه سهم سواحل شمالی را در مبادلات مروارید مبلغ ۱/۵ میلیون روپیه برآورد کرده‌اند.

منابع و مأخذ:

- اقتداری، احمد، *از دریای پارس تا دریای چین*، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- افشار، ایرج، *دفترتاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی*، بی‌جا، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۱ - اختر ناحیه ای در کنگان (یکی از بنادر بوشهر)

۲ - خانواده مشایخ بندر مقام را حمادی می‌نامند.

۳ - مشایخ بندر چارک از خانواده آل علی بوده‌اند و بازماندگانش همین نام را حفظ کردند.

تجلی پور، مهدی، *نرم تنان مروارید ساز خلیج فارس*، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.

حبیبی، حسن و محمدباقر وثوقی، *بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی اسناد بندر عباس*، بی جا، بنیاد ایران شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۷.

خیراندیش، عبدالرسول، م «گذر از اقتصاد مروارید به نفت»، بی جا، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. شماره ۷۲، ۱۳۸۲.

زاده بوشهری، اسماعیل، *فلات قاره و جزایر آن*، بی جا، بی نا، بی تا.

سدیدالسلطنه، محمدعلی، *بندرعباس و خلیج فارس (اعلام الناس فی احوال بندرعباس)*، تصحیح احمداقتداری، کوشش علی ستایش، تهران، کتابخانه سینا، ۱۳۴۲.

سدیدالسلطنه، محمدعلی، *صید مروارید (المناص فی احوال غوص)*، تهران، انتشارات میراث فرهنگی کشور، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

سدیدالسلطنه، محمدعلی، *تاریخ مسقط و عمان و بحرین و قطر و روابط آنها با ایران*، تصحیح احمد اقتداری، بی جا، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۰.

طاهری، رضا، *از مروارید تا نفت: تاریخ خلیج فارس*، شیراز، داستان سرا، چاپ اول، ۱۳۸۰.

عیسوی، چارلز، *تاریخ اقتصادی ایران*، تهران، نشر گستره، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

کرزن، لرد، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه علی جواهرکلام، بی جا، انتشارات ابن سینا چاپ سوم، ۱۳۴۷.

گزارش هیئت بازرگانی هند بریتانیا اعزامی به جنوب شرقی (۱۹۰۴-۱۹۰۵/۱۲۸۳-۱۲۸۴ ش)، اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم، ترجمه معصومه جمشیدی-محمدتقی حروف چین، بی جا، بی نا، چاپ اول، ۱۳۷۶.

وثوقی، محمد باقر، *خلیج فارس و ممالک همجوار*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۸۴.

میریان، عباس، *جغرافیای تاریخی خلیج و دریای پارس*، بی جا، بی نا، بی تا.

مستوفی، فرخ، «صید و تجارت مروارید در خلیج فارس در قرن نوزدهم میلادی»، *بررسی‌های نوین تاریخی*، بی تا، شماره ۴ و ۵.

رامی، مرجان، **تاریخچه اهمیت صید مروارید در خلیج فارس**، مجموعه مقالات همایش خلیج فارس در گستره تاریخ، اصغر منتظم القائم، اصفهان، نشر دانشگاه اصفهان، ج ۲، شماره ۳ و ۴ خرداد، ۱۳۸۴.

مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، بی جا، مؤسسه تحقیقات کامپیوتری علوم انسانی، نسخه دوم، دوره ۷ مجلس ملی هشتم اسفند ۱۳۰۷.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

درباره القاب دو شاه ساسانی در مجمل التواریخ و القصص^۱

تورج دریایی^۲

ترجمه محمد حیدرزاده^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۱۱

مجله *التواریخ و القصص* کتابی است به زبان فارسی و متعلق به سال ۵۲۰ هجری قمری (۱۱۲۶ میلادی) که از برخی جهات بی‌همتاست.^۴ بحث درباره متن و اهمیت آن توسط علامه قزوینی در مقدمه نسخه‌ای که توسط ملک الشعرا بهار در نیمه اول قرن بیستم منتشر شد، آمده است.^۵ این نسخه بر پایه نسخه‌ای دست‌نویس متعلق به سال ۱۴۱۹ میلادی که در کتابخانه ملی فرانسه در پاریس نگهداری می‌شود، نوشته شده بود. در سال ۲۰۰۱ میلادی، نسخه دست‌نویس کهن‌تری متعلق به سده ۱۴ میلادی که در کتابخانه دولتی برلین نگهداری می‌شود، توسط امیدسالار و افشار به صورت رونوشت تصویری از

۱. این مقاله، ترجمه‌ای است از:

“On the epithets of two Sasanian kings in the *Mujmal al-tawarikh wa-l-qisas*,” in *Ferdowsi, the Mongols and the History of Iran*, Studies in Honour of Charles Melville, eds. R. Hillenbrand et. al., I.B. Tauris, 2013, pp. 11-14.

۲. استاد تاریخ ایران دانشگاه کالیفرنیا، ارواین Tdaryae@uci.edu

۳. دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز Mamad_Heidarzadeh@hotmail.com

4. For a discussion of this text, See J.S. Meisami, *Persian Historiography to the End of the Twelfth Century*, (Edinburgh, 1999), pp. 188-209.

5. *Mujmal al-tawarikh wa-l-qisas*, ed, M.T. Bahar (Tehran, 1334).

متن اصلی چاپ شد.^۱ این نسخه چاپ شده جدید، براساس متنی کهن تر بود و برای درک بهتر برخی از مشکلات متن قدیمی، یاری دهنده است.

نویسنده *مجمل التواریخ و القصاص* نامشخص است،^۲ اما به نظر می‌رسد که او تاریخ‌نگاری قابل اعتماد بوده است زیرا از همه آثار پیش از خود که در دسترسش بوده، استفاده کرده و به بررسی و داوری درباره آن‌ها نیز پرداخته است. این مورخ ناشناس در مقدمه کتابش، فهرست همه آثاری که از آن‌ها استفاده کرده را آورده است، برخی از این کتاب‌ها در گذر زمان از بین رفته‌اند و ما بدان‌ها دسترسی نداریم. به نظر می‌رسد محتوای این متونی که در *مجمل التواریخ* فراهم آمده‌اند را نمی‌توان از منابع دیگر فارسی و عربی مربوط به سده‌های میانه به دست آورد.

در این مقاله، درباره دو لقب شاهان ساسانی که در *مجمل التواریخ و القصاص* به آن‌ها اشاره شده، بحث خواهیم کرد و برای بازسازی شکل پهلوی آن نام‌ها و کشف معنی‌شان کوشش خواهیم نمود. این کار، با دسترسی و استفاده از متن تصحیح شده توسط بهار و نسخه جدیدتر ویراسته امیدسالار و افشار امکان پذیر بوده است. فهرست شاهان ساسانی در *مجمل التواریخ و القصاص* حاوی نام‌های شخصی شاهان و شهبانوها، القاب و سمت‌های مهم است. برخی از آن‌ها چنین‌اند:

شاپور پسر هرمز: ذوالاکتاف

اردشیر پسر هرمز بن نرسی: نکوکار / نرم

یزدجرد پسر بهرام: بزه‌گر / ذفر

قباد پسر فیروز: بریزاین ریش

برخی دیگر از شاهان ساسانی، نام مکان فرمانروایی‌شان پیش از به شاهی رسیدن را نیز با خود داشتند یا لقب‌شان متأثر از مکان تولدشان بود:

1. *Mujmal al-tawarikh wa-l-qisas*, eds O. Omidisalar and I. Afshar, Persian Manuscripts in Facsimile no 1 (Tehran, 2001).

2. The author mentions that the ancestor of the author was named Muhallab b. Muhammad b. Shadi.

بهرام بن شاپور: کرمان‌شاه

کسری نوشروان: ف؟دشخوارگرشاه

بالآخره، در اواخر دوره ساسانی با دو نام جالب شخصی برای شهبانوها مواجه هستیم که در کنار نام رسمی آن‌ها ذکر شده‌اند:

بوران‌دخت: هجیر

آزرمیدخت: خورشید

در حالی که بسیاری از این القاب برای شاهان ساسانی شناخته شده‌اند، اما دو لقب وضعیت متفاوتی دارند. به نظر می‌رسد که این دو لقب پهلوی‌اند و با خط عربی نوشته شده‌اند. تفسیر و بررسی القاب یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰) که دارای دو لقب است، آسان‌تر است. نخستین لقب وی «ذفر» نام دارد که مطمئناً همان واژه «دبر» در فارسی میانه است که در متون پهلوی نیز این لقب به او داده شده‌است (شهرستان‌های ایران ۲۶):

šahrestān ī hamadān *yazdgird ī šābuhrān kard kē-šān *yazdgird ī dabr xwānēnd.

«شهر همدان به‌دست یزدگرد، فرزند شاپور ساخته شده بود، کسی که به یزدگرد خشن مشهور بود.»

یوزف مارکوارت، لقب یزدگرد را «گناهکار»^۲ ترجمه کرده‌است که این ترجمه با لقب «الاثم» (به‌معنای گناهکار) که طبری آورده‌است، همخوانی دارد.^۳ اما پیش از این، تنودور نولدکه «دبز»^۴ را به‌درستی «خشن» و «زبر» تفسیر کرده بود. طبری در هنگام شرح دوران سلطنت بهرام پنجم، پدر او را «الخشن»^۵ می‌نامد. واژه فارسی «زبر» در بسیاری از متون

1. T. Daryaei, *Šahrestānīhā I Ērānšāhr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History* (Costa Mesa, CA, 2002).

2. J. Markwart, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Ērānshahr, Pahlavi text, version and commentary*. Edited by G. Messina. (Rome, 1931), p.14, n.26.

3. *The History of Al-Tabari: The Sasanids, the Lakhmids, and Yemen*. trans, C.E. Bosworth (Albany, NY, 1999), p.70.

4. Th. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden* (Leiden, 1879), p.72.

5. *History of Al-Tabari*, trans. Bosworth, p.82.

فارسی-عربی از جمله *مجمل‌التواریخ و القصص*، به‌عنوان لقب یزدگرد یکم وجود دارد.^۱ «دبر» شکل فارسی میانه «ذفر» بوده و مک‌کنزی آن را «گناهکار»^۲ ترجمه کرده‌است اما باید به‌معنای «خشن» باشد همانطور که «زبر» در زبان فارسی، برگرفته از «دبرا» در زبان ایرانی باستان است.^۳ با این حال، باید توجه داشت، در حالی که «زبر» مطمئناً معنای «خشن» می‌دهد، ترکیب «زبر و زرنگ» و همچنین «زبرزرنگ» به‌معنای «باهوش» است. این نکته بدین دلیل مهم است که بنا بر گزارش طبری، یکی از بزرگ‌ترین گناهان یزدگرد یکم چنین بوده‌است:

« هوشیاری و ادب و اقسام دانش را که آموخته بود و در آن مهارت یافته بود آنجا که نباید به‌کار می‌برد و پیوسته به چیزهای زیان‌آور متمایل بود و همه بصیرت خویش را به فتنه‌گری و مکاری صرف می‌کرد و به شر دل بسته بود و فریفته اینگونه رفتار خویش بود.»^۴

بنابراین ما با دستکم دو یا سه لقب مختلف برای یزدگرد یکم روبه‌رو هستیم. در حالی که یزدگرد، به‌دلیل از بین بردن قدرت اشراف و روحانیون زرتشتی (به‌گفته Socrares Scholasticus 8.7.9) و اجازه‌دادن به مسیحیان برای تأسیس کلیسای مسیحیان ایران، «گناهکار» خوانده می‌شد، از جانب منابعی که مبتنی بر نوشته‌های عهد ساسانی بودند، لقب «الاتم» عربی یا «بزهکار» فارسی را دریافت کرد.^۵ اما پس از آن است که واژه فارسی میانه «دبر» (در فارسی «زبر») که به‌معنای «خشن» است، به خودی خود به‌معنای حاکمی که خشن است تبدیل می‌شود: قطعاً یزدگرد با طبقه اشراف جامعه که مخالف او بودند، رفتاری خشن داشت. اما جالب‌تر این است که او نیز مردی زیرک و باهوش بود که بنا

1. Tafazzoli, "Notes Pehlevies", Journal Asiatique, Fasc, 3 & 4 (1972), pp.270-3.

2. D.N. MacKenzie. *A Concise Pahlavi Dictionary* (Oxford, 1986), p.23.

3. H.S. Nyberg, *A Manual Of Pahlavi Part II: Glossary* (Wiesbaden, 1974), p.61.

4. *History of Al-Tabari*, trans. Bosworth, p.70.

5. T. Daryaei, 'History, Epic, and Numismatics: On the Title of Yazdgerd I (ramsahr)', American Journal of Numismatics, Second Series 14, The American Numismatic Society, New York (2002), p. 91.

به گفته‌های طبری و دیگر مدارک مبتنی بر منابع ساسانی، هوش و ذکاوت (زبر و زرنگی) خود را برای فرمانروایی بر شاهنشاهی ساسانی با استفاده از راه‌های شر و بد صرف می‌کرد.

دومین لقب که از زبان پهلوی به فارسی مشتق شده، متعلق به قباد یکم (۴۸۸-۴۹۶ و ۵۳۱-۴۹۹) است. لقب او در نسخه ویراسته بهار از *مجم‌التواریخ و القصص*، «بریزاین‌ریش» آمده که ناخواناست. با این حال، نسخه جدیدتری که توسط امیدسالار و افشار ویرایش شده، نشان می‌دهد که بخش ابتدایی این لقب، «بریز» یا «پریز» و قسمت پایانی آن، «دیش» بوده است. ملک‌الشعراى بهار، با کمک کتاب حمزه اصفهانی، این لقب را «کسی که پیش‌تر دینی شیطانی داشت» ترجمه کرد. می‌خواهم نشان دهم که این لقب می‌تواند به شکل فارسی میانه آن، «پبریز ایوان-دوش» (*pabrēz ī ēwēn-dush*) یا «دوش-ایوان پبریز» (*dush-ēwēn-pabrēz*) به معنای «مدافع رسوم شیطانی» خوانده شود. منظور از «رسوم شیطانی»، بدون شک به آموزه‌های مزدک اشاره دارد که مورد حمایت قباد بود.^۱ در بندهشن (۳۳.۱۸) اقدامات قباد به شرح زیر توصیف شده است:

andar xwadāyīh kawād mazdag ī bāmdādān ō paydagīh mad ud dād ī mazdagīh nibād
un kawād frēft un wiyābān kard zan ud frazand ud xwāstag pad hamih ud hambāyīh
abāyēd dāshtan framūd

«در [دوران] شاهی قباد، مزدک بامدادان به پیدایی آمد. آیین مزدکی نهاد. قباد را فریفت و گمراه کرد که زن و فرزند و خواسته به همی و آنبازی باید داشت.»

این گفته، به روشنی بیان می‌کند که قباد از «آموزه‌ها» یا «دادی» که مزدک، پسر بامدادان ایجاد کرده بود، حمایت کرد. البته محدوده معنایی «ایوبن» قرابت زیادی با داد دارد. در زبور، «ادوینی» برای ترجمه واژه سریانی «ناموسا» استفاده شده است که به معنای «قانون

1. For the latest study on Kawad, Mazdak and the pro-Roman and Pro-Easter/Hephtalite faction, see J. Wiesehöfer, 'Kawad, Khusro I and the Mazdakites: a new proposal', in Ph. Gignoux et al. (eds), *Trésors d'Orient, Melanges offerts à Rika Gyselen. Cahiers de Studia Iranica 42* (Paris, 2009), pp. 391-409.

موسایی» است.^۱ همچنین، ایوین به‌صورت وام‌واژه «اورنک» (awrenk) وارد زبان ارمنی شده‌است و معنای «قانون» می‌دهد اما همچنان «روش معمول زندگی»^۲ نیز معنا می‌دهد که با معنای آن در زبان فارسی میانه و فارسی نو مطابقت دارد. این نکته بسیار با خوانش ما از لقب داده‌شده به قباد به خاطر اختیار کردن قانون شیطانی یا سنت مزدک و بدنام شدن او به خاطر آن، جور در می‌آید. بر پایه نسخه دست‌نویس جدیدتر، به‌راحتی می‌توان «دیش» را همانند «دوش» (شیطان) در فارسی میانه خواند که آن هم در ترکیب با «دین»، «دوش-دین» (دین شیطانی) را تشکیل می‌دهد. افزون بر این، در نسخه جدیدتر، اولین کلمه این ترکیب، «پریز» آمده‌است که باعث می‌شود تا بتوانیم آن را واژه «پهریز» در فارسی میانه، یکسان فرض کنیم، که این نکته برخلاف آن چیزی است که در نسخه بهار آمده‌است.

درباره اهمیت منابع فارسی همچون *مجملة التواریخ و القصص* در توضیح جزئیات تاریخ و سنت‌های جهان ایرانی، بیش از این می‌توان بحث کرد. مطالعه پیش‌رو درباره دو لقب ذکرشده، نمونه‌ای است از آنچه می‌توان از این متون به‌دست آورد. قطعاً این منابع ارزش آن را دارند که بخشی از وقت‌مان را به آن‌ها اختصاص دهیم زیرا برخی از این منابع از کتاب‌های قدیمی‌تری استفاده کرده‌اند که اکنون در دسترس ما نیستند و بنابراین، می‌توانند برای روشن کردن تاریکی‌های تاریخ گذشته سودمند باشند.

1. Nyberg, *Manual. Part II*, p.12.

2. Elishe, *History of Vardan and the Armenian War*, trans, R. Thomson (Cambridge, MA, 1982), p. 12.

فصل نامهٔ جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شمارهٔ ۵، بهار ۱۳۹۵

ساسانیان و اعراب^۱

دانیل پاتس^۲

ترجمهٔ زهرا بریسیم^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۲

چندین سال پس از آغاز برنامهٔ کشورگشایی اردشیر یکم (حدود سال ۲۴۲-۲۲۴ میلادی)، ساسانیان نبردهای نظامی را در دو منطقهٔ شمال شرق عربستان و عمان به عهده گرفتند. در اواخر دورهٔ ساسانیان، آن‌ها شهر عدن را در یمن فتح کردند. با این وجود، به طور کلی به نظر می‌رسد که ساسانیان کنترل سیاسی را توسط موکلان عرب خود در عربستان اعمال می‌کرده‌اند.

براساس مستندات موجود در کتاب طبری و ابن‌الثیر که به تقلید از آن دست زده است، اردشیر تقریباً در سال ۲۴۰ میلادی در بحرین^۴؛ در عمان، بحرین و یمامه^۵؛ یا «در کشوری که میان عمان، بحرین، یمامه و هجر» قرار می‌گرفت،^۶ جنگید. حریفان وی ساناتروق، پادشاه در بحرین،^۷ و عمر بن واقد حمیری، پادشاه عمان،^۸ نام داشتند. در صفحات

۱. این مقاله، ترجمه‌ای از hsj است:

Daniel T. Potts, "ARABIA ii. The Sasanians and Arabia," *Encyclopædia Iranica*, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/arabia-ii-sasanians-and-arabia>

۲. استاد باستان‌شناسی خاورمیانه در دانشگاه سیدنی

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دورهٔ اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز zahraberisam1989@gmail.com

4. Ṭabari, I/2, p. 820; tr., p. 15; Ebn al-Aṭīr, I, p. 384.

5. Dinavari, p. 45; tr., p. 69.

6. *Nehāyat al-erab*, fol. 92b, apud Widengren.

7. Ṭabari, Dinavari, *Nehāyat al-erab*.

8. *Nehāyat al-erab*, fol. 92b, apud Widengren.

بعدی *نهایة‌الارب* آمده است که پادشاهان عربستان که نام آنها ذکر نشده است، به اسد بن عمر، پادشاه یمن، نامه‌ای می‌نویسند و وی را از حمله اردشیر مطلع می‌سازند، سپس وی (اسد بن عمر) با ارتشی ۱۰۰ هزار نفره متشکل از ساکنین شهر تهامه و پادشاهان ساکن در آن، که از نوادگان نزار بن معد، فهر بن مالک و قلاماس بن عمر بن ضارب^۱ بودند، لشکرکشی کرد. اردشیر پس از کشتن پادشاهان بحرین و عمان در میدان نبرد، پیامی به اسد بن عمر فرستاد و به وی پیشنهاد صلح و تأیید تداوم حکومتش را در یمن داد، وی همچنین با پادشاهان حجاز (شمال غرب عربستان) و تهامه (سواحل جنوب غرب عربستان) پیمان بست. گفته می‌شود که اردشیر پس از این کار به شهر اصطخر بازگشت.^۲

تاریخ هر نبرد برجسته اردشیر علیه بحرین،^۳ یا یک منطقه گسترده‌تر که در تمام منطقه میان عمان و هفوف اواسیس کنونی (هجر) قرار می‌گرفت، از سال ۱۸۷۹ میلادی، زمانی که تفودور نولدکه ترجمه خود از بخشی از کتاب *تاریخ طبری* که به تاریخ ساسانیان و اعراب می‌پردازد را به چاپ رساند، توسط محققان مورد بحث قرار گرفته است. در حالی که برخی از پژوهشگران^۴ این موضوع را بدلیل اشتباه گرفتن آن با فتح هترا توسط اردشیر در شمال عراق رد کرده‌اند (براساس شباهت جغرافیایی میان هترا در سوریه و هاتا، نام باریکه ساحلی واقع در شمال شرقی عربستان)، اگرچه در بخشی از داستان روایت شده در مورد نزار بن معد، فهر بن مالک و قلاماس بن عمر بن زارب در کتاب *نهایة‌الارب*، تعمداً شاخ و برگ‌های افسانه‌ای و لحن حماسی گنجانده شده است،^۵ برخی دیگر از محققان^۶ فتح شرق عربستان و عمان را پذیرفته‌اند.

1. tr. Piacentini, 1985, p. 63.

2. *Nehāyat al-erab*, fol. 92b, apud Widengren.

۳. به عنوان سرزمین اصلی شمال شرق عربستان شناخته شده است تا جزیره‌ای به این نام؛ بنگرید به Wüstenfeld, pp. 175-97.

4. e.g., Altheim and Stiehl; Widengren, p. 755.

5. Piacentini, 1985, p. 66.

6. e.g., Piacentini, 1984; idem, 1985, pp. 64 ff.; Potts, 1985, p. 89; Daryaei, in *Šahrestānīhā ī Ērānšahr*, p. 54.

ممکن است که انگیزه‌ای که احتمالاً اردشیر برای حمله به شرق عربستان داشته است تعجب‌برانگیز باشد. شاید پاسخ این موضوع در بحثی که اغلب در مورد حضور مداوم و برابر اشکانیان یا خاراسن^۱ در شرق عربستان و احتمالاً در درگیری اظهار شده اعراب (تازیان) و مردم اهل مازون (مازونیان) که ساکن ساحل خلیج فارس واقع در عربستان بودند و طبق مستندات *کارنامهٔ اردشیر بابکان*^۲ در ارتش هفتنبوکت به رهبری اردشیر در فارس ساحلی مبارزه کردند، وجود داشته باشد. در هر صورت، یک نشانه از اینکه جنگ عربستان رخ داده است در کتاب *شهرستانهای ایران‌شهر* (بخش ۵۲) متعلق به قرن هشتم آورده شده است، طبق آن، اردشیر، اشاک اهل شهر هگر را به عنوان مرزبان شهرهای دوسر و برجیل، نزدیک مرز عربستان، منصوب کرد.^۳ علاوه بر این، در *تاریخ طبری* نیز ذکر شده است که اردشیر در بحرین، شهر جدیدی به نام فسا اردشیر یا «شهر الکوت» بنا نهاد.^۴

طبق اظهارات یاقوت،^۵ اردشیر قبیلهٔ ازد، یک گروه مهم قبیله‌ای در عمان، را در شهر شحر واقع در سواحل هادراموت تأسیس کرد.^۶ کتیبهٔ شاپور اول در کعبهٔ زرتشت در نقش رستم، نزدیک تخت جمشید که یکی از استان‌های آن محسوب می‌شد (بخش ۳/۱۷)، به طور غیرمستقیم تسلط ساسانیان بر مازون را در قلمرو اردشیر تأیید می‌کند. با در نظر گرفتن این موضوع که شاپور هیچ وقت در مورد پیکار در این منطقه صحبت نکرده است، احتمال اینکه این شهر از فتح قبلی اردشیر به وی به ارث رسیده باشد، بسیار قوی است.^۷

1. Potts, 1985, p. 89; idem, 1988; idem, 1997.

2. sec. 7.12; Asha, p. 33;

باسورت متذکر می‌شود که «این نام احتمالاً ترجمهٔ نادرستی از واژهٔ هخامنشی برای منطقه اجرایی بوده است که به بخشی جزئی از یک استان دلالت داشته است»؛ بنگرید به 32 n. 10, tr., p. 10. Tabari,

3. Daryaei, in *Šahrestānīhā*, p. 20.

4. cf. Syriac Ḥaṭṭā, noted above; Tabari, p. 820; tr, p. 16, n. 64; Nöldeke, 1879, p. 20; Frye, 1983, p. 167 and note 3, suggesting instead Pērōz Ardašīr, i.e., “victorious [is] Ardašīr”.

5. V, p. 122, apud Lammens.

6. Lammens, p. 398; Potts, 2008, p. 198.

7. Potts, 2008, p. 200.

طبق اظهارات موجود در کتاب *شهرستانهای ایران شهر* (بخش ۲۵)، حیره، نزدیک کوفه، توسط شاپور اول بنا نهاده شده است و برخی از محققان آن را حاکی از این موضوع می‌دانند که سلسلهٔ لخمیون که بعدها به‌عنوان دست‌نشانده‌های ساسانیان مأمور بودند که از ساکنین عرب شمال عربستان پاسبانی کنند، در این زمان و مکان تأسیس شده‌است.^۱ پس از آن، لخمیون به مانند غسانیان که در شمال غرب عربستان به دولت بیژانس خدمت می‌کردند،^۲ نقش خود را ایفا نمودند.

حضور ساسانیان در مرزهای هادراموت می‌تواند انگیزه‌ای پشت فرستادن گروه اعزامی در اوایل قرن چهارم، و احتمالاً در زمان تولد شاپور دوم^۳ توسط شاماریو حاریس، پادشاه سبأ، ذو‌رایدان، هادراموت و یمنات به تیسفون باشد. اگر این فرضیه درست باشد، این نشانه‌ای سیاسی از یک موفقیت برای زمانی است که شاپور دوم در سال ۳۲۵ به‌شدت به شمال عربستان حمله کرد. به‌گفتهٔ ثعالبی، شاپور دوم تا یمن پیشروی نکرده‌است «زیرا پادشاهان این کشور موکلان وی بودند».^۴ طبق اظهارات موجود در کتاب *تاریخ طبری*، انگیزهٔ جنگ، مجموعه‌ای از حملات اعراب شمال شرق عربستان بود که «به فارس به‌عنوان چراگاه خود می‌نگریستند».^۵ این حملات سبب شدند که شاپور دوم از خلیج فارس به شهر هاتا رود، از طریق بحرین و هجر پیشروی کند و قبایل بسیاری (تمیم، بکر بن وائل و عبدالقیس) را بر سر راه خود قتل‌عام نماید؛ چاه‌ها را در یمامه نابود سازد و تا مدینه پیشروی کند. شاپور برخی از مردمان قبیلهٔ تمیم را به کرمان و اهواز تبعید کرد،^۶ استخوان شانهٔ آنها را سوراخ کرد و آنها را بست. طبق گفتهٔ چندین نویسندهٔ عرب، به همین خاطر وی را *ذو/لاکتاف* به معنای «ارباب شانه‌ها» نامیده‌اند.^۷

1. e.g., Rothstein p. 44; Retsö, p. 481.

2. Nöldeke, 1888; Shahid, pp. 3-46.

3. Potts, 2008, p. 202.

4. Widengren, p. 731.

5. Tabari, I/2, pp. 838-39; tr., pp. 54-55; Nöldeke, 1879, p. 53.

6. Nöldeke, 1879, p. 233.

7. Ḥamza, pp. 51-52; tr. pp. 49-50; K̄vārazmi, pp. 102-3; tr., p. 102; Nöldeke, 1879, p. 57, n. 2; Christensen, p. 235, n.2.

علاوه بر برهم‌کنش‌های ساسانیان با دست‌نشانده‌های لخمیونی خود، متعاقباً تا حکومت خسرو انوشیروان اول (سال‌های ۷۹-۵۳۱) شواهد کمی از درگیری مستقیم ساسانیان در عربستان وجود دارد. طبق اطلاعات موجود در کتاب *تاریخ طبری*، در طول دوران سلطنت یوستین دوم (سال‌های ۷۸-۵۶۵)، سیف بن ذی یزن حمیری برای بیرون راندن نیروی حبشی از یمن به دنبال کمک بیزانس بود،^۱ اما زمانی که وی پس زده شد، او در عوض به نومن بن منذر فرمانروای سلسله لخمیون، خسرو حاکم حیره و سرانجام خسرو پناه برد. در یک کتاب آمده است که یک نیروی اعزامی متشکل از ۸۰۰ زندانی که منتظر اجرای حکم اعدام بودند تحت فرماندهی وهرز^۲ برای فتح فرستاده شدند.^۳ همچنین طبری در توضیحات قبلی خود اظهار می‌دارد که خسرو ارتشی از دیلمیان که «آبیسینیان مسروق را در یمن به قتل رسانده و در آنجا ماندند»^۴ را نیز فرستاد. تئوفانس از منطقه بیزانتیوم توضیح کاملاً متفاوتی ارائه می‌دهد. طبق اظهارات وی، جنگ ساسانیان توسط ژنرالی با نام میرانز^۵ علیه پادشاهی حبشی به نام ساناتروکس هدایت شد.^۶ چندین منبع ضد و نقیض، تاریخ مرگ مسروق را سال سی‌ام بعثت پیامبر (یعنی ۵۸۲ میلادی، بنابراین همزه، صفحه ۱۳۶) یا سال چهل و پنجم عمر خسرو یعنی سال ۷۶-۵۷۵ میلادی^۷ تعیین کرده‌اند. یائوم المشقر کمین کردن قبایل عرب کاروانی را که توسط وهرز نزد خسرو اول فرستاده شدند را شرح می‌دهد، و احتمالاً رسم و رسوم نقل‌شده توسط طبری در مورد ره‌آورد عظیمی که آن‌ها در زمان ورود ارتش به صنعا به غارت برده بودند

1. cf. the discussion in Rubin, pp. 192 ff.

2. a title: cf. Procopius, *De Bello Persico* 1.12.10; Dinavari, p. 65, tr. p. 92: Vahrez, son of Kāmjar; his real name may have been something like Kozrad Narsis, according to Omani oral tradition recorded by Miles, pp. 423-24; see also Justi, p. 340; Nöldeke, 1879, p. 223, n. 2.

3. Ṭabari, I/2, pp. 945-49; tr., pp. 235-41 and n. 591; Bal'ami, pp. 1021-34; Dinavari, pp. 65-66; tr., pp. 91-93; Maqdesi, III, pp. 188-94; tr., III, pp. 532-36; Nöldeke, 1879, pp. 220 ff..

4. I/2, p. 899, tr., p. 160.

5. i.e., Mehrān, see Müller, p. 271; cf. Gignoux et al., pp. 99-100.

6. Rubin, p. 190;

در اینجا شواهد گنج‌کنندای با ساناتروق پادشاه بحرین که با اردشیر جنگید، وجود دارد.

7. Mas'udi, sec. 1019; Ḥāji Kalifa, apud Fell, p. 46.

و به پادشاه ساسانی تقدیم داشتند را بازتاب می‌دهد.^۱ طبری همچنین بازگشت وهرز نزد خسرو را روایت می‌کند. وهرز پیش از انتصاب موکل ساسانی که یکی از آنها سیف بن دی یزن بود، مأمور شده بود که به منظور جمع‌آوری مالیات‌های سالیانه به کسرا رود و مبالغ ثابتی را دریافت کند.^۲

در نسخه دیگری از این روایت، سیف به قتل رسید و دوباره آبیسیان به قدرت رسیدند و وهرز به منظور هدایت گروه اعزامی دوم و فتح دوباره یمن، جایی که او به‌عنوان نایب‌السلطنه در آن سکنی گزید، برانگیخته شد. جایگاه وهرز تا زمان انتصاب بادان به عنوان حاکم، در اختیار پسرش مرزبان، نوه و نتیجه‌اش بود. گفته می‌شود که بادان تا زمان ظهور اسلام حکمرانی کرده است.^۳ با این وجود به نظر می‌رسد که این روایت‌ها، گروه‌های اعزامی فرستاده‌شده توسط خسرو اول (فتح اصلی) و خسرو پرویز دوم (فتح بعدی) را تلفیق کرده‌اند. احتمالاً بنا نهادن دژ در روستاق در درون مرز عمان (با روستاگ یک اصطلاح فارسی میانه که برای تقسیمات اجرایی استفاده می‌شد، مقایسه کنید)، معروف به برج کسر بن شروان و آداب و رسوم تقویت‌شده در تاریخ عمانی معروف به کشف الغمه که «پادشاهان ایرانی از آن به منظور فرستادن افرادی که موجب ناخشنودی آنها می‌شدند و یا کسانی که از آنها در ارتش خود در عمان واهمه داشتند»^۴ با جنگ اول مرتبط هستند.

فرمانروایان جولاندای عمان همانند لخمیون در شمال به عنوان دست‌نشانده‌های ساسانیان عمل می‌کردند.^۵ با این وجود، علی‌رغم چهار قرن برهم‌کنش، شواهد باستان‌شناختی نسبتاً کمی از حضور ساسانیان در مناطق شرق عربستان یافت شده است.^۶ نمونه‌های بسیار کمی از جام‌های ساسانی با تزئینات بریدگی و صیقلی در یمن یافت

1. Potts, 2008, p. 207.

2. I/2, pp. 949-50, tr. pp. 241-42.

3. Tabari, I/2, pp. 957-58; tr., pp. 251-52; Nöldeke, 1879, pp. 236-37.

4. Ross, p. 118.

5. Wilkinson, 1975.

6. coins: Potts and Cribb; Potts, 2010; metalwork: Potts, 1993; weaponry: Potts, 1997b; ceramics: Kennet.

شده است.^۱ یک سرستون کنده کاری شده متعلق به هادراموت با تزئینات معماری ساسانی شباهت داشته است.^۲

منابع و مآخذ:

- Franz Altheim and Ruth Stiehl, *Die Araber in der Alten Welt II*, Berlin, 1965.
- R. Asha, *The Book of the Acts of Ardašir Son of Pābag: kārnāmag ī ardašir ī pābagān*, Paris, 1999.
- Abu 'Ali Moḥammad Amirak Bal'ami, *Tāriḳ-e Bal'ami*, ed. Moḥammad-Taqi Bahār, Tehran, 1962.
- Clifford E. Bosworth, "Iran and the Arabs before Islam," in *The Cambridge History of Iran III/1: The Selucid, Parthian and Sasanian Periods*, ed. Ehsan Yarshater, Cambridge, 1983, pp. 593-612.
- Arthur Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen and Paris, 1936; tr. Golām-Rezā Rašid Yāsami, as *Irān dar zamān-e Sāsāniān*, 3rd. ed., Tehran, 1966.
- Abu Ḥanifa Dinavari, *Akbār al-tewāl*, ed. Vladimir Guirgass, Leiden, 1912; tr. Maḥmud Mahdawi Dāmḡāni, 2nd ed., Tehran, 1987.
- Winand Fell, "Die Christenverfolgung in Südarabien und die himjarisch-äthiopischen Kriege nach abessinischer Ueberlieferung," *ZDMG* 35, 1881, pp. 1-74.
- Richard N. Frye, "Bahrain under the Sasanians," in Daniel T. Potts, ed., *Dilmun: New Studies in the Archaeology and Early History of Bahrain*, Berlin, 1983, pp. 167-70.
- Philippe Gignoux, Christelle Jullien, and Florence Jullien, *Noms propres syriaques d'origine iranienne*, Vienna, 2009.
- Abu'l-Ḥasan Ḥamza Eṣfahāni, *Ketāb ta'riḳ senni moluk al-arḻ wa'l-anbiā'*, ed. and Latin tr. J. M. E. Gottwaldt, 2 vols., St. Petersburg and Leipzig, 1844-48; tr. Ja'far Še'ār, as *Tāriḳ-e payāambarān wa šāhān*, Tehran, 1967.
- Ferdinand Justi, *Iranische Namenbuch*, Hildesheim, 1963.
- Abu 'Abd-Allāh Moḥammad Ḳ'ārazmi, *Mafātiḥ al-'olum*, ed. G. van Vloten, Leiden, 1895; tr. Ḥosayn Ḳadiv-Jam, as *Tarjama-ye Mafātiḥ al-'olum*, Tehran, 1968.
- E. J. Keall, "Carved Stone from the Hadramawt in Yemen: Is it Sasanian?" in Vesta S. Curtis, Robert Hillenbrand, and J. M. Rogers, eds., *The Art and archaeology*

1. Whitehouse, p. 11, citing examples illustrated in Roux, p. 209.

2. Keall, 1998.

- of Ancient Persia: New Light on the Parthian and Sasanian Empires*, London and New York, 1998, pp. 141-49.
- D. Kennet, "The Decline of Eastern Arabia in the Sasanian Period," *Arabian Archaeology and Epigraphy* 18, 2007, pp. 86-122.
- Moṭāḥhar b. Tāher Maqdesi, *Ketāb al-bad' wa'l-ta'riḳ*, ed. Clément Huart, 6 vols., Paris, 1899-1919; tr. Moḥammad-Rezā Šafi'i Kadkani, as *Āfarineš wa tāriḳ*, 2 vols., Tehran, 1995.
- H. Lammens, "Maronites, ΜΑΣΟΝΙΤΑΙ et Mazoun du 'Oman," *Mélanges de la Faculté orientale, Université Saint-Joseph* 2, 1907, pp. 397-407.
- Abu'l-Ḥasan 'Ali Mas'udi, *Moruj al-dahab wa ma'āden al-jawhar*, ed. Barbier de Meynard and Pavet de Courteille, rev. new ed. by Charles Pellat, 7 vols., Beirut, 1966-79; tr. Barbier de Meynard and Pavet de Courteille as *Les Prairies d'or*, revised and corrected by Charles Pellat, 3 vols., Paris, 1962-71.
- S. B. Miles, "On the Border of the Great Desert: A Journey in Oman," *The Geographical Journal* 36, 1910, pp. 159-78, 405-25.
- Karl O. Müller and Theodor Müller, *Fragmenta historicorum graecorum* IV, Berlin, 1841.
- Nehāyat al-erab fi aḳbār al-fors wa'l-'arab*, see Widengren.
- Theodor Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, Leiden, 1879.
- Idem, "Die Ghassânischen Fürsten aus dem Hause Gafna's," *Abhandlungen der Königlichen Akademie der Wissenschaften zu Berlin aus dem Jahre 1887*, 1888, pp. 2-62.
- V. Piacentini, "La presa di potere sassanide sul Golfo Persico tra leggenda e realtà," *Clio* 30, 1984, pp. 173-210.
- Idem, "Ardashīr i Pāpakān and the Wars against the Arabs: Working Hypothesis on the Sasanian Hold of the Gulf," *Proceedings of the Seminar for Arabian Studies* 15, 1985, pp. 57-77.
- Daniel T. Potts, "From Qadê to Mazûn: Four Notes on Oman, c. 700 BC to 700 AD," *Journal of Oman Studies* 8/1, 1985, pp. 81-95.
- Idem, "Arabia and the Kingdom of Characene," in idem, ed., *Araby the Blest: Studies in Arabian archaeology*, Copenhagen, 1988, pp. 136-67.
- Idem, "A Sasanian Lead Horse from Northeastern Arabia," *Iranica Antiqua* 28, 1993, pp. 193-99.

- Idem, "The Roman Relationship with the Persicus Sinus from the Rise of Spasinou Charax (127 BC) to the Reign of Shapur II (AD 309-379)," in S. E. Alcock, ed., *The Early Roman Empire in the East*, Oxford, 1997a, pp. 89-107.
- Idem, "Late Sasanian Armament from Southern Arabia," *Electrum* 1, 1997b, pp. 127-37.
- Idem, "The Sasanian Relationship with South Arabia: Literary, Epigraphic and Oral Historical Perspectives," *Studia Iranica* 37, 2008, pp. 197-213.
- Idem, "The Circulation of Foreign Coins within Arabia and of Arabian Coins outside the Peninsula in the Pre-Islamic Era," in Martin Huth and Peter G. Van Alfen, eds., *Coinage of the Caravan Kingdoms: Studies in Ancient Arabian Monetization*, New York, 2010, pp. 65-82.
- Daniel T. Potts and J. Cribb, "Sasanian and Arab-Sasanian Coins from Eastern Arabia," *Iranica Antiqua* 30, 1995, pp. 123-37.
- Jan Retsö, *The Arabs in Antiquity: Their History from the Assyrians to the Umayyads*, London and New York, 2003.
- E. C. Ross, "Annals of 'Omán, from Early Times to the Year 1728 A.D., from an Arabic MS. by Sheykh Sirha'n bin Sa'id bin Sirha'n bin Muhammad, of the Benú 'Ali Tribe of 'Omán, translated and annotated," *JASB* 43, 1874, pp. 111-96.
- Gustav Rothstein, *Die Dynastie der Laḥmiden in al-Hīra: Ein Versuch zur arabisch-persischen Geschichte zur Zeit der Sasaniden*, Berlin 1899.
- J.-C. Roux, "Le monde des morts," in *Yémen, au pays de la reine de Saba: exposition présentée à l'Institut du monde arabe du 25 octobre 1997 au 28 février 1998*, Paris, 1997, pp. 205-14.
- Z. Rubin, "Islamic Traditions on the Sāsānian Conquest of the Ḥimyarite Realm," *Der Islam* 84, 2008, pp. 185-99.
- Šahrestānīhā ī Ērānšahr, tr. Touraj Daryaei, with commentaries, as *Šahrestānīhā ī Ērānšahr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History*, Costa Mesa, 2002.
- Irfan Shahid, *Byzantium and the Arabs in the Sixth Century II/2: Economic, Social, and Cultural History*, Washington, D.C., 2009.
- Moḥammad b. Jarir Ṭabari, *Ta'riḵ al-rosol wa'l-moluk*, ed. Michaël Jan De Goeje et al., 15 vols., repr. Leiden, 1964; tr. by various scholars as *The History of al-Ṭabari*, 40 vols., Albany, New York, 1985-2007, V, tr. Clifford E. Bosworth, as *The Sāsānids, the Byzantines, the Lakmids, and Yemen*, Albany, 1999.
- David Whitehouse and Robert H. Brill, *Sasanian and Post-Sasanian Glass in the Corning Museum of Glass*, Corning, N.Y., 2005.

- Geo Widengren, "The Establishment of the Sasanian Dynasty in the Light of New Evidence," in *Atti del Convegno internazionale sul tema: La Persia nel Medioevo. (Roma, 31 marzo-5 aprile 1970)*, Rome, 1971, pp. 711-84.
- J. Wilkinson, "The Julanda of Oman," *Journal of Oman Studies* 1, 1975, pp. 97-108.
- F. Wüstenfeld, "Bahrein und Jemâma, nach arabischen Geographen beschrieben," *Abhandlungen der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen* 19, 1874, pp. 173-222.

جندے شاہپور

شاپا: ۵۲۰۱ - ۲۴۷۶



JSMagazine.ir



info@JSMagazine.ir

عناوین و مقالات مجلہ را بہ صورت آنلین ببینید